

تاریخ تطبیقی باستانی ایران

تا خاتمه

شاهنشاهی داریوش سوم

نگارش

کیوس باوند

انتشارات کوئینبرگ

بهاہ ۸۰ اریال



از انتشارات بنگاه مطبوعاتی کوئٹہ

خیابان شاهرضا روبروی دانشگاه
فروشگاه ۴۲۵۷۹ } تلفن
دفتر مرکزی ۴۴۴۹۱ }

نگارش: میوس باوند

تاریخ تطبیقی باستانی ایران تا خاتمه شاهنشاهی دات: نوش سوم

فصلنامه علمی-تخصصی

۱۱۰۱

۵۹۷۴۳

اعتمادی
جامع تشکلی



تاریخ تطبیقی باستانی ایران
تاخاتمه
شاهنشاهی داریوش سوم

۳۳۱۵۱
①

نگارش

کیوس باوند

انتشارات کوئینبرک شاهرضا مقابل دانشگاه

تلفن ۴۲۵۷۹

۰۰۰۰۰۰۰۰

از این کتاب به تیراژ دوهزار نسخه
در چانه‌خانه خرمی به چاپ رسید

فهرست منابع:

الف - کتب و نگارشات بزبانهای خارجی

- ۱- تاریخ هردوت (ترجمه انگلیسی) Herodotus
- ۲- کتاب سیروپدی نگارش گزنفون مورخ یونانی (ترجمه فرانسه Xénophon (Cyropédie)
- ۳- کتاب آناباریس نگارش گزنفون مورخ یونانی (ترجمه انگلیسی) ANABAZIS
- ۴- تاریخ ایران بزبان انگلیسی تالیف سر ریچارد تمبل Sir Richard Temple
- ۵- تاریخ ایران » » » ژنرال سرپرسی سایکس Genera sir Percy sykse
- ۶- تاریخ ایران بزبان انگلیسی «دومان گیرشمن» R. Ghirshman
- ۷- تاریخ ایران «فرانسه آلبرماله» Albert Maletet
- ۸- تاریخ یونان بزبان انگلیسی تالیف دکتر . ژ پ . ماهافی Dr . J . P . Mahaffy
- ۹- تاریخ رم بزبان انگلیسی تالیف پروفیسور جی . اس . رایدر Pr . J . S . Reid
- ۱۰- تاریخ بابل » » تالیف لئونارد . دبلیو . کینگ L . eonard , w . king
- ۱۱- تاریخ ایران باستان بزبان روسی تالیف دیاکونوف (ترجمه روحی Diakonov (ارباب)
- ۱۲- کیانیان تالیف آرتور کریستین (ترجمه استاد محترم ذبیح اله صفا) Arthur Christensen

۱۳- کوروش کبیر بزبان انگلیسی (پروفسورهارولدلمب)

Harold Lamb

۱۴- یادداشتهای هر تسفلد . بنو نیست - ماریژان موله .

ب-منابع بزبان فارسی

۱- شاهنامه فردوسی

۲- تاریخ معجم

۳- احسن التواریخ

۴- روضه الصفا

۵- تاریخ ایران باستان تالیف شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله)

۶- نامه تنسربه گشتسبشاه (شاه طبرستان) مذکور در مقدمه تاریخ

طبرستان تالیف محمدبن اسفندیار کاتب

۷- انتشارات دانشگاه تهران درباره کوروش - داریوش - و ... الخ

۸- ایاتکارزیران (یادگار زیران)

۹- یادداشتهای تاریخی شادروان اسمعیل باوند (امیر موبد)

۱۱- یادداشتهای تاریخی و ادبی استاد محترم (نصراله فلسفی)

۱۲- ترجمه توریه بزبان فارسی و انگلیسی

۱۳- ترجمه سنگبستههای تخت جمشید رستم و نقش رجب و گنجنامه

و بیستون منتسب به آریامنش - داریوش - خشاسارشا - شاپور اول

(ساسانی)

۱۴- فارسنامه-ابن بلخی

۱۵- تاریخ مسعودی و سایر منابع شرقی

۱۶- ترجمه اوستا شادروان استاد پوردادود

فهرست مطالب

- الف- پیشگفتار (مقدمه) صفحه ۹ الی ۱۲
بخش اول- آغاز صفحه ۱۴ الی ۱۸
قسمت یکم- منابع تاریخ باستانی ایران صفحه ۱۹
فصل یکم آثار مورخین یونانی صفحه ۲۰ الی ۲۳
قسمت ب- سنگنبشته‌ها صفحه ۲۱
قسمت پ- داستانها و روایات ملی ایران صفحه ۲۲
فصل ۲- هدف نگارنده صفحه ۲۴
بخش دوم- پیدایش مردم اولیه و رویدادهای پیش از تاریخ در
فلات ایران صفحه ۲۸
فصل یکم- آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد صفحه ۳۱
فصل ۲- هزاره سوم پیش از میلاد صفحه ۳۳
قسمت ۱- مردم کوهستانی غربی ایران در هزاره سوم قبل از میلاد
صفحه ۳۴
فصل ۳- ایران در هزاره دوم قبل از میلاد صفحه ۳۷

قسمت ۱- کاسیت‌ها صفحه ۳۹

قسمت ۲- عیلام صفحه ۴۱

فصل سوم- هزاره اول قبل از میلاد و مهاجرت اقوام آریائی بفلات

ایران ۴۴

قسمت یکم مبارزات آریاها بادیوها صفحه ۴۵

قسمت دوم- دیوها در تاریخ ایران صفحه ۴۷

قسمت سوم- شروع دوران مهاجرت آریاها بفلات ایران صفحه ۵۰

بخش سوم- تطبیق تاریخ در مورد دو سلسله باستانی ایران .

صفحه ۵۴

فصل یکم قسمت الف- مادها (پیشدادیان) صفحه ۵۵

قسمت ۲- پادشاهان ماد بنا بگفته هرودوت صفحه ۵۷

قسمت ۳- اسامی پادشاهان پیشدادی بنا بر داستانهای ایرانی

صفحه ۵۹

فصل دوم قسمت ۱- شرح تاریخ ماد بنا بگفته هرودوت صفحه ۶۰

فصل سوم- روایت کتزیاس راجع به مادها صفحه ۶۳

فصل چهارم- پادشاهای پیشدادی در روایات ملی ایران صفحه ۶۷

قسمت ۲- دوران پهلوانی صفحه ۷۴

قسمت ۳- دوران اول پهلوانی ۷۶

قسمت ۴- دوران دوم پهلوانی ۷۷

قسمت ۵- دوران سوم پهلوانی ۷۷

فصل پنجم قسمت ۱- سلسله دوم پادشاهان تاریخ باستانی ایران

هخامنشی- کیا صفحه ۷۹

قسمت ۲- کیانیان ۸۱

قسمت ۳- شاهنشاهان هخامنشی ۸۹- داریوش دوم ۱۰۶
فصل ششم تطبیق تاریخ هخامنشی با کیان- قسمت ۱- صفحه ۱۱۶
قسمت ۲- فعل و انفعالات و تغییراتی که در داستانها درمی آید
بعمل آمده است صفحه ۱۲۲
بخش چهارم- نتیجه صفحه ۱۲۹
بخش پنجم- زرتشت پیامبر باستانی ایران ۱۳۸

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

بر دانش پژوهان پوشیده نیست که تا چندی پیش تاریخ ایران باستان مشتمل بر داستانها و وقایعی میشد که قسمت اعظم آن بطور منظوم از طرف شاعر بزرگ ملی ایران فردوسی در کتاب شاهنامه نقل گردیده و در سایر کتب و تألیفات مورخین اسلامی نیز همان وقایع با مقداری کم و زیاد نگاشته شده بود. در جریان ارتباطی که نسلهای کشور ما در سده گذشته با کشورهای اروپائی پیدا کردند مطالعه آثار مورخین یونانی درباره ایرانیان باستان موجب ایجاد تحولی در تاریخ ایران شد و اختلافی که در اسامی و مطالب مندرجه در کتب مورخین یونانی با روایات ملی باستانی ایران بچشم میخورد سبب گردید که داستانهای باستانی ایران را افسانه پنداشته بکنساری نهند و بسه نوشتههای مورخین یونانی روی آورند. باگذشت زمان و فرونشستن آتش

تجددخواهی ایرانیان ضمن مطالعه آثار تاریخ نویسان یونانی
بحقایقی برخوردارند که در خوردقت و تامل بود بشرح زیر:
الف- روایات تاریخ نویسان یونانی مانند هردوت.
کثریاس گزنفون و غیره با یکدیگر مطابقت و هم آهنگی
کامل نداشتند .

ب- بسیاری از مطالب منقول از طرف مورخین
یونانی با عقل و منطق و اصول علمی و نظامی و تاکتیکی و
استراتژیکی (تعبیه الجیشی و سوق الجیشی) وفق نمیداد .
ج- در نوشته های مورخین یونانی معمولاً هنگام نقل
برخوردهائی که بین ایرانیها با اقوام یونانی رخ داده بود
انحراف از حقیقت و تعصب ملی بحدی آشکار بود که جریان
را از جنبه تاریخی خارج ساخته بافسانه و حماسه سرائی
نزدیک میکرد .

د- یونانیها در نقل اسامی غیر یونانی بقدری آنرا از
صورت صحیح و اصلی خارج کرده اند که باز شناختن آن از
نام اصلی یکی از اشکالات تاریخ نویسان است .
باتوجه بموارد فوق این سؤال پیش میآید که آیا ما
تاریخ و روایات ملی باستانی خود را که با طرز تفکر ایرانی
نگاشته شده است بفرض اینکه تلفیقی از تاریخ و افسانه بود
کنار گذاریم تا آثار مورخین یونانی را که با نحوه تفکر
دیگران نوشته شده و مخلوط دیگری از افسانه و تاریخ است
درست قبول نمائیم . قطعاً پاسخ این سؤال منفی است و

صرف نظر از آنکه تحقیق و تتبع پایه هر علمی است وظیفه ملی هر فرد ایرانی ایجاب میکند که بسهم خویش در روشن نمودن زوایای تاریک تاریخ و آثار گذشته خود از کوششی که در خورتوانائی اوست دریغ نرزد .

مادر برابر نسلهای با افتخاری که در سایه شجاعت و جوانمردی دنیای هم زمان خود را زیر سیطره خویش در آورده نظم و عدالت و آزادی را بجهانیان عرضه داشتند و امدار میباشیم و این تکلیف و وظیفه مقدس ملی ما است تا نگذاریم جانبازیها و فدا کاریهای گذشتگان ما و حقیقت تاریخ را خاکستر تبلیغات خصمانه و تعصب آمیز برخی تاریخ نویسان یونانی بیوشاند .

علاقه به مطالعات تاریخی و مأموریتی که از طرف وزارت امور خارجه در کشورهای آمریکای لاتین سالها پیش باینجانب اعطاء گردید نگارنده را بزبانها و لهجههای لاتینی و مدیترانه ای آشنا کرد و بالتیجه دقت در تغییراتی که لهجههای مدیترانه ای و یونانی معمولاً در اسامی خارجی میدهند امکان آن را داد که به نحوه تغییراتی که در نامهای ایرانی مذکور در نوشتههای یونانیان داده شده است تاحدی پی برده با سامی اصلی قهرمانان تاریخ ایران باستان نزدیک شود . مأموریت دیگر وزارت امور خارجه و دسترسی بکتاب و انتشاراتی که بالسنه انگلیسی و فرانسه راجع بایران و تاریخ باستان انتشار یافته است و تتبع در نوشتههای

مورخین شرقی و اسلامی و داستانهای ملی از طرف دیگر
برای نگارنده این توفیق را فراهم کرد که بعلی اختلاف
موجود در مطالب و نوشتههای مورخین شرقی و غربی بی -
برده و با تبعیت از خواسته ایرانیان که معتقدند تاریخ حقیقی
خود را خود مسان بنویسیم بدینوسیله این جزوه را بنام
تاریخ تطبیقی ایران باستان تقدیم خوانندگان مینماید ،

بخش اول

اگر از نخستین روزهای پیدایش تمدن بشری برگهای تاریخ را ورق بزنیم و شرح حال ملت‌هایی را که هر يك زمانی بازیگر صحنه حوادث جهانی بودند با دقت بررسی کنیم مشاهده خواهیم نمود نخستین ملتی که با بزرگی منش و وسعت شعاع عمل کارهای خود چه از لحاظ کیفیت و چه از جهت کمیت تاریخ جهان را ورق زد و دنیای نو و طرز تفکر جدید و نظم تازه‌ای را به دنیای روز خود عرضه کرد ملت ایران بوده است.

پیش از اتحاد و همبستگی اقوام ایرانی و بنیان‌گذاری کشور ایران که سرانجام شاهنشاهی جهانی ایرانیان پی‌ریزی شد تاریخ پادشاهان مقتدر و فاتحی را از ملل دیگر نام میبرد که برای نمونه طرز کارها و نحوه اندیشه این پادشاهان گفتار آنان را از زبان خودشان در اینجا ذکر می‌کنیم.

سناخریب پادشاه آشور (۷۰۵ - ۶۸۲) قبل از میلاد - در حمله خود بکشور عیلام می‌گوید. من سی و چهار دژ و شهر عیلام را تسخیر نمودم اهالی آنها را اسیر کردم و شهرها را آتش زدم و بخاکستر تبدیل نمودم و دود آتش مانند دود یک قربانی بزرگ پهنای آسمان را فراگرفت.

آسور بانپال پادشاه دیگر آشور در حمله خود بکشور عیلام (۶۴۵

قبل از میلاد) . بکشتار و غارت اهالی قناعت نکرده باشکافتن مقابر پادشاهان و قهرمانان عیلامی استخوان آنانرا نیزه نینوا پایتخت آشور فرستاد و در کتیبه خود میگوید. خاک شهرشوشان و شهر ماداکنو و شهرهای دیگر را تماماً با شور کشیدم و در مدت یکماه و یک روز کشور عیلام را بتمامی عرض آن جاروب نمودم. من این کشور را از عبور حشم و گوسفند و نعمات موسیقی بی نصیب ساختم و به ددان و ماران و جانوران کویر و آهوان اجازه دادم آنرا فراگیرند .

ایرانیها ابتدا برهبری هوو خستر پادشاه ماد (۶۳۳ - ۵۸۵ ق. م) خطر آشور را که قرنهای زندگی و آزادی ایرانیان و ملت‌های دیگر را تهدید میکرد مرتفع نمودند و سپس با پشتیبانی از کورش (۵۵۹ - ۵۳۰ ق. م) شاهنشاهی جهانی هخامنشی را بنیاد نهادند ، بنا بگفته کلیه مورخین کورش با فتوحات خود عصر جدیدی را بجهان عرضه نمود و مانند تندباد مطبوعی بود که در سراسر خط سیر جهانی خویش آثار بدبختی و ناله مجروحین و قربانیان مغلوب را با خود برد و لهیبی که شهرها و آبادیها را میسوزاند خاموش کرد و ملت‌های اسیر را آزاد نمود و سرانجام خود در دشت‌های کرانه سیحون در حالی که برای رفع آخرین خطر هجوم ماساژتها با سرداران ایرانی خویش شمشیر میزد با افتخار جاودانی در راه آرمان بزرگ خویش جان خود را از دست داد .

ایرانی - یا ماد و پارس

با اینکه مورخین یونانی در شرح تاریخ باستانی ایران و سلسله های آن بیشتر به جنبه قومی قهرمانان و قایع تاریخی نگریسته و اعمال هر یک از شخصیت‌های تاریخ ایران را با قوام مربوطه آنها مانند مادها و

پارسیها منتسب داشته‌اند لکن با دقت در رویدادهای تاریخی و آثار باقیمانده ملی کاملاً متوجه خواهیم شد که حتی از روزگار باستان مهمترین عاملی که موجب همبستگی و پیوند اقوام مختلف این سرزمین یکدیگر بوده است خویشاوندی نژادی و تشابه لهجه و زبان و هماهنگی عادات و اخلاق و باختصار کلام ملیت ایرانی بوده است و از گفته مورخین و مندرجات سنگنبشته‌ها کاملاً استنباط میشود که از همان روزگار آن قدیم با اصطلاح وجدان ملیت در میان اقوام مختلف این سرزمین بیدار بوده و همه خود را آریائی یا ایرانی میدانستند. (بنا بر گفته هردوت نام اقوام ماد ابتدا آریا بوده است و در کتیبه‌های داریوش کبیر همیشه این شاهنشاه به آریائی بودن خود اشاره نموده است).

شاید احتیاج بتوضیح نباشد که غیر از ایرانیها شاخه‌های دیگر نژاد هند و اروپائی نیز هر يك در زمان خود دعوی رهبری و تسلط بر جهان متمدن هم‌عصر خویش را داشته‌اند و مقدونیها، رومیها، ژرمنها، آنگلو ساسا کسونها در طریق جهان‌بنانی قدمهای بزرگی برداشتند لکن هیچیک از این اقوام به نسبت وسعت دنیای متمدن هم‌زمان خویش نتوانستند مانند پارسهای ایرانی در راه تشکیل حکومت جهانی توفیق حاصل نموده و رفتاری کنند که بیشتر ملتها یوغ فرمانروائی آنان را با میل و رغبت بپذیرند.

ایرانیان مدت بیش از دو قرن (۵۳۷ - ۳۳۷ ق م) بر رهبری خاندان هخامنشی تقریباً بر جهان متمدن فرمانروا بوده و پس از گذراندن دوران فتوت کوتاهی در دوران شاهنشاهان اشکانی و ساسانی نزدیک هزار سال با امپراطوری روم بر سر سیادت جهانی نبرد و زور آزمائی نمودند و با

این ترتیب ملاحظه میشود که درست نصف مدت تاریخ شاهنشاهی خود در صحنه حوادث گیتی بازیگر درجه يك محسوب میشود .

ایران در مقایسه با سایر کشورهای باستانی

در مقایسه با سایر کشورهای باستانی نیز ایران وضع منحصر بفردی را در تاریخ احراز نموده است بدین معنی که دولتهای آشور و بابل و لیدی قرنهای است که هر يك از صفحہ روزگار محو گردیده اند و کشور مصر از تاریخ تسخیر آن توسط کابو جیه شاهنشاه ایران (۵۲۵ ق . م) همیشه تحت تسلط و تصرف بیگانگان بود بدین معنی که بعد از ایرانیها قرنهای سلسله مقدونی بطالسه بر آن سلطنت و حکمرانی کردند و سپس بتصرف رومیها درآمد و پس از هشت قرن باز برای مدت کوتاهی شهر بر از سردار خسرو پرویز بدان دست یافت (۶۱۶ بعد از میلاد) سپس اعراب و ممالیک و سر انجام سلطان سلیم پادشاه عثمانی آنرا تسخیر کرد و با حمله ناپلئون مدتی فرانسویها این کشور را اشغال نمودند تا تحت رهبری محمد علی پاشا که از اهالی آلبانی بود نیمه استقلالی یافت تا چند سال قبل با بیرون راندن انگلیسیها از کانال سوئز کشور مصر پس از قریب مدت بیست و چهار قرن تسلط بیگانگان استقلال کامل خود را باز یافت . یونانیها نیز در حدود یک قرن و نیم پس از فتوحات اسکندر در سال ۱۹۰ قبل از میلاد در نبرد (Maghezia ماگنزییا) مغلوب رومیها شدند و یونان قسرنهاییکی از ایالات امپراطوری روم محسوب میشد (در نوشتههای مورخین شرق و ایران اسکندر مقدونی بنام اسکندر رومی شناخته شده است) و پس از تقسیم امپراطوری روم بنام روم شرقی و غربی یونان جزو امپراطوری بیزانس (روم شرقی) محسوب میشد و با اینکه عناصر یونانی

در امپراطوری بیزانس رل نسبتاً مهمی را عهده‌دار بودند معهداشناسنامه رومی داشتند و رومی نامیده میشدند تا اینکه با تسلط سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی بر امپراطوری بیزانس یونانیها چند قرن تحت تسلط و یوغ ترک‌ها درآمدند تا با کمک تزارهای روسیه و کشورهای اروپائی ملت یونان توانست در قرون اخیر پس از قرنهای اسارت استقلال خود را باز یابد .

برای توضیح بیشتر باید یاد آور شویم هنگامی که یونان فقط يك ایالت رومی محسوب میشد ایرانیها در جنگ حران (Garrhae) (۵۳ قبل از میلاد) نیروی رومی را که بسرداری کراسوس بخاک ایران تجاوز نموده بود در هم شکسته و دماغ پرنخوت رومیهای فاتح را برای نخستین بار بخاک مالیدند و تفوق شاهنشاهان ایران بر امپراطوری روم در زمان شاپور اول (اسارت و الرین) و شاپور دوم (کبیر) باشکست و قتل ژولین امپراطور مشهور روم و همچنین شکستهای ژوستین و سردار معروف او بلیزاریوس از خسرو انوشیروان ثبت تاریخ بوده و بهترین پاسخ به خود ستائی مورخین یونانی برای مقایسه و نتیجه گیری کلی از ظرفیت و قدرت ملت ایران در طول تاریخ میباشد .

فصل یکم

منابع تاریخ باستانی ایران

با کمال تاثیر باید یاد آور شویم که مدارك ملی مربوط بتاریخ ایران که بنا بگفته مورخین باستانی از طرف پادشاهان هخامنشی جزو اسناد سلطنتی ضبط و نگهداری میشد با حمله اسکندر و تاراج کاخهای سلطنتی ایران و آتش زدن تخت جمشید تقریباً منهدم گردید و در قرون بعد نیز که با مساعی بلاش اشکانی و سپس شاهنشاهان ساسانی در جمع آوری داستانها و مدارك باقیمانده اقداماتی بعمل آمد بسا حمله اعراب قسمت اعظم این مدارك هم نابود شد و تنها چند اثر مانند خدای نامك و نامه تنسره گشنسبشاه شاه طبرستان و نوشته‌های مختصر دیگری بمورخین بعد از اسلام رسید که همین مدارك اساس داستانهای ملی ما را تشکیل میداد و تاریخ ملی باستانی ما بر اساس آنها تدوین شده بود .

با قرائت سنگنبشته‌های بیستون از طرف راولینسون و ترجمه آثار مورخین یونانی و ادامه تحقیقات و کاوشهای باستانشناسان انقلاب و تحولی در تاریخ ایران پدید آمد بطوریکه عدّه از محققین و دانشمندان داستانهای ملی ایران را بکلی بی اساس دانسته و افسانه فرض نمودند .

نویسنده در این کتاب سعی دارد طی تطبیق داستانهای ملی با منابع تاریخی و آثار مورخین خارجی حتی المقدور نکات تاریک و مبهم تاریخ و داستانهای ملی ایران را روشن سازد .

قسمت دوم

آثار مورخین یونانی

با آنکه مورخین یونانی خدمات ذی‌قیمتی در روشن نمودن بسیاری از زوایای تاریخ باستانی ایران نموده‌اند مع‌هذا در نوشته‌های این تاریخ‌نویسان همان‌طوریکه در مقدمه این کتاب ذکر شد سه نقص کلی بچشم می‌خورد :

اولا - چون دوران زندگی بیشتر این مورخین مربوط بزمانی است که ایرانیان ضمن تسلط جهانی خویش بسیاری از شهرهای یونانی را نیز متصرف شده بودند لذا در نوشته‌های خود خصوصاً در مواردی که تصادمی بین ایران و یونان رخ داده است از جاده حقیقت منحرف شده و نتایجی را ذکر میکنند که نه تنها با قوانین جنگی و سوق‌الجیشی مخالفت کامل دارد بلکه فوق‌العاده مضحک بنظر میرسد مثلاً هر دوت در نتیجه جنگ پلاته تلفات ایرانیها را نزدیک به ۳۵۰۰۰۰ هزار نفر و تلفات یونانیها را بدین شرح مینویسد: اسپارته‌ها ۹۱ نفر آتنی‌ها ۵۲ نفر و سایرین ۱۶ نفر در حالیکه در شروع جنگ توضیح میدهد: اسپارته‌های شجاع از شروع جنگ با ایرانیها شانه خالی کرده و حتی دعوت بمبارزه سردار ایرانی مردانیوس (مردان) را بدون جواب گذاردند و بدینجهت ایرانیها اسپارته‌ها را ترسو

وزن خطاب میکردند .

ثانیاً - با توجه باینکه یونانیها واقعاً ملت دانشمندی بوده‌اند در نوشته‌های آنان خصوصاً در برخورد با ایرانیان کاملاً میتوان استنباط کرد که با بزرگ نمودن و شاخ و برگ دادن برخی از رویدادها و زُد و خوردهای محلی سعی نموده‌اند با ایجاد خماسه و قهرمانیها روحیه اقوام یونانی را طوری تقویت نمایند که در برابر قدرت هضم کننده ایرانیها (که سایر اقوام مغلوب مانند لیدیها یا بابلیها را طوری حل نمودند که دیگر بنام ملیت اثری از آنان در تاریخ باقی نماند) بتوانند موجودیت و شخصیت یونانی خود را محفوظ نگاهدارند و باید اذعان کرد که در طول تاریخ نه تنها در برابر ایرانیها بلکه در برابر رومیها و ترکها نیز تنها آثار علمی و ادبی و هنری یونان بود که پس از قرن‌ها تحمل رقبت خارجی موفق گردید موجودیت و ملیت یونانی را محفوظ نگاهداشته و سرانجام دو قرون اخیر آنها را با استقلال سیاسی برساند .

ثالثاً - مورخین یونانی معمولاً در ذکر اسامی و لغات خارجی بطوری نامهارا شکسته و تغییر داده‌اند که با نام اصلی شخصیت تاریخی مورد نظر اختلاف فاحش پیدا نموده است و همین امر نیز یکی از اشکالات موجود در تاریخ ایران برای تطبیق نامهای مذکور از طرف مورخین یونانی بانام اصلی صاحب آنست .

ب - سنگنبشته‌ها - یکی از عوامل مهمی که در قرن اخیر موجب روشن شدن بسیاری از وقایع تاریخی کشورهای باستانی از جمله ایران گردیده است اکتشافات باستانشناسان در کاوشهایی است که در نقاط مختلف خاورمیانه (ایران و بین‌النهرین و ترکستان شوروی و قفقاز و ...)

بعمل آمده و باقرائت کتیبه‌ها و آثار و لوحه‌های مختلف ودقت و تتبع در ادوات و اشیاء باقیمانده از نسلهای دنیای قدیم است که علماء فن بخط سیر تمدن و وضع زندگی و زبان و خط و بسیاری از حوادث تاریخی کشورهای باستانی دست یافته‌اند .

پ - داستانها و روایات ملی ایران - همانطوریکه فوقاً مذکور گردید داستانها و روایات ملی ما مبتنی بر باقیمانده آثاری است که از دستبرد حوادث و غارتگریهای اقوام مهاجم مصون مانده است و بخش اصلی که اساس نگارش مورخین بعد از اسلام قرار گرفته همان خوستای نامک (خداینامه) است که ظاهراً در دوره سلاطین ساسانی باگردآوردن داستانها و مدارك موجود در زمان خود و تتبع در آنها (همین تتبع با اطلاعات ناقص زمان موجب انحراف قسمتی از وقایع تاریخی ایران از حقیقت آن شده است که در آینده بطور مبسوط موارد تحریف شرح داده خواهد شد) خداینامه را تدوین نموده‌اند و فردوسی شاعر بزرگ ملی ایران با احاطه‌ای که بزبان پهلوی داشته است در شاهنامه بزبان دری (فارسی کنونی) داستانهای ملی را بصورت منظوم و حماسی برای نسلهای آینده باقی‌گذارده است . نوشته‌های سایر مورخین ایرانی و شرقی بعد از اسلام نیز کم و بیش مبتنی بر همین داستانها است و صرف نظر از تحریفات و تتبعات منحرف کننده‌ای که در داستانهای ملی ایران بعمل آمده است بزرگترین عامل مرجع آن بر سایر منابع تاریخی اینست که تاریخ ایران بساطر ز تفکر ایرانی و نقطه نظر ایرانیست نگاشته شده است و نشان میدهد که ایرانیان درباره خود و قهرمانان تاریخی خویش چه نوع تصویری داشته‌اند و بر خلاف نحوه نگارش مورخین یونانی که در شرح وقایع بجنبه قومی و

ظاهری و باصطلاح فیزیکی وقایع پرداخته‌اند در داستانهای ایرانی
بیشتر بر اصل ملیت یعنی ایرانی‌ت تکیه گردیده و قومیت یعنی پارسی بودن
یا مادی یا سکستانی (سیستانی) بودن را در رجه دوم اهمیت قرار داده‌اند
و با اساس و معنای حوادث تاریخی بیشتر توجه گردیده است .

فصل دوم

هدف نگارنده از نگارش تاریخ تطبیقی باستانی ایران

با وجود آنکه اکتشافات باستانشناسان در قرن اخیر کمک بزرگی به روشن شدن بسیاری از زوایای تاریخ ایران نموده است ، معهدا هنوز موارد و مشکلات قابل توجهی در راه نگارش تاریخ صحیح و کامل باستانی ایران وجود دارد که بایستی با دقت و تتبع در منابع مختلف موجود مانند منابع ملی و آثار مورخین خارجی و مدارك و سنگنبشته‌های مكشوفه و مقایسه و تلفیق همه این مدارك استنتاج مطلب نموده و بحقایق تاریخی نزدیک گردید . موضوع دیگری که بایستی تا کنون مورد توجه و دقت زیاد مورخین و حتی مقامات مسئول علمی ایران قرار گرفته باشد مطالعه و تتبع برای یافتن نامهای حقیقی قهرمانان تاریخ باستانی ایران بزبان ایرانی است چون اسامی معمول در تاریخ جدید ایران اغلب همان نامهایی است که یونانیها بشخصیتهای تاریخی ما داده اند که این اسامی بازایونانی بیکی از السنه اروپائی و خط مربوطه تبدیل و سپس بفارسی کنونی ترجمه گردیده است و در تحریفی که معمولاً کلمات و اصوات در زبانهای مختلف پیدا میکنند اسامی گاهی در السنه

مختلف بقدری بایکدیگر اختلاف پیدا میکنند که باز شناختن يك نام از تلفظ اصلی آن مشکل میشود . برای مثال اسم سزار را ذکر میکنم که در زبان آلمانی کایزر و ایتالیائی شی جره و فرانسه سزار خوانده میشود .

یا نام کورش که در فرانسه سیروس (Cyrus) و بانگلیس سایروس تلفظ میکنیم . در حالی که در تلفظ یونانی کوروش خوانده میشود .

بعقیده نگارنده چنانچه بتوانیم با توجه به تحریف اصوات و کلمات باسامی حقیقی و ملی شخصیت‌های تاریخی خود پی ببریم و با یافتن آنها در داستانها و روایات ملی خویش و مقایسه وقایع مربوطه با حوادث ذکر شده در داستانهای ملی که با طرز تفکر و تصور ایرانی از حوادث تاریخی منقول گردیده است به بسیاری از زوایای تاریخ کشور خویش دست خواهیم یافت همچنانکه در فصول آینده این کتاب از همین طریق به نتایج سودمندی رسیده ایم . ضمناً غیر از منابع خارجی و نوشته‌های مورخین یونانی در سنگنبشته‌ها و الواح مکشوفه نیز اسامی برخی از شخصیت‌های تاریخی ایران ذکر شده است که بسیاری از این الواح بزبان غیر ایرانی بوده و کتیبه‌های خوانده شده بخط میخی نیز معمولاً اغلب با کلمه ترجمه‌های بابلی و عیلامی یا یونانی قرائت گردیده است که تلفظ اسامی از تاثیر لهجه‌های بیگانه بی نصیب نمانده است . برای حفظ نظم در شرح وقایع و رویدادهای سرزمین ایران پیش از آنکه به دوسلسله تاریخ ایران باستان برسیم مختصری از طرز زندگی مردم این سرزمین و پیشرفت تمدن و خط سیر اقوام مختلف ما قبل تاریخ را تا آغاز دوسلسله باستانی که پیش از حمله اسکندر مقدونی در ایران فرمانفرمائی داشته‌اند ذکر میکنیم .

بخش دوم

پیدایش مردم اولیه و رویدادهای پیش از تاریخ در فلات ایران
هزاران سال قبل از میلاد مسیح (در حدود ۲۰۰۰ سال قبل) هنگامی
که اروپا دوران یخبندان را میگذرانید قسمت اعظم فلات ایران را آب
فراگرفته بود و در بخشی که امروز کویر نمک و کویر لوت قرار داد دریا یا
دریاچه بزرگ داخلی نظیر بحر خزر وجود داشته است که رودخانه‌های
زیادی از نقاط مرتفع و کوهستانی وارد این دریا میشدند و پیدایش فسیلهای
حیوانات دریائی نه تنها در مناطق کویر و دشتهای مرکزی بلکه در نواحی
مرتفع و کوهستانی این مسئله را اثبات مینماید .
در تاریخی که باستانشناسان آنرا بین ده تا پانزده هزار سال قبل از
میلاد مسیح تخمین میزنند دوران بارانی تبدیل بدوره خشکی شد و آب
دریای مرکزی ایران کم کم پائین رفت و ضمناً از رسوبات رودخانه‌هایی
که از نواحی مرتفع جاری و بدریاچه مرکزی میریختند سرزمینهای
حاصلخیزی در حد فاصل نقاط کوهستان و دریاچه مرکزی تشکیل گردید.
بقایا و آثار بدست آمده اثبات مینماید که در این دوره مردمان غارنشین ما قبل
تاریخ در فلات ایران زندگی میکردند که محل سکونتشان در غارها یا
سوراخهایی بوده است که با گل ساخته شده با چوب و شاخه درختان آنرا
میپوشانیدند. زندگی این مردم از راه شکار تامین میشده و ادوات سنگی مانند
چکش و تیشه و ادوات مختلف متعلق به مردمان این عهد در نقاط مختلف

فلات ایران بدست آمده است .

اولین اجتماع بشری بصورت خانواده و سپس اجتماعات کوچکی تشکیل شده که بنا بر مطالعه باستان شناسان بر حسب اهمیت کارها و وظایفی که زنها برعهده داشته اند ریاست خانواده و جوامع کوچکی که در این دوران در فلات ایران تشکیل گردیده بود باز آنها و باصلاح حکومت مادر شاهی بوده است و حتی در برخی قبایل ابتدائی زنها میتوانسته اند چند شوهر داشته باشند و سلسله نسب خانواده از طرف مادر تعیین میشده است و ظاهراً این عادات تا هنگام ورود و تسلط آریاها در فلات ایران وجود داشته که قسمتی از آنرا آریاها اکتساب نمودند . (پروفسور گیشمن) . در قرون بعد بتدریج باخشک شدن قسمت مهم اراضی ایران و پائین رفتن آب دریاچه مرکزی در اطراف این دریاچه و در روی رسوبات حاصله از رودخانه ها چمنزارهای زیادی ایجاد گردید که شکارها و دامهایی که در نواحی کوهستانی میزیستند برای چرا به نواحی پائین تر و چمنزارها و علفزارهای مذر کور کوچ نموده و مردمی که از راه شکار امرار حیات میکردند در پی آنها از نواحی کوهستانی سر ازیر شده و کوچ نشینهایی در اطراف دریاچه مرکزی تشکیل دادند . آثار مردمان این دوره درست در اطراف دریاچه مرکزی در نقاط مختلف از طرف باستان شناسان کشف و مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است و یکی از مهمترین آنها آثار مشکوفه از نپه سبالک Siyalk نزدیک کاشان است که کاملاً در کرانه دریای قدیم مرکزی ایران واقع شده است و نخستین آثار و بقایای متعلق بساکنین اولیه این نقطه حاکی از اینست که در این دوره هنوز خانه سازی معمول نبوده فقط پناهگاههایی تعبیه و باچوب آنرا میپوشانیده اند و با اینکس بطور کلی

گذران زندگی از راه شکار بوده است لکن بزرگوارت و کشت غلات آگاهی یافته و توانسته بودند بعضی حیوانات اهلی را نیز رام نمایند (اسکلت گاو و گوسفند در مساکن آنها یافت شده است) و اشیاء سفالی که با دست بدون چرخ کوزه‌گری ساخته می‌شده نمایندهٔ اولین صنعت کوزه‌گری است که از این دوره بدست آمده است.

این نخستین آثار مکشوفهٔ مردمی است که قریب هفت هزار سال قبل در فلات ایران می‌زیسته‌اند. پیداشدن آثار زندگی در نقاط مختلف تپه حصار دامغان - ری - قم - ساوه - سیالک کاشان حاکی از اینست که درست در اطراف دریاچه مرکزی ایران اجتماعاتی تشکیل و کم‌کم تمدن پی‌ریزی می‌شده است و تا هزاره چهارم قبل از میلاد بتدریج خانه سازی معمول خانه‌ها با خشت‌هایی که با دست بآن شکل داده می‌شد ساخته می‌شده و زندگی مردم از شکار به کشاورزی و گله‌داری پیشرفت نموده و در این هزار دادوستد نسبت به مازاد آنچه بدست می‌آورده‌اند بین نقاط مختلف و دهات و اجتماعات موجود زمان رایج گردیده است.

فصل یکم

آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد

در این هزاره پیشرفتهای نسبتاً با اهمیت تری در طرز زندگی مردمان فلات ایران پدیدار گردیده است ساختن خانهها بطرز بزرگتر و دارای پنجره مرسوم شده و تهیه خشت بصورت چهار گوش (که تا کنون نیز این طرز تهیه خشت باقیمانده است) معمول گردیده است استفاده از فلزات کم و بیش آغاز شده و ابتدا ادوات کوچک مانند سنجاق از مس تهیه گردیده و سپس بتدریج برخی ادوات سنگی جای خود را بفلزات داده اند که در مرحله اول فقط مس بوده است. در صنعت کوزه گری در این دوره پیشرفت و تغییر محسوسی پیدا شده است خصوصاً نقوش و تصاویر زنده با روح آرتیستیک و سبک با اصطلاح رئالیست بر روی کوزهها دیده میشود و در همین هزاره در بین النهرین خط بصورت تصویری اختراع گردیده است (بعقیده پرفسور گیرشمن ممکنست اختراع خط تصویری تا حد زیادی موثر از پیشرفت نقاشی در فلات ایران بوده باشد). در اواخر هزاره چهارم بتدریج استعمال فلزات پیشرفت نموده و توانسته اند مس را ذوب کرده و برخی ادوات را با آن بسازند از جمله تبر و برخی سلاحها مانند کارد و قمه از این دوره مکشوف گردیده است.

فصل دوم

هزاره سوم قبل از میلاد

شروع هزاره سوم قبل از میلاد در فلات ایران نماینده تحولاتی است که بشر آتی مذکور می‌گردد. اولاً پیشرفت آرام و صلح آمیز مردم اولیه این سرزمین با ورود عوامل خارجی دچار تغییراتی می‌گردد و کاوشها و اکتشافات باستان شناسان حاکی از اینست که آبادیهای واقع در قسمت شمالی ایران مانند تپه حصار دامغان ورود و آثار مردمی را نشان میدهد که دارای سلیقه و نحوه زندگی متفاوتی با مردمان بومی و اولیه فلات ایران بوده‌اند و بتدریج ظاهراً از ماوراءالنهر یعنی ورای سیحون و جیحون وارد خاک ایران شده و باطنی نواحی شمالی بسوی غرب گسترش پیدا کرده‌اند و ورود این قبایل ظاهراً بدون جنگ و خونریزی انجام یافته و در آثار مشکوفه و سفالهای منقوش متعلق به هزاره چهارم قبل از میلاد ناپدید و جای خود را بکوزه‌ها و سفالهایی برنگ سیاه و سیاه مایل به خاکستری داده است. در همین ازمه از طرف جنوب نیز مردمی وارد فلات مرکزی گردیده و آثار مشکوفه حاکی از آنست که عناصر خیر بازور خود را ب مردم بوی تحمیل نموده‌اند و در کاوشهای تپه سیالك خانه‌های مربوط به هزاره چهارم خراب و وجود قشری از خاکستر حاکی از اینست که تازه

واردین بجبر وارد شده و مساکن مردم اولیه را آتش زده‌اند و جای آن خانه‌هایی با وضع بهتر ساخته شده و آثار بدست آمده نشان میدهد که تازه واردین دارای تمدن عالیتری بوده‌اند سفالها و کوزه‌های یافته شده نیز برنگ قرمز و شبیه سفالهای عیلامی است و مهرهای قبلی نیز تغییر نموده و مهرهای استوانه شکل شبیه عیلامیها بدست آمده است و علاوه از این لوحه‌هایی با خطوط تصویری شبه عیلامی یافت شده که همه این عوامل حاکی از اینست که تجاوز از سوی جنوب و جنوب غربی و از طرف عیلامیها صورت گرفته است .

قسمت ۱

مردم کوهستان غربی ایران در هزاره سوم قبل از میلاد

غیر از اهالی فلات مرکزی ایران که شرح آنرا از شروع پیدایش ذکر نمودیم در غرب ایران و کوهستانهای این نواحی بترتیب از جنوب بشمال اقوامی زندگی میکردند که اسامی آنها عبارتند از عیلامیها کاسیها - لولوبیها - گوتیها (Guti - Lullubi - Kassites) ایسن اقوام همگی از لحاظ نژادی بیک ریشه تعلق داشته و زبان آنسان نیز بهم نزدیک بوده است . عیلامیها از شروع هزاره سوم قبل از میلاد اولین قومی هستند که در خاک ایران تشکیل دولت داده و موجد خط و تمدن و سلسله‌های پادشاهی مخصوص بخود بوده و در تاریخ دنیای قدیم قبل از پیدایش سلسله‌های آریائی ایران یکی از بازیگران با اهمیت صحنه سیاست و حوادث جهان باستان بشمار می‌آمده‌اند (شرح مختصر تاریخ عیلام در فصل مخصوص بخود ذکر خواهد شد .)

بخش قابل توجه نسبت باطلاعات مادر باره مردم کوهستانی مغرب ایران اینست که در هزاره سوم قبل از میلاد کشورهای واقع در بین النهرین (سومروا کادوبابل) وارد در دوران تاریخی خویش گردیده و آثار و نوشتجاتی که از آنها باقی مانده است مبین تماسی است که همواره با اقوام کوهستانی غربی ایران داشته اند .

اولین نوشته‌ها و اطلاعات تاریخی درباره اقوام مذکور که در خلال مدارك و آثار مکشوفه از بین النهرین و شوش بدست آمده حاکی از اینست که مبارزه مداوم بین مردم کوهستانی ایران و کشورهای متمدن مرز باختری آنها وجود داشته است هنگامی که بابل از یک پادشاه نیرومند و حکومت لایق بهره‌مند بوده است حملات و تعرضاتی بمردم کوهستانی ایران شروع میشده و در زمانی که فرمانروایان ضعیفی در بابل سرکار می‌آمدند ایلات کوهستانی بسوی دشتهای بین النهرین سرازیر گردیده آنجا را غارت و در برخی موارد برای مدتی اشغال مینموده‌اند. چنانکه اقوام لولوبی و گوتی بترتیب بابل را مورد حمله قرار داده و مدتی قسمتهائی از سرزمین آنها تحت اشغال در آوردند تا اینکه نارام سین پادشاه بابل در یک نبرد سخت توانست اتحادیه لولوبی و گوتی را درهم شکند و پیادگاران پیروزی نقش حجاری شده‌ای در کوهستان نزدیک شهر زوراز خویش باقی گذارده است . (گیرشمن)

در اوسط هزاره سوم باز بابل مغلوب قوم گوتی گردید و گوتیها از کوهستان خویش سرازیر شده و نواحی بین زاب سفلی و دیاله علیا را برای مدتی در اشغال خویش گرفتند . مرتبه دیگری که بابلیها مغلوب کوهستانیهای ایران شدند در زمان سلسله سوم پادشاهان اور بود که

بدست پادشاهان سیماش (SiMash) که در نواحی غربی اصفهان سکنی داشتند سلسله آنها منقرض و کشور عیلام تیز به تصرف سیماش درآمد. در خاتمه باید گفت اگر مدارك تازه ای حاکی از مهاجرت یودن کوهستانیهای غرب ایران به دست نیاید میبایست باور کنیم که این اقوام همزمان با پیدایش مردم فلات مرکزی در نواحی کوهستانی مغرب بومی بوده اند و از مردم اولیه کشور ما محسوب میشوند.

(پاره ای از مورخین بطور کلی آنها را با بلوچها از يك نژاد که مربوط بشاخه دراویدیها میباشد دانسته اند که اکثریت ساکنین فلات ایران را قبل از آریاها تشکیل میداده اند. (Sir Richard temple)

فصل ۳

ایران در هزاره دوم قبل از میلاد

آغاز هزاره دوم قبل از میلاد بطور کلی در خاور میانه نشان دهنده پیدایش دو عامل بزرگ در صحنه سرزمینهای آنست. نخست ورود و مهاجرت اقوام هندواروپائی است که بقرارد معلوم مرکز اصلی آنها استپ‌های جنوب روسیه بوده و در اثر فشار قوم دیگری مجبوریمها جرت شده و به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم و قسمت شرقی از دور راه بسوی جنوب و اراضی آسیای باختری سر از گردیده‌اند. شاخه غربی با دور زدن دریای سیاه شبه جزیره بالکان را طی نموده پس از عبور از بسفر وارد اراضی آسیای صغیر شده با تسلط و اختلاط با اقوام آسیائی مقیم آسیای صغیر اتحادیه هیتیت‌ها را بوجود آورده و دامنه فتوحات خویش را تا بین‌النهرین شمالی ادامه داده‌اند.

شاخه مهاجرین هند و اروپائی شرقی نیز بدو قسمت منقسم شده‌یک قسمت غربی آنها با عبور از معابر قفقاز بسوی سرچشمه‌های فرات سر از زیر شده و با اختلاط با اقوام آسیائی هوریان، پادشاهی میتانی را تشکیل داده‌اند و تسلط خویش را تا بین‌النهرین شمالی و زاگرس توسعه و در سال

۱۴۵۰ قبل از میلاد بانتهای قدرت خود رسیدند و در همین تاریخ است که مصر با پادشاهی میثانی متحد و نیرومندترین فرعون مصر دختر پادشاه میثانی را بزنی میگیرد.

میثانی‌ها بعلمت اختلافات در داخل خانواده پادشاهی و انقلابات داخلی در اواخر سده چهاردهم قبل از میلاد در برابر هیئت‌ها مغلوب و استقلال و موجودیت سیاسی خود را از دست دادند. (در عهدنامه بدست آمده که بین میثانیها و هیئت‌ها بسته شده است نام میترا و وارونا، ایندرا، زانیا که همه از خدایان هندو اروپائی میباشند و بین اقوام هند و اروپائی که در همین زمان در هند مستقر شده بودند نیز مورد احترام بوده است و اقوام هیئت و کاسیت نیز بآنها اعتقاد داشته‌اند دیده میشود.)
عده دیگری از این سواران جنگجوی هند و اروپائی بسوی کوههای زاگرس در مناطق جنوبی راه کاروانرو موجود بین بابل و فلات مرکزی ایران رهسپار ابتدا بعنوان يك اقلیت فعال و پرورش دهنده اسب بوده‌اند و سپس در اکثریت کاسیت‌ها که از اقوام بومی بودند حل گردیدند و تشکیل نژاد مخلوط جدیدی داده‌اند. شاخه شرقی مهاجرین هندو اروپائی پس از دور زدن شمال دریای خزر بسوی سرزمین «باختر» (ناحیه در غرب فلات ایران که مرکز آن بلخ بوده است) سرازیر شده عده‌ای با عبور از معابر هند و کش بهندستان سرازیر گردیده و شاخه‌ای نیز از باختر بسوی غرب و نواحی شمالی ایران و جنوب دریای خزر رهسپار شده‌اند. (مسئله دیوها که قرن‌ها بعد بنابر روایات ایرانی مبتلا به ایرانیها یعنی آریاهائی که در شروع هزاره اول قبل از میلاد و فلات ایران مهاجرت نمودند بوده است. از همین مهاجرین هندو اروپائی که

مورخین آنها را هند و ایرانی هم مینامند و قریب هزار سال قبل از آریاها به فلات ایران مهاجرت کرده بودند سرچشمه میگیرد که در موقع خود شرح داده خواهد شد).

قسمت ۱

کاسیت‌ها

کاسی‌ها طایفه‌ای از ساکنین اولیه ایران بودند که در قرون قبل از تشکیل سلطنت مادها و پارس‌هایکی از با اهمیت‌ترین عوامل (نه تنها در ایران بلکه در آسیای باختری) بشمار می‌روند. در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد نوشته‌های فرزندان مورابی پادشاه مشهور بابل حکایت از عقب نشاندن حمله کاسیها میکند و از همین اوان تامت یکصد و پنجاه سال این مردم کوهستانی که مرکز آنها در جبال زاگرس و لرستان کنونی بوده است بعنوان کارگران کشاورزی در جستجوی کار به بابل می‌رفتند. در اواسط سده هجدهم قبل از میلاد کاسیها بطور انبوه و با قهر و غلبه وارد کشور بابل شده و آنجا را اشغال و تحت تسلط در آوردند و برای مدت ۵۷۶ سال آنجا را بتصرف خویش داشتند و این طویلترین مدت اشغال بابل از طرف عناصر بیگانه است. تسلط کاسیها در ایران نیز از لرستان و جبال زاگرس تجاوز نموده و نواحی اطراف همدان را نیز ذر تصرف داشتند. این قوم که ریشه نژاد آسیائی داشته‌اند در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد همانطوریکه فوقاً ذکر گردید بامهاجرین هند و اروپائی مخلوط و هندواروپائیها بعنوان نجبای نظامی طبقه حاکمه آنها را تشکیل میدادند. یادداشتهای بابلی در مورد کاسیها حاکی از

آنست که خدایان بابلی را بموازات خدایان خود و هند و اروپائی (مانند شوریاثی سوربای هند و ماروتاش ماروت هند و بوریاثی بورآس یونانی) پرستش مینمودند. اسب یکی از عوامل اساسی زندگی کاسیها محسوب و ظاهراً توسط طبقه حاکمه هندواروپائی بین آنها وارد شده بود. (دربین النهرین نیز اسب توسط کاسیها شناخته شده و آنرا الاغ کوهی مینامیده اند). شهر همدان نیز قبل از مادها بنام کاسیها (Akessia) اکاسایا نامیده میشد و در کتیبه های آشوری کار کاسی (Kar-kssi) یا شهر کاسیها ذکر گردیده است. استرابون مورخ یونانی از کاسیها بنام کاسایوا (Kassiaia) نام برده و محل آنها را در بند خوار (Caspian Gates) نزدیک تهران میدانند و چنانچه شهر قزوین را منسوب به کاسیها یا کاسپینها بدانیم و نام اروپائی دریای خزر بحر کاسپین (Caspian Sea) همه حاکی از این هستند که این طایفه در قسمت مهبلی از غرب تا شمال ایران سکنی داشته اند یا داشتهای بابلیها نسبت به تسلط آنها در بابل این قوم را دارای قدرت و صلاحیتی ذکر میکند که مافوق اقوام خارجی دیگر بوده است و از طول تسلط آنها در بابل میتوان این موضوع را کاملاً استنباط نمود آریاهائی که در قرون بعد به فلات ایران مهاجرت نمودند (مادها و پارسها) در برخورد با این قوم جنگجو دچار مشکلاتی شدند که بنام جنگ بادیوها در آثار ایرانی باقیمانده است و در موقع خود این موضوع بررسی خواهد شد.

قسمت ۲

عیلام

یکی از مهمترین عوامل و عناصری که در تشکیل مقدمات تاریخی شاهنشاهی ایران و پیشرفت طرز زندگی و تمدن مردم این سرزمین تأثیر کامل داشته کشور عیلام بوده است خوشبختانه با منابع و مدارک موجود بررسی و تتبع در تاریخ عیلام از طرف مورخین ایرانی و باستان‌شناسان بطور تفصیل نسبت بعیلام بعمل آمده و چون مقصود از نگارش این کتاب تکرار مطالب روشن تاریخی نیست لذا از ذکر مفصل تاریخ عیلام در اینجا صرف نظر نموده فقط بطور اختصار سهمی را که این کشور در پایه گذاری بنای شاهنشاهی ایران داشته است ذکر میکنیم. مرکز اصلی کشور عیلام در اراضی خوزستان کنونی و پایتخت آن شهر شوش بوده است که بعد از تشکیل سلسه هخامنشی نیز مرکز شاهنشاهی و پایتخت زمستانی گردیده است. عیلامیها با کاسیها و لولوبیها و گوتیها ظاهراً از يك ریشه بوده و بعلت اقلیمی یعنی وجود رودخانه کارون در دشتهای خوزستان و نزدیکی و همسایگی با اولین کشورهای متمدن جهان در میان ساکنین اولیه ایران عیلامیها نخستین مردمی بودند که بشهر نشینی گرائیده و تشکیل دولت دادند.

شروع تمدن عیلام بچهار هزار سال قبل از میلاد میرسد و تاریخ آنها نیز از همین هزاره شروع میشود با آنکه تمدن همسایگان غربی و کشورهای سومر و آکاد و امپراطوری بابل در عیلام تأثیر زیادی داشته است معهد اعیلامیها چه در زبان و چه در اخلاق و عادات و در مذهب

دارای استقلال بوده درعین اینکه خدایان بابلی را نیز پرستش میکردند لکن بیشتر بالهه ملی خودشالا وشوهرش اینشوشیناک توجه وعلاقه نشان میدادند. عیلام دارای پادشاهان مقتدری بوده است که در هزاره سوم و هزاره دوم وشروع هزاره اول قبل از میلاد بارها به بین النهرین وامپراطوری بابل با موفقیت حمله نموده و حتی چند مرتبه اینکشور را تسخیر و پادشان عیلامی بر آنجا حکومت کردند. عیلامیها مجسمه نانا نارتة النوع اریخ را هنگام فتوحات خود در بابل به شوش بردند.

آسوربانیپال پادشاه آشور در آخرین جنگهای خود موفق گردید پس از هزار و ششصد و سی و پنجسال مجسمه نانا را از عیلامیها پس گرفته وبه اریخ پس بفرستد.

حدود عیلام شامل خوزستان ولرستان و کوههای بختیاری و پشتکوه (ایلام کنون) میشده و از سمت غرب برود دجله و از شمال تا حدود جاده کاروان روئی که بابل را به همدان متصل میکرده میرسیده است از جنوب به خلیج فارس تا حدود بوشهر کنونی و از شرق قسمتی از فارس کنونی را شامل میشده است.

مورخین معتقدند که عیلام يك لفظ سامی است ومعنی کوهستانی را میدهد وبابلیها آنرا بعیلام داده اند و خود عیلامیها کشور خویش را آنزان شوشونکا مینامیدند. زبان عیلامیها در قدیمترین ادوار انزانی بوده است که از ۳۰۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد دیگر زبان رسمی کشور محسوب نگردیده و بجای آن زبان سومری و سامی معمول شده تادر ۱۵۰۰ قبل از میلاد دوباره زبان انزانی معمول و رسمیت یافته است. خط عیلامی نیز میخی بوده است که ظاهراً از سومریها اقتباس شده

ولی عیلامیها با تغییرات و دخالت ابتکار خود خط مستقلی بکار میبردند که با خط سومری کاملاً متفاوت بوده است.

اثر و سرایت تمدن عیلام بسایر نقاط ایران در تمام ادوار وجود داشته است در دوران ماقبل تاریخ سفالهای مکشوفه در شوش بسفالهای یافت شده در گرگان و دره گز شباهت دارد و در هزاره های بعد آثار عیلامیها را در کاوشهای تپه سیالک نزدیک کاشان مشاهده نموده ایم. پس از انقراض و تخریب عیلام در سال ۶۴۵ قبل از میلاد ظاهراً بعد از چندی پادشاهان پارس در بخشی از آن سکنی گزیده و بر آن استیلا پیدا کردند بطوریکه در کتیبه نبونید پادشاه بابل کورش پادشاه آنشان (آنزان) مذکور گردیده است و اثر تمدن عیلامی نه تنها در شاهنشاهی دوران هخامنشی بلکه در دوران ساسانی نیز ادامه داشته و در زمان ساسانیان یکی از خطوط خط هوزوارش (منسوب به هوزها یا خوزها) یعنی ساکنین خورستان یا کشور باستانی عیلام بوده است. سیاق که تا چندین سال قبل در ایران معمول بود. و در محاسبات بکار میرفت از آثار و دنباله «هوزوارش» محسوب میشده و باین طریق ملاحظه میشود که از قریب شش هزار سال قبل تا سنوات اخیر و عصر کنونی آثار و شرکت مردم عیلام و نژاد هوزها یا خوزها را در شعائر و تاریخ ایران کاملاً مشاهده می کنیم .

فصل سوم

هزاره اول قبل از میلاد و مهاجرت اقوام آریائی بفلات ایران همانطوریکه قبلا یاد آور گردید پیش از آنکه اقوام آریائی در شروع هزاره اول پیش از میلاد مهاجرت خویش را بفلات ایران آغاز نمایند در سرزمین ایران خاصه در بخش جنوب غربی و مغرب و از سوی غرب تا مناطق جنوبی دریای خزر مردم جنگجو و نیرومندی سکنی داشته اند .

کاوشهای باستانشناسان اثبات نموده است که در قسمت مهمی از خاک ایران قبل از ورود آریاها حتی دولتهائی وجود داشته است که قرنها حتی هزاران سال پیش از ورود آریاها در صحنه‌های تاریخ زمان خود باز یگر موثر بوده و برای مثال اقوام کاسبت را میتوانیم نام ببریم که مدت شش قرن امپراطوری بابل را زیر تسلط و استیلای خویش داشته و یاپادشاهی سیماش و کشور عیلام که بنیانگزاری آن بچهل قرق پیش از میلاد میرسد.

آریاها مردمی از نژاد هند و اروپائی بودند که در هزاره نخست پیش از میلاد در چند جهت مهاجرت‌هایی انجام و موجب تغییرات زیادی در نقاط مختلف دنیای باستان شدند. دو دسته از آریاها از دوراه بفلات

ایران مهاجرت کردند شاخه غربی از راه کوهستان قفقاز وارد ایران شدند و شاخه شرقی باگذشتن از رودخانه‌های سیحون و جیحون بطرف جنوب سرازیر گردیده باطی سرزمین « باختر » برای عبور از هندوکش و ورود به شبه‌قاره هند حرکت نمودند لکن هند و اروپائیهائی که هزار سال پیش از آن نواحی شمالی هندو پنجاب را اشغال نموده بودند مانع ورود آنها شدند، لذا این شاخه آریاها بسوی مغرب متوجه شده و بغلات ایران روی آوردند آریاهای مذکور بتعداد زیاد و امواج مهاجرین پی در پی بتدریج و بازور مناطق مختلف ایران را اشغال و ساکنین قبلی را بامبارزه زد و خورد زیر تسلط و استیلای خود در آوردند .

ما در فصول بعد به تطبیق داستانهای ملی ایران با آخرین کشفیات باستانشناسان و منابع تاریخی موجود میپردازیم و موارد مختلف را توجیه میکنیم.

قسمت ۱

مبارزات آریاها بادیوها

داستانهای باستانی ملی ایران و حتی برخی از قطعات مذهبی حکایت از جنگها و مبارزات دامنه دار پادشاهان و قهرمانان باستانی ایران بادیوها مینماید. اهمیتی که روایات ایرانی برای این مبارزات قائل شده و نیروی خارق العاده دیوها در اعصار و قرون بعدی سبب ایجاد تصورات و انتساب يك سلسله عملیات محیر العقول بآنها گردیده است. در تاریخ باستانی و شاهنامه سیامک فرزند اولین پادشاه پیشدادی (کیومرث)

بدست دیوها کشته شده و تهمورس سومین پادشاه پیشدادی اشتهار خود را در مبارزه بادیوها بدست آورده و به لقب دیوبند ملقب گردیده است. ادامه جنگ بادیوهانه تنها پادشاهان سلسله پیشدادی را بخود مشغول داشته بلکه دنباله این مبارزه به دومین سلسله آریائی باستانی یعنی پادشاهان کیانی نیز رسیده است و کیکاوس در لشکر کشی خویش بمازندران نخست با حيله و جادوی دیو سپید مغلوب. خود و سرداران ایرانی او در مازندران زندانی گردیدند تا سرانجام با قهرمانیهای رستم پهلوان باستانی ایران دیوهای مازندران مغلوب و آخرین پناهگاه دیوها بتصرف ایران درآمده است. فردوسی در اشعار خویش که نمودار و ترجمه داستانهای باستانی است دیوها را مظهر قدرت دانسته و برای نشان دادن شجاعت پهلوانان تورانی که تنها حریف نبرد ایرانیان شناخته شده اند آنها را بدیوان مازندران تشبیه نموده است و در این بیت می گوید :

(که گوید ز توران سران آمدند که دیوان مازندران آمدند)

زرتشت پیامبر باستانی ایران میگوید: «از نژاد هوشنگ برگزیدم کسانی را که دیوان را از مازندران بیرون کردند». این دیوها که بوده اند و چه نقشی را در تاریخ ایران داشته اند؟ در اینباره تعبیرات و تفسیر زیادی شده و حتی خود فردوسی میگوید:

(تو مردیور مردم بدشناس کسی کاوندارد زیزدان سپاس)

مرحوم مشیرالدوله (حسن پیرنیا) در تاریخ مفصل خویش در مورد دیوها اینطور استنباط نموده است که قیل از ورود آریاها قسمتهائی از ایران توسط اقوام سپاه پوستی مسکون بوده است که پس از ورود

آریاها چون آنها را از نژاد پست‌تر میدانسته‌اند با آنها به زدوخورد پرداخته و آنها را دیومینامیداند باید اذعان نمود که برای رسیدن به‌دفع مرحوم پیرنیاطریق صحیحی را انتخاب نموده و تانیمه راه رانیز پیموده است لکن در استنباط خویش چون منابعی که امروز در دست ما است در آن تاریخ هنوز کشف نشده بود نتوانسته است از مرحله حدس و گمان فراتر رفته توجیه علمی مسئله را بر پایه استوارتری نهاده نتیجه حاصله را بدست آورد و در این مورد ما باید تا حد زیادی خود را مرهون اکتشافات اخیر باستان‌شناسان خصوصاً تتبعات پروفیسور گبر شمن بدانیم و بعقیده نگارنده با استفاده از داستان‌های باستانی و زحمات مرحوم مشیرالدوله و استفاده از برخی یادداشتهای مرحوم امیرمویذ و آخرین نوشته‌های پروفیسور گبر شمن با تلفیق و نتیجه‌گیری از همه این اطلاعات موضوع دیوها را در تاریخ ایران بشرح آتی میتوان توضیح داد.

قسمت ۲

دیوها در تاریخ ایران

بمنظور توضیح بیشتر و برای آنکه مهاجرین هند و اروپائی (هند و ایرانی) هزاره دوم پیش از میلاد با آریاهای مهاجر هزاره یکم اشتباه نشوند قسمت مختصری از مطالبی که در فصول گذشته ذکر شده بمنظور یادآوری ذیلاً تکرار میشود:

(آخرین اطلاعات باستان‌شناسان حاکی از اینست که در اواخر هزاره سوم و شروع هزاره دوم پیش از میلاد مسیح یعنی درست هزار سال پیش از ورود آریاها عده‌ای از اقوام هند و اروپائی بشرحی که قبلاً

نیز ذکر گردید از دوراه وارد ایران گردیدند. يك دسته از آنها از معابر کوه‌های قفقاز بقسمتهای غربی ایران آمدند و دسته دیگر از شمال دریای خزر بسوی شرق گرائیده و با گذشتن از سیحون و جیحون بدو شاخه منقسم شدند یکشاخه از آنها نواحی شمالی هند را اشغال و دسته دیگر بسوی فلات ایران آمده و با اشغال نواحی جنوب دریای خزر بسوی غرب کشیده شدند) هنگام ورود این اقوام هند و اروپائی صرفنظر از وجود دولت چند هزار ساله مانند عیلام اقوام مختلف دیگری مانند کاسی‌ها و لولوبیها و گوتیها در نواحی غربی ایران سکونت داشته‌اند و با امارات موجود و گفته برخی از مورخین مانند استرابون دامنه سکونت کاسی‌ها یا کاسپی‌ها تا نواحی جنوبی دریای خزر کشیده می‌شده و غیر از اینها وجود اقوام ۳ تپور و مارد نیز در جنوب دریای خزر ذکر و تأیید گردیده است. بقرار آخرین تتبعات باستان شناسان هند و اروپائی‌های اولیه متعلق بشروع هزاره دوم پیش از میلاد بابومیهای ساکن فلات مخلوط گردیده و بیشتر طبقه حکمفرمایان و نجباران تشکیل میداده‌اند. از آثار بدست آمده در این ادوار نام خدایان هند و اروپائی که در زبان سانسکریت و بین‌هند و اروپائیهای هند محفوظ است مانند ئیندر اماروتیا- و ارونا و همچنین در آثار و عهدنامه‌های این اقوام که بدست آمده است و با یادآوری اینکه در زبان سانسکریت و هند و اروپائیهای وابسته باین زمان (دوا) بمعنی خدایار یا صاحب است با توجه با اینکه در قرون بعد نیز در ایران خدا غیر از مفهوم عالی خویش معنی آقا و صاحب را نیز میداده است مانند دهخدا و خانه خدا معلوم میشود که نجبا و طبقه حاکمه هند و اروپائی

ساکنین فلات ایرانرا (دیو یعنی آقا و صاحب اختیار) (۱) مینامیده‌اند و این معنی در برخی لغات بعدی‌یعی دیوانخانه و دیوان که نماینده دولت و هیئت حاکمه است تأیید میشود و آریاهای وارد از اوائل هزاره نخست پیش از میلاد که هزار سال دیرتر رسیدند هنگام ورود بخاک ایران مواجه با اقوام جنگجوی کاسیت و نجباو فرمانروایان آنها یعنی دیوها شده‌اند و با سوابق تاریخی مربوط به کاسیت‌ها که حتی شش قرن بابل را زیر تسلط خویش داشته‌اند و کتیبه‌های بابلیها همه حاکی از نیرومندی و قدرت فوق‌العاده آنها است آریاها مجبور شده‌اند که مدت‌ها بادیه‌های جنگاوربزد و خورد پردازند و در تطبیق وقایع آینده در شرح و تطبیق سلسله پیشدادی بامنابع تاریخی این موضوع روشن‌تر خواهد گردید.

دیوها صرف نظر از اینکه مانع بزرگی در راه تسلط آریاها بر اقوام بومی محسوب میشدند در اثر قرن‌ها اختلاط با قبایل و ساکنین بومی فلات ایران بسیاری از عادات و اخلاق آنها را کسب نموده و ضمناً با توجه بتماسی که از سوی غرب با کشورهای متمدن آنزمان و سامیهای ساکن بین‌النهرین پیدا کرده بودند از خشونت‌های اخلاقی که در تاریخ بابل و آشور بسیار بآن برخورد میشد بی‌نصیب نمانده بودند، لذا با آنکه برخی از پادشاهان پیشدادی بعضی هنرها و مظاهر شهر

(۱) اقوام هندواروپائی متعلق به هزاره دوم قبل از میلاد که بعلت سکونت در هند و ایران بهتر است آنها را هند و ایرانی بنامیم روسا و فرمانفرمایان خود را با عنوان دیو مینامیدند و در شعبه‌های تاقرون بعد از اسلام نیز این رویه‌ها برجا بود چنانکه سلطان محمود غزنوی در سفر سومنات خود برخی با فرمانروایان هندی بنامهای پرمدوا (پرمدیو) (Parmdeva) و بهیم دیو برخورد نمود.

نشینی را از دیوها آموختند معهداً اخلاقاً دیوها منفور آریاها بودند .

قسمت ۳

شروع دوران مهاجرت آریاهای ایرانی بفلات ایران

این مهاجرت از هزاره نخست پیش از میلاد آغاز گردید و خود عامل مهمی در تغییر وضع زندگی و تاریخ بشری است که تقارن با دو واقعه مهم تاریخی دیگر پیدا نموده است که عبارتند از پیدایش و ازدیاد استعمال آهن و مهاجرت اقوام هندواروپائی دیگر در جهاتی که ذیلاً ذکر میشود.

الف : قبایل تراسی- فریژی (Traco-Phrygian) ساکنین بالکان که در اثر فشار ایلیریه‌ها از سفر عبور نموده و با تفاق هندو اروپائیهای دیگر مانند ارمنی‌ها و میسنی‌ها امپراطوری هیتیت را مورد حمله قرار داده آنرا بادولتهای کوچک نواحی آن در هم نوردیده نابود کردند . دسته دیگر از این اقوام بنام فیلیستینی‌ها که اسم خود را بفلسطین کنونی داده‌اند با سوارها و ارابه‌های خویش از راه دریا با کشتی‌های خود بکرانه‌های شرقی مدیترانه پیاده شده با هجوم به نواحی سوریه و فلسطین و غارت مردمان این نواحی تا دروازه‌های مصر پیش رفتند و تنها فعالیت‌های مداوم را مسس سوم فرعون مصر توانست آنها را عقب نشانده و از ورود بخاک مصر باز دارد.

ب: مقارن قرون فوق عده‌ای از هند و اروپائیها باروپای مرکزی و غربی نیز مهاجرت نموده‌اند و آنها مانند آریاهای ایرانی بیشتر بزنگانی شبانی خو کرده و در نگاهداری و پرورش اسب مهارت داشته‌اند در آثار بدست آمده در اروپا همانند ایران روح نژاد شمالی در ساختن

خانه‌ها و مقابر مشکوفه بچشم میخورد .

آریاهای ایرانی ظاهراً در ابتدای ورود بعلت داشتن اسب و روح جنگجویی بخدمت فرمانروایان محلی درآمده و بتدریج خود زمام قدرت را بدست می‌گرفتند یا این که بزرگ خانواده در محل مناسبی فرود آمده و کم‌کم سرزمین‌های اطراف خود را بتصرف درمی‌آورد . در کاوشهایی که در نقاط مختلف ایران بعمل آمده است تغییرات زیادی در این قرون در طرز ساختمان خانه‌ها و آبادیها بعمل آمده که بادبوارهای بلند و برج‌های محافظ ساخته شده اند و آجر و گل پخته و سنک در ساختمانها بکار رفته است و برای فرمانروایان در وسط شهر با ایجاد تپه مصنوعی ساختمانهای باسلیقه باسبک شمالی کاملاً بچشم میخورد .

در مقابر مشکوفه مربوط باین دوره اختلاف حاصله بین طبقات فرمانروا و کارگر کاملاً بچشم میخورد چون پس از مرگ بنسبت دارائی اشیاء متعلق بمرده را باوی در گور می‌گذاشتند مقابر طبقات بالا مملو از اشیاء مختلف مانند خود- شمشیر- کارد- و ظروف است در حالیکه در برخی از گورها فقط چند عدد ظروف مختصر یافت شده و بعضی بکلی خالی است. ظهور زندگی اشرافی در این دوران نماینده توسعه احتیاجات و بالتیجه پیشرفت بازرگانی است و پیدایش آهن عامل توسعه کشاورزی بوده است و کلیه این عوامل مقدمه تحول و انقلاب کلی در جهان شناخته شده آنروز بوده است و سه عنصر و عامل مهم در این قرون در خاور نزدیک بزور آزمائی پرداخته اند که عبارتند از ۱- عناصر سامی مانند کشورهای آشور و بابل ۲- اقوام بومی و آسیائی باسران آنها یعنی (دیوها) ۳- آریاها که در سده‌های اول هزاره نخستین پیش از میلاد وارد فلات ایران گردیدند بین عناصر دو گانه

فوق با آریاها مبارزه‌ای درگرفت که قرعه فتح بنام اقوام آریائی ایرانی زده شده که با پیروزی در این نبردها دنیای نو و ایده‌الوژی جدید و شاهنشاهی جهانی آریائی هخامنشی را بنیان نهادند که در سال (سنه ۱۳۵۰) دو هزار و پانصدمین سال پایه‌گذاری آن جشن گرفته شد .

بخش سوم

تطبیق تاریخ درمورد دوسلسله باستانی ایران

چهارویات ملی ایران و چه منابع یونانی و مورخین خارجی همه قبیل از هجوم اسکندر مقدونی از دوسلسله پادشاهان نام میبرند که در ایران سلطنت و حکمرانی نموده اند چون طرز نامیدن این دوسلسله از طرف منابع ایرانی و خارجی اختلاف دارد همین امر سبب گردیده است برخی از علماء و مورخین معتقد شوند سلسله های یاد شده در داستان های ملی ایران با دو خانواد ای که یونانیها ذکر نموده اند یکی نیستند و در داستان های یونانی نام سلسله پادشاهان مذکور عبارتند از مادها و پارسها (هخامنشیان) و در روایات ملی ایران با اسم پیشدادیان و کیان ذکر گردیده است .

بعقیده نگارنده دو سلسله باستانی شاهنشاهان ایران که توسط مورخین یونانی ذکر گردیده اند همان دو خاندان داستانهای ملی میباشند و در بخشهای آینده علت اختلافاتی که در نام سلسله ها و وقایع آن پیدا شده است ذکر خواهد گردید و وجه تشابه آنها نیز توضیح داده خواهد شد.

فصل یکم

الف: ماده‌ها (پیشدان یان)

معنی پیشدادیان نخستین داد کنندگان است (۱). هرودوت مورخ معروف در بیان علت سلطنت اولین پادشاه ماد (دیوکس) میگوید وی ابتدا به اختلافات و دعاوی بین مردم ماد رسیدگی میکرد پس از مدتی چون مشاهده نمود که اشتغال بامردادگستری او را از کارها و امور شخصی خود باز میدارد برای مدتی کناره گرفت و از این کار اعراض کرد تا اینکه توسعه اختلافات بین مادها آنرا مجبور نمود دوباره بوی رجوع نموده خواستار شوند تا امردادگستری آنها را مختل نگذارد دیوکس قبول این امر را موکول به آن نمود که او را به پادشاهی انتخاب کنند و او امر و دستورات وی را اجرا نمایند.

دیوکس بدین طریق پادشاه شد و کاسخ و نگهبانانی برای خود ترتیب داد (بطوریکه ملحوظ میشود نام اولین سلسله یاد شده در روایات ملی ایران (پیشدادیان) مبین همان صفت و شغلی است که نخستین پادشاه

۱- برخی از مورخین با توجه به نوشته‌های مذهبی زرتشتی که عنوان (پردات) را برای پادشاهان پیشدادی ذکر نموده معنی آنرا نخستین آفریدگان میدانند.

ذکر شده از طرف مورخین یونانی حائز می باشد یعنی نخستین داد کننده).
در روایات ملی ایران باید در نظر داشت که همواره وجدان ملیت
فوق العاده بیدار و حساس بوده است یعنی قومیت را در مرحله دوم اهمیت
قرار میدادند و در ذکر سلسله ها و پادشاهان ایران در نوشته های ایرانی حتی در
زمانهای بعدی مانند اشکانیان و ساسانیان که رومیها آنان را پارتها و یاپارسها
خطاب نموده و اعراب نیز ساسانیان را الملوك الفرس میگفته اند در خود ایران
برعکس در نوشته های باقیمانده مربوط باین سلسله ها تکیه بر روی ملیت
و ایرانیت نموده و آنان را شاهنشاهان ایران میدانسته اند و از منسوب داشتن
یک سلسله بعنوان قومیت حتی المقدور احتراز گردیده است به همین دلیل
در نوشته های ایرانی از ذکر سلسله بنام ماد خودداری و بر قومیت مادها تکیه
نشده است .

بطور کلی باید توضیح داده شود که متاسفانه پادشاهان ماد بر خلاف
بسیاری از سلسله های باستانی از خود کتیبه یا نوشته ای که مبین کارهای
آنان باشد باقی نگذاشته اند و اگر چیزی هم بیادگار گذاشته باشند یا از بین
رفته و یا تا کنون بدست نیامده است روی همین اصل بیشتر اطلاعات
تاریخی مربوط بمادها همان نوشته های مورخین یونانی است یا موارد
مختصری که در کتیبه های آسوری و بابلی و هخامنشی ضمن بیان وقایع
بمادها اشاره شده است . روایات مورخین یونانی در باب مادها بایکدیگر
متفاوت بوده و بدیهی است باروایات ملی ایران که شرح سلسله پیشدادی
است نیز اختلاف زیادی دارد لکن صرف نظر از اسامی و عوامل
ظاهری بطور کلی در حرکت تاریخی و زمینه موضوع هم آهنگی و تشابه
قابل توجهی موجود است که پس از تشکیل اولین سلسله ایران پس از

مدتی این سلسله از طرف غرب مورد تجاوز اقوام سامی قرار میگیرد و پس از رهائی از یوغ سامیها بمبارزه با عناصر متجاوز صحراگردی که از شمال آمده اند برمیخیزد که ایرانیها آنانرا تورانی و یونانیها سیت مینامیده اند و سرانجام در داستانهای ایرانی پادشاه و قهرمان محبوب یعنی منوچهر (منوچتر اوستا) در مبارزه با سلم و تور نیروهای تورانی تور و قوای سلم پادشاه شام و سوریه را شکست داده و ایران را از تعرض آنان رهائی میبخشد .

همچنانکه در روایات یونانی پس از تجاوز سیتها از سوی شمال و آسوریهای سامی نژاد از طرف مغرب هووخ شتر پادشاه ماد با شکست سیتها از یکسو و آسوریها از طرف دیگر ایران را از تجاوز آنها آسوده مینماید . در روایات یونانی شاهنشاهی کورش کبیر از مادها به پارسها که مرکز و پایتخت پادشاهان آن پاسارگاد (پارسگرد) است منتقل میشود و در داستان های ایرانی سلطنت ایران به کیانیان که مرکز آنها استخر فارس است انتقال مییابد .

اینک باز کراسامی پادشاهان سلسله یکم در روایات شرقی و غربی علت وجود اختلاف موجود شرح داده خواهد شد .

قسمت ۲

پادشاهان ماد بنا بر گفته هرودوت مورخ یونانی

۱- دیوکس Diokes مدت سلطنت از (۷۰۸ تا ۶۵۵) پیش از

میلاد .

۲- فرااورتس (فرورتیش) مدت سلطنت از (۶۵۵ تا ۶۳۲) پیش از میلاد .

۳- سیاسگزار (هووخ شتر) مدت سلطنت از (۶۳۳ تا ۵۷۵) پیش از میلاد .

۴- آستیگک (آزیده‌هاک) مدت سلطنت از (۵۸۹ تا ۵۵۰) پیش از میلاد .

اسامی پادشاهان ماد برحسب روایت کتزیاس (Ctesias) مورخ دیگر یونانی که مدتها پزشک مخصوص اردشیر دوم شاهنشاه هخامنشی بوده است که بگفته خود او اسامی و شرح حال پادشاهان ماد را از دفاتر شاهنشاهی که در صندوقخانه سلطنتی حفظ میشده است نقل و اقتباس کرده است .

۱- آریاکس	(Arbakes)	مدت سلطنت ۲۸ سال
۲- مانداکس	(Mandakes)	» ۵۰ »
۳- سوسارمس	(Scsarmes)	» ۳۰ »
۴- آرتیکاس	(Articas)	» ۵۰ »
۵- آریان	(Arbianes)	» ۲۲ »
۶- آرتیاس	(Arsies)	» ۳۰ »
۷- آرتینس	(Artines)	» ۲۲ »
۸- آستیبارس	(Astibares)	» ۴۰ »
۹- آسپاداس یا آستیکاس	(Aspadas)	» ۳۵ »

اسامی پادشاهان پیشدادی بنا بر داستانهای ایرانی

- ۱- کیومرث (نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومرث بود) .
- ۲- هوشنگ (هوشنگهه) .
- ۳- تهمورث (دیوبند) .
- ۴- جمشید
- ۵- ضحاک (نماینده دوران تسلط سامی نژادها) .
- ۶- فریدون .
- ۷- منوچهر .
- ۸- نوذر .
- ۹- گرشاسب .
- ۱۰- زاب .

بطوریکه فوقاً مشاهده میگردد در روایت کتزیاس و داستانهای ایران تعداد سلاطین ماد یا پیشدادی نه نفر بوده اند (بدون احتساب ضحاک تازی که نماینده تسلط دوران سامی نژادها است) که هر ودوت آنها را چهار نفر ذکر نموده است و در روایات مذکور جز در یکی دو مورد اسامی پادشاهان نیز با یکدیگر اختلاف دارند و برای نزدیک شدن بحقایق بایستی با دقت در روایات مختلف شرقی و غربی و کمک از جدیدترین اطلاعاتی که از کاوشهای باستان شناسان در موارد مربوط بمادها بدست آمده است نتیجه گیری کرده بحقایق تاریخی نزدیک شویم .

فصل ۲

۱- شرح تاریخ مادبنا بگفته هرودوت.

همانطوریکه فوقاً در مورد تشکیل دولت ماد ذکر شد اولین پادشاه ماد بگفته هرودوت دیوکس یسر فرا اورتس بود که ابتدا از مردمده نشتن ماد یوده است و بدعاوی و اختلافات بین مردم رسیدگی میکرد و سپس بشرحی که گفته شد بیادشاهی انتخاب گردید و شهر همدان را که هرودوت اکباتان ذکر کرده است بعنوان محل سکونت و پایتخت انتخاب کرد و کاخی ساخت که هفت قلعه داشت و دیوار قلعه درونی بر بیرونی مشرف بود و این دیوارها را به هفت رنگ مختلف رنگ آمیزی کرده بودند .

فراورتس (فرورتیش)

بعاد از دیوکس فرا اورتس بتخت نشست. فرا اورتس ابتدا درصدد تسلط بر سایر نواحی ایران برآمد و کشور پارس را مطیع و سپس

نواحی دیگر فلات ایران را با طاعت در آورد.
فرا اورتس برای رهایی از باجگزاری آسور بها بر علیه اینکشور
قیام و وارد جنگ شد لکن چون هنوز آسور بعنوان اولین قدرت نظامی
جهان باستان محسوب میشد فرا اورتس در جنگ با آسور بها مغلوب شده
و خود بقتل رسید .

کیا کسار (هووخ چتر)

کیا کسار که بزرگترین پادشاه ماد محسوب می گردد پس از قتل
پدر با صبر و متانت مشغول تهیه و ترتیب سپاهی شد که بتواند از آسور بها
انتقام بگیرد لذا بجای سپاهیان چریک نیروئی مرکب از پیاده نظام
دائم مسلح به تیر و کمان و شمشیر و سوارانی که در سواری و تیراندازی
مهارت فراوانی داشتند و از اسبهای مادی (نیسایه) استفاده می کردند
ترتیب داد و پس از اطمینان از نیروی خویش بکشور آسور حمله برد
و سردار آسوری را در نبرد شکست داده پایتخت اینکشور نینوا را تحت
محاصره قرار داده و بانتقام مظالم بیشمار آسور بها بقسمتی از نیروی
خویش امرداد جلگه های حاصلخیز آشور را مورد تجاوز و غارت
قرار دهند .

هنگامی که فتح نینوا و سقوط امپراطوری آسور نزدیک شده بود
امواجی از اقوام صحراگرد شمالی کشور ماد را مورد حمله و تهاجم
قرار دادند (سکاها) و سکاها نه تنها نواحی شمال و شمال غربی ایران
بلکه آسیای صغیر تا کرانه های دریای مدیترانه را مورد تاخت و تاز و
غارت قرار دادند و کیا کسار مجبور گردید مدت ۲۸ سال با آنان مماشات

کند تا سرانجام در صیافتی روساء آنانرا مقتول و سپاهیان بی سرپرست سکائی را شکست داده و از ایران خارج نمود و سپس با پادشاه بابل متحد شده بمحاصره مجدد نینوا پرداخت و سرانجام سپاه ماد نینوا را مسخرو پادشاه آسور و خانواده اش خود را در کام شراره های آتش انداخته نابود شدند و با سقوط نینوا امپراطوری جبار آسور که قرنهای ملتهای همسایه خود را مورد تجاوز و ستم قرار میداد از صفحه روزگار محو گردید.

آستیاگس (آزیدهاگ)

آستیاگ پسر کیاکسار بعد از پدر بیادشاهی نشست و چون با همسایگان شرقی خویش از جهت سببی خویشاوندی داشت مدت سی سال کشور ماد در صلح و آرامش بسربرد لکن بشرحی که در مورد سلطنت کوروش بتفضیل ذکر خواهد گردید کوروش پادشاه پارس دخترزاده او (پسرماندانا) علیه پادشاه ماد قیام نموده و بکمک هارپاک سردار مادی آستیاگ را شکست داده و دستگیر نمود و بدین طریق بسلطنت مادها خاتمه داده شد.

فصل ۳

۳- روایت کتزیاس راجع بمادها

« دیودورسی سی‌لی » از قول کتزیاس میگوید: « سارداناپال » آخرین پادشاه آشور مردی تن آسا و تن پرور بود و در عیش و عشرت و معاشرت با زنان غیر عقدی غوطه‌ور و مانند زنان در آراستن صورت و استعمال جامه زنان از زنان گوی سبقت میربود و دائم بشرب مسکرات و اعمال قبیح و ناشایست مبادرت مینمود و همین اعمال سبب گردید نه تنها زندگی خویش را بصورت شرم آوری به پایان رساند بلکه موجب انقراض دولت مقتدر آشور شد به این معنی که آرباکس رئیس مستحفظینی بود که همه ساله مادها برای نگهداری به نینوا پایتخت آشور میفرستادند و مردی باهمت و شجاع بودند و بارئیس مستحفظینی که بابلیها برای نگهداری به نینوا میفرستادند دوست و

صمیمی شد و برای قیام علیه آسوریها و برانداختن دولت آسور با وی کنگاش نمود. رئیس نگهبانان بابلی که «په‌له‌زیس» نامیده می‌شد و با کاهتان بابلی آشنایی داشته و از ستاره شناسی و غیب‌گوئی سر رشته داشت به آرباکس اظهار داشت که تو فرمانروای تمام ممالکی خواهی شد که پادشاه آشور بر آن سلطنت میکند آرباکس از این پیشگوئی مشغوف و دلگرم گردید و به «په‌له‌زیس» وعده داد که در صورت برانداختن حکومت آسور فرمانروائی بابل را بوی خواهد داد و با آگاهی که بقساد وضع دربار و انحطاط اخلاقی پادشاه آسور پیدا نموده بودند مصمم به همکاری گردیده قرار گذاشتند آرباکس مادها پارسیها و «په‌له‌زیس» بابلیها و اعراب را علیه آشور متحد و وادار به شورش نمایند و با همین نقشه در سال بعد که نوبت نگهبانی مجدد آنها در دربار نینوا رسیده بود هر يك با متحدین خود بعنوان عزیمت بسوی محل خدمت بطرف نینوا حرکت کردند و بگفته کتزیاس عده آنها بچهارصد هزار نفر میرسید پادشاه آشور پس از اطلاع برای دفاع بیرون آمده و در سه جنگ حملات شورشیان را دفع نمود و آرباکس نزدیک به نومیدی بود که شنید از باختر سپاهی بکمک پادشاه آشور می‌رسد و با این خبر بسوی سپاه باختر رفته آنها وادار به همکاری و قیام علیه آشور نمود و باختریان از شنیدن خبر آزادی از یوغ آسوریها باشادی بکمک آرباکس وارد عمل شدند و چون پادشاه آشور بدون اطلاع از واقعه پس از پیروزیهای اولیه باز بعیش و عشرت مشغول شده بود، لذا متحدین باشیخون سپاهیان آسوری را در هم شکسته و نینوا را محاصره کردند

و پادشاه آسور خود در شهر مانده برادر زن خویش را با نیروئی برای جنگ بیرون فرستاد که این سپاه نیز از آرباکس شکست خورده سردار آن بقتل رسید ولی «سارداناپال» با اتکسای با استحکام دیوارهای نینوا برای طلب کمک بکلیه ولایات تابع آسور نامه نوشت لیکن همه این استانها که نوید آزادی را شنیده بودند سر بشورش برداشتند ضمناً چون غیبگوئی خبر داده بود که نینوارا کسی نمیتواند تسخیر کند مگر اینکه رود دجله علیه شهر وارد عمل گردد لذا پادشاه آشور دلگرم بود تا آنکه بارندگی شدیدی موجب بروز طوفان و بالا آمدن آب رودخانه دجله و خرابی قسمت مهمی از شهر شد و قریب بیست استاد (چهار کیلومتر) حصار نینوارا منهدم نمود این امر سبب تومیدی پادشاه آشور شد و چون نمیخواست بدست دشمنان بیفتد با زنان و طلا و نقره و لباسهای فاخر و جواهرات خود در یک محل گرد آمده دستور داد آنجا را آتش زدند و همگی در شراره های آتش سوخته و خاکستر گردیدند و بدین طریق آرباکس پادشاهی رسید و «پهلهزیس» را هم حکمروای بابل نمود.

پس از آسور مادها تحت سلطنت آرباکس آقا و فرمانروای آسیا شدند آرباکس ۲۸ سال پادشاهی کرد و پس از وی مانداکس پادشاه شد و پنجاه سال آسیا را اداره کرد. «کتزیاس» اسامی پادشاهان ماد را طبق صورتی که قبلاً ذکر شده نام می برد منتهی در زمان آرته بس از جنگ بزرگی که بین مادها و کادوسیای رخ داده یاد می کند و می گوید در زمان «آستی بارس» پارتها بردولت مادها شوریده و سکاها را بسر زمین خود راه دادند و پس از چند سال جنگ صلح

کرده قرار دادند که پارتها اطاعت مادها را نموده و حدود سابق خویش را حفظ کرده اتحاد بین آنها برقرار شود. و آخرین پادشاه ماد را بنام آس پاداس که یونانیها آستیاگس می گویند ذکر میکند که توسط کوروش سلطنت او به پارسها منتقل گردید.

فصل ۴

۳- پادشاهان پیشدادی در روایات ملی ایران

در روایات ایرانی اولین پادشاه کیومرث میباشد :

نخستین خدیوی که کشور کشود سر پادشاهان کیومرث بود
نخستین بکوه اندرون ساخت جاه پلنگینه پوشید خود با سپاه
از او گشت پیدا سخن گستری رعیت نوازی و دین پروری
زندگی کیومرث بیشتر در نبرد با دیوان گذشته و در زمان حیات وی پسرش
سیامک در جنگ بادیوها کشته شد. پسر سیامک بنام هوشنگ جانشین
کیومرث گردید و هوشنگ دومین پادشاه پیشدادی است و
از کارهای مهم او آموختن بر آوردن آهن از سنگ می باشد. پس از
هوشنگ تهمورس پادشاه شد و او بیش از همه در نبرد با دیوها پیروزمند
بود و بلقب دیوبند ملقب گردید. بعد از تهمورس جمشید پادشاه شد
و مدت زیادی سلطنت کرد. جمشید با قدرت خارق العاده خویش بر همه

موجودات حکومت مینمود از یادگارهای جمشید جشن نوروز است و همچنین دارای جامی بود که دنیا را در آن میدید بنام جام جهان‌نما جمشید در اواخر زندگی خویش بعلت قدرت زیاد بغرور دچار شده از راه یزدانی منحرف گردید بهمین جهت ضحاک تازی پادشاه سوریه با یران حمله کرد جمشید را مغلوب و مقتول و یران را برای مدت زیادی مسخر کرد (جمشیدظاهراً از روسای هندووارداروپائی است که در قرون قبل توسط آسوریها مغلوب گردیده‌است) ظلم و ستم ضحاک و عمالش از حد بیرون بود و بعلت دومی که بردوش او بود هر روز مغز سر دوجوان ایرانی بایستی برای تغذیه مارهای ضحاک تهیه شود و ظلم و ستم ضحاک بقدری ایرانیانرا در فشار و مشقت قرار داد تا سر انجام در شهر اصفهان آهنگری بنام کاوه علیه ظلم و ستم ضحاک قیام نموده و مردم هم گرد او را گرفته و با پشتیبانی یکی از شاهزادگان ایرانی بنام فریدون ضحاک را مغلوب و دستگیر و در کوه دماوند زندانی نمودند. فریدون نماینده تجدیدحیات ملی ایران علیه سامی‌های غربی است که از طرف کاوه آهنگر رهبر توده‌های ستم کشیده ایرانی پشتیبانی می‌شده‌است و در فشی که کاوه در قیام خود برپا کرد بنام درفش کاویان نماینده ملیت ایرانیان گردید و یادگار تفوق و پیروزی آریاها بر سامی نژادان در جهان باستان بوده‌است. شروع دوران پهلوانی ایران نیز از همین دوره در روایات ملی ایران دیده می‌شود. فریدون پس از دوره ممتد حکمرانی کشورهای زیر فرمان خود را بین سه پسر خویش سلم و تور و ایرج تقسیم می‌کند. شام (سوریه) به سلم، توران به تور و ایران به ایرج تفویض می‌شود و این تقسیم سلم و تور را نسبت بایرج خشمگین و بدبین مینماید تا در يك

ملاقات سه نفری دو برادر ایرج را بقتل میرسانند و سرش را برای فریدون می‌فرستند فریدون با تائروزاری از پسر یا دخترزاده ایرج بنام منوچهر سرپرستی و نگهداری می‌نماید تا منوچهر بسنین رشد رسیده و در جنگی که با نیروی فزون از شمار سلم و تور می‌کند (نیروی سلم و تور از لحاظ کثرت نفرات در ایران صرب المثل است) در جنگ تن بتن سلم و تور را مغلوب و مقتول نموده انتقام ایرج را از آنها می‌گیرد و پس از مرگ فریدون منوچهر بتخت پادشاهی ایران جلوس نموده و چهره محبوب باستانی ایران است منوچهر در اواخر عمر گرفتار جنگها و حملات پشنگ پسر تور و افراسیاب پسرزاده وی می‌شود و جنگهای متعددی در نواحی جنوبی دریای خزر بین ایرانیها و تورانیها جریان پیدا می‌کند و باقرار داد اینکه با پرتاب تیری مرزبین دو قوم با دو کشور تعیین شود آرش رازی (آرش کمانگیر) قهرمان افسانه‌ای ایران بابرد زیاد تیر خود مرز ایرانرا گسترش میدهد و صلح بین ایران و توران برقرار می‌شود . پس از مرگ منوچهر پسرش نوذر بتخت مینشیند لیکن وی که فاقد قدرت و شجاعت منوچهر بوده است و در جنگ مغلوب و بدست افراسیاب مقتول میشود و صفحات شمالی ایران پایکوب افراسیاب و نیروی تورانی می‌گردد و پهلوانان و سران ایرانی بچاره جوئی نزد زال فرزند سام حکمروای زابلستان و سلاله بزرگترین سرداران و پهلوانان ایرانی میروند و با ترتیب سپاهی از سرداران معروف ایران یکی از شاهزادگان را که در البرز کوه مسکن داشته (بنام کیقباد) بسطنت بر میگزینند و در جنگ معروفی که برای نخستین بار رستم قهرمان داستانهای باستانی در آن شرکت دارد در جنگ تن بتن افراسیاب

پادشاه و جهان پهلوان تورانی را مغلوب و تورانیها شکست خورده خاک ایران را تخلیه می کنند .

در حالی که دو پسر نوذر پادشاه مقتول پیشدادی بنام طوس و گسته هم داوطلبانه در خدمت شاهنشاهان سلسله دوم ایران (کیانی) وارد شده و بعنوان سردار و سپهسالار خدمت می کنند در صورت اسامی پادشاهان پیشدادی در انتهای کار به دو اسم گرشاسب و زاب برخوردار می کنیم که هر يك مدت خیلی کوتاه سلطنت کرده اند . در تطبیقی که نسبت به کلیه روایات پادشاهان باستانی ایران در بخش آینده خواهد شد در مورد دو پادشاه اخیر توضیحی که استنباط می شود داده خواهد شد . مورخ ارمنی مار آریاس کانیا اسامی پادشاهان ماد را بدین شرح ذکر می کند . واریاس - مائودا اکس - آرتی سس - دیو کس - فرار تس - کیا کسار - آشتاهاک

تطبیق روایات ملی و نوشته های مورخین یونانی با استفاده از آخرین اطلاعات بدست آمده در مورد اولین سلسله باستانی (پیشدادی یا مادها)

بطور کلی از دقت در کلیه روایاتی که از طرف مورخین و منابع مختلف در باب نخستین سلسله پادشاهان آریائی ایرانی بما رسیده است با اختلافی که از لحاظ تعداد پادشاهان یا کارهای آنان موجود است اگر تنها و تک تک روایات را ملاک تاریخ قرار دهیم از حقیقت دور خواهیم افتاد لکن توجه بتمام آنها و مقایسه داستانهای مختلف بایکدیگر و بیاد داشتن این امر که در داستانهای ایرانی هنگامی که روایات را جمع آوری می کرده اند نام اقوام و ملت‌هایی را که شخصیت‌های تاریخی

بآن منتسب می‌باشند در اثر مرور زمان و جایگزین شدن يك قوم بجای قوم دیگری اشتباه نموده و قهرمان تاریخی مورد نظر خود را بقوم یا ملتی نسبت داده‌اند که در زمان خودشان ساکن سرزمین و کشور اقوام سابق شده بودند. مثلا اسکندر مقدونی را بدلیل اینکه رومیها کشور مقدونیه را تسخیر و در زمان تدوین تاریخ مربوط با اسکندر مقدونی کشور روم جایگزین مقدونیه بوده است، اسکندر رومی ذکر کرده‌اند یا چون بجای سکاهاى سابق که از راه سیحون و جیحون و ماوراءالنهر بفلات ایران تجاوز می‌کردند و در ایران به این اقوام صحرا گرد تورانی خطاب می‌شده است چون در سده‌های بعد بجای تورانیان سابق اقوام ترك جایگزین شده بودند^۱ (در نیمه دوم مدت سلطنت ساسانیان) لذا هجوم سکاها را در دوران سلسله‌های اول و دوم باستانی به ترکها و پادشاه افسانه‌ای آنها افراسیاب (که خود نماینده اقوام ماوراء جیحون یعنی افرآب می‌باشد) نسبت داده‌اند. اینک با توجه به نکات مذکور در بالا نحوه پیدایش اولین سلسله ایرانی را بشرح آتی ذکر میکنیم.

آریاها در حرکت خود از دوسوی بطرف فلات ایران (از معابر قفقاز و از طریق شمال شرق ایران) و ورود بخاك ایران در برخورد با کاسیها وزد و خورد با آنها و طبقه حاکمه آنان که قبلا شرح داده شد

۱- ترکها از نژاد اورال آلتائی و اقوام یوئه‌چی بودند که در قرن پنجم میلادی در شمال شرقی شاهنشاهی ساسانی ماورای سیحون پدیدار شده و بتدریج جایگزین هیاطله که قدرت آنها رو با فول بود گردیدند و خسرو انوشیروان ضمن اتحاد با خاقان ترك هیاطله (هونهاى سفید) را مغلوب و برای همیشه سرکوب کرد هرمز فرزند انوشیروان دخترزاده خاقان ترك بود.

(از هند و اروپائیه‌های مهاجر هزاره دوم قبل از میلاد بودند) موضوع جنگ بادیوها را در روایات ملی ایران بوجود آوردند و پس از مدت‌متمادی شهر آکسایا (Akessaia) یا بقول آسوریها کار کاسی (Kar-Kassi) را که شهر کاسیها بود از جنگ آنها بدر آورده و پایتخت خویش قرار داده و آنرا هگمتانا (همدان) (هنگمدانا) (Hangamadana) نامیدند و در تاریخ پیشدادی توجه سه پادشاه اولیه معطوف به جنگ و مبارزه بادیوها است و تهمورس سومین پادشاه ملقب به دیوبند شده است. و اگر نام دیوکس را نیز با توجه باینکه در زبان یونانی حرفش را همیشه س نوشته اند دیوکس بدانیم عقیده پاره‌ای از مورخین که دیوکس را اسم ندانسته و لقب فرض کرده اند تأیید میشود و دیوکس لقبی است مانند دیوبند بمعنی کشنده دیوها.

چه در روایت ملی و چه در نوشته مورخین یونانی و چه در سنگنبشته‌های آشوری همه حکایت از يك تجاوز دامنه‌دار و ممتد از همسایه سامی نژاد غربی بایران می‌کند در روایات ملی ایران عامل این تجاوز ضحاک پادشاه تازی نژاد (سامی) سوریه و شام است (در تاریخ ایران چون ظاهراً هنگام جمع آوری مدارك در زمان اشکانیان و ساسانیان دولت آسور قرن‌ها منقرض و اسمی از آن در بین نبوده است هر جا بموضوع آسور برخوردنمائیم روی تشابه اسمی نام کشور آسور سوریه ذکر شده همچنانکه در جنگ منوچهر با سلم و تورسلم پادشاه شام و سوریه مذکور گردیده است).

در داستانهای ملی ما قهرمان قیام علیه سامیها و ظلم و ستم آنها فریدون می‌باشد که در اوستا بنام «فراوت» نام برده شده که با اضافه

نمودن حرف ت (S) بآخر آن شباهت آن به فرا ارتس یونانی غیر قابل انکار است و همانطوریکه در بیشتر نوشته‌های مورخین ذکر شده و در تاریخ دیاکونوف نیز تصریح دارد از سال ۶۷۱ پیش از میلاد شورش بزرگی در خاک ایران برهبری خشریته (لقب و عتوان پادشاهان ماد) علیه آسوریها رخ داده و بالنتیجه فرا ارتس تاج بر سر نهاده است.

همانطوریکه مشاهده میشود این قیام جنبه دفاعی و برای رهایی ایران از تسلط بیگانه بوده است لکن قرعه در هم شکستن امپراطوری آشور و غلبه بر آن بنام پادشاه بعدی یعنی هووخ چتر است که با شکست دادن سیت‌های شمالی از یکطرف و آسوریها از طرف دیگر استقلال کامل و عظمت ایران را پایه‌گذاری مینماید همچنانکه در روایات ملی پادشاه بعد از فریدن یعنی منوچهر که در اوستا (مینوچتر) بهشتی نژاد یا بهشتی صوت که تشابه اسمی و معنوی یا هووخ چتر (خوب نژاد یا خوب صورت) دارد منوچهر در جنگهای خود با تور و سلم نیروهای توزانی را از یکسو و قوای سلم پادشاه شام و سوریه را از سوی دیگر شکست داده و بنام یکی از بزرگترین و محبوبترین چهره‌های تاریخ ایران باستان خود نمائی میکند.

(همه چیزگی یا منوچهر بود)

کز و مغرگیتی پر از مهر بود .

نوشته‌های کز باس حکایت از این دارد که در اواخر سلطنت پادشاه ماد قبل از آستیاگس پارتها بر مادها شوریه و سکاها را بسرزمین خویش راه داده‌اند و این موضوع موجب بروز جنگهای طولانی بین

مادها وسکاها گردید تا سرانجام با تعیین مرزهای سابق موضوع بصلح انجامید این روایت کتزیاس جنگهای آخر سلطنت منوچهر باتورانیها و افسانه آرش کمانگیر درباب تعیین مرز بین ایران و توران را بیاد میآورد .

با توجه بتوضیحات فوق ملاحظه میشود صرف نظر از موارد زائد و افسانه‌ای که در تاریخ اکثر ملل مشاهده میشود با تطبیق و تلفیق روایات مختلفی که از منابع گوناگون بدست ما رسیده است میتوانیم از خلال قرن‌ها خط سیر تاریخی آریاهای ابرانی را تا شروع پایه‌گذاری شاهنشاهی جهانی ایران بدست کوروش بزرگ مشاهده کنیم .

قسمت ۲

دوران پهلوانی

در ملاحظه تاریخ اقوام آریائی بطور کلی بیک عامل متشابه برخورد میکنیم که در تشکیل و پیشرفت دولتهائی که این اقوام تشکیل داده‌اند تأثیر بسزائی داشته است .

عامل مذکور پیدایش و تقویت اصول گردی و شوالبه منشی و تشویق و جمع آوری عناصر پهلوان و راد مرد و قهرمانانی که هسته مرکزی قدرت پادشاهان و رهبران اولیه اقوام مختلف آریائی محسوب میشدند بوده است .

این‌گردان صرف نظر از نیروی جسمانی از شجاعت و مردانگی

و احساس وظیفه کمک به ضعیف‌آودستگی‌ری‌فرماندگان‌برخوردار‌بوده‌اند .
شارلمانی پادشاه فرانک‌ها که بمقام امپراطوری رسید از طرف
شوالیه‌هایی پشتیبانی میشد که نمونه شجاعت آنها در افسانه رولان
(برادر زاده او) خودنمایی میکند . در انگلستان نام آرتور پادشاه
افسانه‌ای اینکشور و شوالیه‌های او در قرون مختلف نقل مجالس مردم
انگلیس بوده است و مقام ریترا (شوالیه‌های آلمانی) در تاریخ مضبوط
است .

در تاریخ ایران اصول‌گردی و راد‌مردی بدوران توطن و
سکونت آریاها در این سرزمین میرسد و همانطوریکه ایرانیان اولین
ملتی هستند که در تاریخ نظامی جهان رسته سوار نظام را عامل اصلی
پیروزی در نبردها نموده و علاقه آنها با سب بحدی بوده است که اسامی
آنها بیشتر با سب ختم میشده است مانند تهماسب (صاحب اسب قوی)
یا زرسپ (صاحب اسب طلائی) .

همانگونه نیز نخستین مردم آریائی هستند که اصول گردی و
شوالیه منشی را برگزیدند و با اتکای بچنین نیروی روانی و استفاده از
سرعت و قدرت مانور و ضربت نیروی سواران خویش سپاهبان کشور
های مختلف زمان خود را یکی پس از دیگری در میدان نبرد مغلوب
نموده و بسروری و آقائی که سجایای عالی اخلاقی آنانرا مستحق این
موقعیت نموده بود رسیدند .

شکوفان شدن دوران پهلوانی در روایات ملی ایران درست
همزمان با انجام‌رویدادهای تاریخی مهم کشور ما است و این امر بخوبی
میرساند که اگر در مظاهر صوری این داستانها تحریف یا تغییراتی رخ

داده است لیکن بنیاد آن بر پایه افسانه نمیتواند پی‌گذاری شده باشد.

قسمت ۳

دوران اول پهلوانی

اولین داستانهای پهلوانی ایران مربوط بجنبشی است که علیه متجاوزین سامی نژاد (آسوریها) انجام شده و مربوط بزمان فریدون و در تاریخ جدید قیام فراورتس علیه آسوریهاست. در این قیام غیر از کاوه آهنگر (گاو آهنگر) (هنوز در مازندران آبادی بنام گونانگریا گاو آهنگر وجود دارد) و قهرمان این دوره یکی از فرمانروایان شرقی ایران بنام گرشاسب و پسرش نریمان میباشند که نژادشان به یاما (جمشید پادشاه افسانه‌ای هند و اروپائی متعلق بشرق ایران که هنگام تدوین تاریخ ایران در زمان متأخر اشکانی و ساسانی او را جزو سلاطین پیشدادی ذکر نموده‌اند) میرسیده و شرح پهلوانی گرشاسب و پسرش نریمان در کتاب گرشاسبنامه توسط اسدی طوسی بشعر در آورده شده و اکنون موجود است.

او اخر این دوره پهلوانی مربوط ب جنگهای مینوچهر (مینوچتر) با تورانیها یاسیتها و سلم پادشاه شام و سوریه (آسوریها) است و قهرمانان این دوره قارن و کشواد پسران کاوه آهنگر و سام پسر نریمان و نواده گرشاسب است و در انطباق با تاریخ جدید مربوط به جنگهای هوخچتر با یاسیتها و آسوریها و انقراض دولت آسور است.

قسمت ۴

دوران دوم پهلوانی

این دوره پهلوانی مربوط به اقدامات پهلوانان ایرانی در پشتیبانی از شاهنشاهی سلسله دوم ایرانی یعنی سلسله کیانی که پایتخت آنها در استخر فارس بوده است و عملیات پهلوانی در خدمت دو پادشاه کاوس و کیخسرو بوده است و قهرمانانان داستان رستم پسر زال و نواده سام، گودرز فرزند کشاورز و اولاد کاوه و فرزندان بنامهای گیو و رهام و بهرام و هژیر . . . الح و طوس و گسته‌م از شاهزاده‌های سلسله پیشین (پیشدادی) و گرگین میلاد از ارمنستان میباشد .

بطوریکه در سطور آتی در بخش مربوط به هخامنشیان توضیح داده خواهد شد این دوره پهلوانی که مهمترین دوران پهلوانی باستانی است مربوط به تشکیل امپراطوری ایران در دوران کورش کبیر و توسعه آن توسط پسرش کابو جیه میباشد و در فصل مربوط به تطبیق هخامنشیان با کیانیان در این خصوص توضیح کامل داده خواهد

قسمت ۵

دوره سوم پهلوانی

که آخرین دوران پهلوانی و با اصطلاح یادگاری از دوران افتخارات پهلوانی ایران است بیشتر مربوط به حوادث شرق ایران هنگام ظهور

زرتشت در دربار و یشناسب پادشاه باختر است (ظاهرأ بدر داریوش
بزرگ بوده است) و بیشتر جنگهای مذهبی است و قهرمانان آن یکی
زیر برادر گشتاسپ است و دیگری اسپندیار یسر گشتاسب میباشد
(چنین گفت با فرخ اسپندیار)

که ای از یلان جهان یادگار (

که زنده کننده و یادگار دوران پهلوانی است. همکاری و یشناسب
(گشتاسپ) در فرو نشانیدن آتش طغیانی که در زمان جلوس بسرش داریوش
به تخت شاهنشاهی ایران در نقاط شرقی کشور روی داده بود در تاریخ
مورخین یونانی در شرح شاهنشاهی داریوش کبیر ذکر شده است .

فصل پنجم

قسمت ۱

سلسله دوم پادشاهان تاریخ باستان (هخامنشی) یا کیان

الف- در وقایع سلسله دوم پادشاهان ایران چه در روایات ملی و چه در نوشته‌های مورخین یونانی و غربی این سلسله ه گام سلطنت دارای کیانی (داریوش هخامنشی کدومان) بدست الکساندر پادشاه مقدونیه (اسکندر رومی) منقرض میشود .

ب - در سلسله هخامنشی یا کیانی باز بنا بر روایات ملی یا یونانی و غربی در اواسط دوران آن سلسله پادشاهی از يك شاخه خانواده بشاخه دیگر منتقل میشود .

بدین معنی که در سلسله کیانی کیخسرو در اواخر زندگی خویش پادشاهی ایران را به لهراسب از عمو زادگان خود میسپارد و لهراسب

پدر گشتاسب (ویشتاسب) و سلف و جد شاخه دوم پادشاهان کیان است .

در روایات یونانی (هردوت) کوروش کبیر هنگام عزیمت برای جنگ با ماساژتها ساتراپی باختر را به ویشتاسب از عموزادگان خویش تقویض میکند و ویشتاسب نیز پدر داریوش کبیر و جد شاخه دوم سلاطین هخامنشی میباشد. در روایات ملی زرتشت پیامبر ایرانیان که زادگاهش در غرب ایران بوده است پدر بار گشتاسب پادشاه ایران میرود و آئین خویش را آشکار میسازد و از پشتیبانی گشتاسب بر خور دار میگردد و نکته قابل توجه تاریخی در این قسمت روایات ملی که خود موجب روشن شدن قسمتهای تاریک داستانهای ملی ما است اینست که پایتخت کیانیان که تا آخر سلطنت کیخسرو در استخر فارس بوده است غفلتاً به بلخ (باختر) منتقل میشود و این نکته مورخین و محققین قدیم ملی و شرقی را وادار به تأمل و تعمق نموده و چون متأسفانه مدارک و منابع آنها محدود بوده است تعبیر و تفسیری که در این باب نموده اند قدری مضحك بنظر میرسد و اینک عین جمله مذکور در تاریخ محمدبن خاوند شاه در مورد سلطنت لهراسب درج میشود (لهراسب لقبش بلخی است چه اکثر اوقات در آن ولایت بسر بردی زمره از مورخان گفته اند که از بیم سلیمان پیغمبر اصطخر را گذاشته در آن دیار توطن نمود) .

احتیاج بدکسر نیست که این تعبیر علت تغییر پایتخت اولاً بقول ادبا بعلت تنگی قافیه و درثانی سبب آن غلبه و نفوذ روح مذهبی است که در برخورد با مشکلات تاریخی بخود زحمت نداده و بنفع معتقدات مذهبی خویش برای هر امری توجیهی مینمودند در حالی که سلیمان

پیغمبر قرن‌ها پیش از لهراسب میزیسته است. در هر حال همین ذکر تغییر پایتخت در زمان لهراسب و گشتاسب از استخر پارس به بلخ (باختر) کلید معمائی است که موجب روشن شدن اشتباهات تاریخی تاریخ نویسان و محققین گذشته خواهد شد که لهراسب و گشتاسب را با توجه بآثار مذهبی زرتشتی پادشاه ایران فرض کرده و موجب برهم خوردن نظم تاریخی سلسله هخامنشی (کیانی) در داستانهای ملی کشور ما گردیده‌اند و درسطور آتی نحوه پیدایش این اشتباه و اثرات سوء آن در ثبت و ضبط وقایع مربوط بدومین سلسله باستانی ایران ذکر خواهد شد اینک بمنظور احاطه بیشتر شرح این سلسله را در روایات ملی و یونانی بترتیب ذکر میکنیم.

قسمت ۲

کیانیان

پس از درگذشتن منوچهر پادشاه بزرگ پیشدادی پادشاهی به نوذر فرزند اورسید و پشنگ پادشاه تورانیان با اطلاع از درگذشت منوچهر پسرش افراسیاب را مامور هجوم و تجاوز بخاک ایران نمود و افراسیاب در جنگ تن بتن نوذر را مغلوب و دستگیر و نواحی شمالی کشور ایران را اشغال میکند فردوسی شاعر بزرگ ما در اینباره میگوید:

(زسم ستوران جهان تار شد

سر انجام نوذر گرفتار شد)

(گرفتار کمر بند پور پشنک)

جدا کردش از پشت زمین خدنگ)

باشکست و دستگیری نودر بسیاری از سرداران و پهلوانان ایرانی نیز دستگیر و زندانی گردیدند و چون سر زمین ایران پی سپرتجاوز و غارت مستمر اقوام تورانی شد ایرانیان برای چاره جوئی بفرمانروای زابل (سیستان) رجوع نموده و از او خواستند همچنانکه پدرانش هنگام بروز دشواریها بیاری ایران میشتافتند بذل همت اموده و ایرانیانرا در برابر تورانیان یاری ورهبری نماید و زال زربا قبول در خواست سران ایرانی ضمن آنکه از همه سران اقوام ایرانی نژاد درخواست کمک برای يك جنبش همگانی نمود پسرجوان و نوخاسته خویش رستم را به البرز کوه فرستاد تا به قباد (کوات) یکنفر از شاهزادگان ایرانی اعلام نماید که از طرف سرداران ایران پیداشی برگزیده شده و او را بمحل اردوگاه و تجمع سران ایران راهنمایی کند رستم ماموریت خود را بخوبی انجام و با قباد بسپاهی که از هر گوشه ایران گرد آمده بود ملحق و در نبرد معروف باستانی پس از اینکه رستم در جنگ تن بتن افراسیان شاهزاده و - قهرمان شکست ناپذیر تورانی را مغلوب میکند سپاه توران را در هم شکسته و آنانرا از خاک ایران خارج میکند و کيقباد استخر را بعنوان پایخت برگزیده و سلسله کیانی را پایه گذاری مینماید و اینک قسمتی از اشعار فردوسی را که نمودار آرایش سپاه ایران در نخستین نبرد سلسله کیانی و حاکی از همکاری دور افتاده ترین اقوام ایرانی در این قیام ملی است ذکر مینمائیم :

بیکدست مهرباب کابل خدای
بیکدست گستهم جنگی پبای
بقلب اندرون قارن رزمزن
ابا گردکشواد لشگر شکن
به پیشن سپه رستم پهلوان
پس و پشت او سالخورده گوان
پس و پشتشان زال با کیقباد
بیکدست آتش بیکدست باد
میان سبه کاویانی درفش
هوا از آن شده سرخ وزرد و بنفش

کیقباد پس از مدتی سلطنت و ایجاد آرامش و رفاه در ایران در-
گذشته و پادشاهی به پسرش کاوس شاه (کیکاوس) میرسد . کاوس که
بصرامت رای و خود کامگی در داستانهای باستانی اشتهار دارد در
آغاز سلطنت خویش بخیال حمله به مازندران که آخرین پناهگاه دیوان
است میافتد و اندر زهای زال سردار سالخورده ایرانی و پدر رستم که
اورا از این ماجرا و ورود دردشواریهها و خطرات آن هشدار داده و در-
خواست انصراف از این لشگرکشی را دارد نادیده گرفته بخاک مازندران
تجاوز مینماید و در آغاز نبرد به پیروزیهای هم نائل میشود لکن
پادشاه مازندران از دیوسپید (ظاهر آزر و سای سپید پوست هند و اروپائی
است) کمک خواسته و نامبرده با کشیدن کاوس شاه بداخله مناطق جنگلی
و تاریک و مه خیز مازندران جهان را بدیدگان سپاه ایران تاریک و کیکاوس و
سرداران ایران را دستگیر و زندانی میکند .

ودگر باره باز زال در اثر در خواست ایرانیان پسر خود رستم را
مامور نجات کاوس شاه و سرداران ایرانی می‌کند و رستم با گذراندن مشکلات
و دشواریهای زیاد که بنام هفتخوان معروف است موفق به نجات پادشاه
و سرداران ایران میشود.

کاوس شاه مدتی پس از این وقایع بخیال حمله به مصر و بربر
و یونان و هاماوران (یمن و حبشه) می‌افتد و پس از غلبه بر اتحادیه
پادشاهان مذکور عاشق سودابه دختر پادشاه هاماوران شده و با ازدواج
با وی در يك ضیافت خانوادگی از طرف پادشاه هاماوران اغفال و
دستگیر میشود که باز با زحمات طاقت فرسای رستم قهرمان ایران از
این مهلکه نیز نجات مییابد .

ماجرای مهم دیگر دوران سلطنت کیکاوس عاشق شدن سودابه زن
هاماورانی کیکاوس سیاوش فرزند اوست که در اثر سرپیچی سیاوش از
جواب مثبت باین عشق او را نزد پادشاه متهم و سیاوش ناچار بقبول
داوری یزدانی یعنی گذشتن از میان آتش است که از این آزمایش سر -
فراز و پیروز بیرون میآید لکن این امر مقدمه رنجش از پدر است که با
اضافه شدن دست آویز دیگری که مربوط بمحترم نشمردن پیمان صلح
سیاوش با افراسیاب پادشاه تورانی است سیاوش از پدر قهر کرده و
نزد افراسیاب میرود و ابتدا با استقبال و محبت زیاد افراسیاب روبرو
میشود و دختر افراسیاب (فرنگیس) را بزنی میگیرد لکن احترام و منزلت
سیاوش نزد پادشاه توران موجب برانگیخته شدن حسادت گرسیوز
برادر افراسیاب شده و با ترتیب توطئه‌ای موجب اتهام و سپس دستگیری
و قتل سیاوش بفرمان افراسیاب میشود . کشتن سیاوش مقدمه و موجبات

يك سلسله جنگهای مداوم بين ايران توران است كه بخونخواهی سیاوش انجام میگیرد .

سیاوش از دختر افراسیاب صاحب فرزندی گردیده است که پس از کشته شدن او بدنیا آمده و با تصمیمی که افراسیاب بقتل دختر زاده خردسال خود دارد معهذرا در اثر دخالت و وساطت پیران سردار خود از کشتن او صر نظر و او را بدست شبانان میسپارد (این قسمت تا حد زیادی شبیه بداستان تولد کوروش کبیر و سپرده شدن او به شبانان در زمان آستیاژ پادشاه ماد است) .

پس از مدتی گودرز سردار ایرانی سیاوش را بخواب دیده و از راز تولد کیخسرو آگاه میشود و پسر دلیر خود گیو را تنها بطور ناشناس برای جستجو و باز آوردن کیخسرو بتوران میفرستد و گیو پس از سالها جستجو و زحمت موفق بیافتن کیخسرو میشود و او را با مادرش فرنگیس بایران میآورد و کیخسرو با پشتیبانی گودرز یان (گودرز و خانواده اش) در برابر فریرز پسر کیکاوس و طرفدارش طوس پیروز شده از طرف کیکاوس به پادشاهی ایران بر قرار میگردد و اولین هدف او خونخواهی و انتقام قتل پدرش از افراسیاب میباشد که پس از نبردهای پی در پی افراسیاب رامغلوب و مقتول و توران را تسخیر میکنند . کیخسرو پس از توسعه قلمرو ایران و سالها دادگستری همانگونه که بطرز افسانه آمیز زاده شده بود بطرز افسانه آمیز در خواب توسط سروش از مرك خود آگاهی پیدا میکند و پس از واگذاری سلطنت ایران به لهراسب و بخشیدن حکومت قلمرو هر يك از پهلوانان ایرانی به آنها و قدردانی از خدمات آنان با تعدادی از پهلوانان بسوی مقصدنا معلومی

عزیمت نموده و اثر آنان در برف ناپدید میشود و بدینطریق بزندگی محبوبترین چهره فرمانروای ایران باستان خاتمه داده میشود .

با ناپدیدشدن کیخسرو و پهلوانان ایرانی درحقیقت دومین دوران پهلوانی ایران اختتام یافت و با شروع پادشاهی لهراسب و فرزندش گشتاسب زرتشت پیغمبر باستانی ایران ظهور نموده و گشتاسب آئین او را پذیرفته خود و درباریانش به زرتشت میگردوند .

دراین اوان پادشاه تورانی بنام ارجاسب از تغییرمذهب گشتاسب آگاهی یافته او را نکوهش و تهدید میکند که اگرگشتاسب بآئین سابق خود بازنگردد ایرانرا مورد حمله و تجاوز قرارخواهد داد و چون با پاسخ شدیدگشتاسب روبرو شد يك سلسله جنگهای مذهبی بین ایران و توران آغاز میگردد که قهرمان این جنگها ابتدا زریر برادر گشتاسب و پسرش بستور و سپس اسپندیار پسر روئین تن گشتاسب است . اسپندیار هنگامی که زریر و بسیاری از سران ایرانی در جنگ با تورانیان کشته شده بودند بیاری پدر خود ارجاسب را شکست داده و وادار بهزیمت میکند .

گشتاسب پس از این پیروزی از پسر خود اسپندیار در اثر بدگوئی کرزم بدگمان شده او را زندانی میکند و خود برای دیدن رستم قهرمان کهنسال پیشین ایران بزابلستان میرود .

ارجاسب با آگاهی از عزیمت گشتاسب و بند شدن اسفندیار دوباره بلخ را مورد حمله قرار داده بسیاری از هیربدان و سران مذهبی زردشت را مقتول و لهراسب که در سنین کهولت در آتشکده معتکف و بعبادت اشتغال داشته با آنکه بدون سپاه و تنها بود با وجود پیری در جنگ

قهرمانانه‌ای که با تورانیان متجاوز کرد کشته شد و دختران گشتاسب را نیز باسیری میبرند .

گشتاسب با اطلاع از فاجعه سرعت از زابل باز گشت نموده و اسپندیار را با وعده بخشیدن پادشاهی از زندان آزاد و دلگرم نموده بجنگگ ارجاسب میفرستد و اسپندیار ارجاسب را شکست داده و سپس همانند رستم قهرمان پیشین ایران با گذشتن از هفتخوان و پیروزی بر مشکلات آن روئین دژ پناهگاه ارجاسب را تصرف و خواهران خود را از بند نجات داده و این سلسله نبردها را با پیروزی قطعی ایران خاتمه میدهد .

اسپندیار در بازگشت از نبرد بنا بر وعده‌ای که از طرف پدرش باو داده شده بود از گشتاسب درخواست پادشاهی میکند و پدرش با استدلال اینکه قدرت سلطنت خانواده آنها بر تمام ایران و جهان گسترده شده است و تنها رستم پهلوان کهنسال است که بشایستگی و چنانچه در خورشون آنهاست فرمانروائی لهراسبی و گشتاسبی را نپذیرفته است بدین دست آویز اسپندیار را بجنگ رستم میفرستد و در این نبرد که دو قهرمان کهن و جوان ایرانی با یکدیگر روبرو میشوند . فردوسی یکی از تابلوهای بدیع منظوم خویش را بعنوان حنک رستم و اسفندیار بوجود آورده که در شاهنامه بطور مشروح موجود است . در این زور آزمائی رستم پس از تحمل جراحات بسیار از ضربات تیر اسپندیار بکمک پدرش و تدبیر سیمرخ به تیرگز دست یافته و با کور کردن اسپندیار روئین تن که سلاحها بر بدن او کارگر نبوده است او را مغلوب و مقتول میسازد . (در اقوام دیگر آریائی نیز هر يك قهرمان روئین تنی مشابه دارند مانند

آشیل در داستانهای یونانی و زیگفرید در روایات و افسانه‌های آلمانی).

پس از کشته شدن اسپندیار رستم پسرش بهمن را بدرخواست اسپندیار بآئین رزم و جهاننداری آشنا ساخته و آموزش او را عهده دار میشود تا آنکه گشتاسب قبل از مرگ خویش بهمن را احضار و سلطنت را بدو واگذار مینماید و بهمن با لقب اردشیر دراز دست مدتی در ایران سلطنت میکند. و خواستار دختر خویش مشهور بهما میشود و او را بزنی میگیرد و ولیعهد میکند این رفتار ساسان پسر بهمن را آزرده خاطر ساخته و از پدر دور میسازد.

هما از پدر خود دارای فرزندی بنام داراب میشود و پس از مرگ بهمن و مدتی سلطنت داراب را که هنگام زادن در صندوقی نهاده و بآب رودخانه فرات سپرده بود پس از سالها پیدا میکند و پادشاهی را باو میسپارد. از وقایع مهم دوران سلطنت داراب یکی جنگ با شعیب سردار عرب و پیروزی یافتن براوست و دیگری جنگ با فیلقوس پادشاه روم است (فیلیسپوس شاه مقدونیه) که پس از غلبه بر او دختر او را بزنی میگیرد لکن پس از جندی از بوی دهان وی زده شده دختر را بروم باز پس میفرستد و دختر قیصر که از داراب باردار شده بود اسکندر را بدنیا میآورد.

آخرین پادشاه کیانی دارا پسر داراب است که پس از مدتی سلطنت گرفتار حمله اسکندر بایران میشود و پس از کوشش زیاد و سه جنگ با اسکندر بدست دو نفر از سردارانش جانوسیار و ماهیار بقتل میرسد.

اسکندر دستور میدهد دارا را با تشریفات شاهانه بخاک سپارند و سرداران خائن او را بکیفر رسانده داز میزند. اسکندر پس از مدتی

دختردار از وشنك را بزنی گرفته و سرانجام درسین جوانی در بابل چشم از جهان فرو بست و باینصورت سلسله کیانیان که اسکندر خود را در ایران جانشین آنان میدانست خاتمه مییابد .

باید دانست که در برخی از منابع شرقی و روایات ملی ایران اشاره بآتش زدن استخر (برسپولیس) از طرف اسکندر شده و در ترجمه نامه تنسربگشسشاه شاه طبرستان میگوید که اسکندر نوشته‌های مذهبی و تاریخی ایران را که بر دوازده هزار پوست گاو نگاشته شده بود یکسره بسوزانید .

قسمت ۳

شاهنشاهان هخامنشی

همانطوریکه روایات ملی ایران در باب دومین سلسله باستانی که ایرانیان آنرا کیانی نامیده‌اند ذکر شد اکنون شرح دومین سلسله شاهان ایران که مورخین یونانی بنام هخامنشی ذکر نموده‌اند بعلاوه آخرین اطلاعاتی که از کاوشهای قرن اخیر بدست آمده است از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

پس از تصرف عیلام بدست آسورنیپال پادشاه جبار آسور در سال « ۶۴۵ قبل از میلاد) عیلام بعنوان يك کشور مستقل از صفحه تاریخ رخت بریست و در همین اوان یعنی در سال ۶۵۰ قبل از میلاد رئیس قوم پارس بنام هخامنش در نواحی جنوب ایران و منطقه‌ای که فارس حالیه است سلطنتی ایجاد نمود که در تاریخ بنام

هخامنشی خوانده میشود پسر هخامنش بنام چیش پش یا تیس پس علاوه از فارس کشور عیلام را که خانواده پادشاهی و بطور کلی بیشتر طبقه حاکمه آن از طرف آسوریا نابود گردیده بودند اشغال و خود علاوه از پادشاهی پارس عنوان سلطنت آنشان (یا آنزان) را بخود اختصاص داده و بنام شاه بزرگ نامیده شد. ظاهراً دو پسر چیش پش پس از مرگ او یکی عنوان سلطنت پارس و دیگری پادشاهی آنشان را عهده دار گردیدند. کوروش اول پادشاه آنشان گردید و برادرش آریامنش حکومت پادشاهی پارس را بر عهده گرفت ولی ظاهراً عنوان پادشاه بزرگ به پسر ارشد یعنی کوروش تعلق گرفت و بدین طریق دو شاخه خاندان پادشاهی هخامنشی نمودار میشود که پس از بنیان‌گذاری شاهنشاهی جهانی ایران در زمان سلطنت کوروش دوم (کوروش کبیر) و وقایع سلطنت پسرش کامبوزیاد دوم (کابوزیه دوم) و غصب سلطنت از طرف گوماتای مغ‌دارای یکم (داریوش کبیر) فرزند گشتاسب (ویشتاسب) که پسر ارشام و پسرزاده آریامنش هخامنشی بود با قتل گوماتای غاصب بشاهنشاهی ایران انتخاب و بدین طریق سلطنت از نخستین سلاله شاهنشاهی به دومین شاخه آن منتقل گردید. و نمودار پادشاهان هخامنشی بشرح زیر است :

هخامنش موسس سلسله

|

چیش پش

کورش یکم	آریامنش
کامبوزیا یکم	ارشام
کورش دوم (بزرگ) بنیانگزار شاهنشاهی ایران	ویشتاسب
کامبوزیادوم	داریوش یکم (بزرگ)

پادشاهان هخامنشی ظاهراً در زمان فرااورتس (فرورتیش) پادشاه ماد تفوق و برتری پادشاهان مادی یعنی آریاهای شمالغربی را پذیرفته‌اند و فرااورتس سپس بمتحد و مطیع نمودن سایر اقوام آریان‌زاد و غیر آریائی فلات ایران پرداخته و از لحاظ تاریخی میتوانیم فرااورتس را اولین پادشاه کشور ایران یعنی کسی که توفیق پیدا نمود آریاهای ایران را در زیر یک درفش گرد آورد بنامیم (این امر در سلطنت فریدون) در داستانهای ملی ایران تأیید میشود).

طبق نوشته‌های مورخین یونانی و جدیدترین مدارک مکشوفه در کاوشهای باستان شناسان تفوق و فرمانروائی تاسلطنت آستیاژ در

خانواده مادها بود لکن در زمان پادشاهی نامبرده دخترزاده او کوروش دوم هخامنشی در تاریخ ۵۵۰ قبل از میلاد با قیام علیه آستیاژ و تسخیر همدان (هنگامدان) حکمفرمایی کشور ایران را از سلسله مادها به خاندان هخامنشی منتقل نمود و نکته قابل توجهی که در این انتقال سلطنت بایستی در نظر داشت آنست که چه در داخل کشور ایران و چه در خارج اقدام کوروش بیشتر بیک تحول داخلی شباهت داشت تا بیک فتح کشور خارجی توسط کشور دیگر (نه چنانکه سابقاً فی المثل هو و خشر کشور آسور را فتح نموده بود). و اقوام و ملل بیگانه با توجه به نزدیکی خونی و نژادی و با اصطلاح ملیت واحد دو قوم ماد و پارس را که هر دو آریا و ایرانی بودند یکی میدانستند چنانکه پس از گذشت چند نسل باز مورخین یونانی جنگهای ایران و یونان را که در زمان داریوش و خشایار شاه انجام یافت و مربوط بخاندان هخامنشی پارس نژاد بود بنام جنگهای مدیک ضبط نموده اند (این امر کاملاً صحت داستانهای ملی ایران را که در تاریخ متأخر با طرز تفکر ایرانی نگاشته شده و هنگام ضبط اسامی سلسلهها و رویدادهای تاریخی وجدان ملیت را بر قومیت مرجح شمرده و بنام ایران و ایرانی ثبت کرده اند تأیید میکند) برخلاف نگاشتههای مورخین یونانی که امور را از لحاظ صورت قضایا و با اصطلاح فیزیکی مورد بررسی قرار داده و جنبه قومیت را بر ملیت ترجیح داده و حوادث تاریخی را منتسب بقوم ماد یا پارس دانسته و بمحرك اصلی رویدادها که خواسته اقوام آریان نژاد فلات ایران و ایرانیت بوده است توجهی معطوف نگردیده است.

کوروش کبیر

کوروش کبیر شخصیت مشهور و شناخته شده دنیای باستانی است و بزرگی روح و عظمت رویدادهای تاریخی که بدست این پادشاه انجام یافته است بحدی است که یکباره صورت و معنای جهان باستان را دگرگون نموده و عصر جدید و مکتب نوینی را در جهاننداری به جهانیان عرضه کرده است و بر همین مبنی است که شخصیت کوروش صرف نظر از آنکه در حقیقت بقوم پارس و ملت ایران تعلق داشته و بنیانگذار شاهنشاهی ایران است لکن حقیقت وجود او از این مرحله فراتر رفته و نموداریک شخصیت جهانی است و بیشتر ملل قدیم یا شخصیت های عصر کنونی از طریق خود را مرتبط با او و او را از خود میدانند چنانکه کتاب مقدس یهودی را فرستاد یهوا و ناجی ملت بنی اسرائیل دانسته و ژنرال سرپرسی سایکس مورخ متاخر انگلیسی خود و نژاد آریائی رامباهی میدانند که نخستین فاتح بزرگ آریانژاد تا این پایه دارای سجایای اخلاقی و صفات برجسته بوده است .

کوروش علاوه از مقام شامخی که بعنوان یک پیشوای بزرگ جهانی داراست از لحاظ نظامی نیز چون بیشتر نبردها را شخصاً هدایت و رهبری مینموده است از نخستین فرماندهان و سرداران بزرگ تاریخ بشمار میرود و ابتکارات او چه از لحاظ تاکتیکی (تعیین الجیشی) و چه از جهت استراتژیکی (سوق الجیشی) مورد اعجاب و تحسین کارشناسان نظامی جهان است و برای نمونه در نبردهای با کرزوس پادشاه لیدی که دارای سوار نظام مشهور و تسلیحات کامل بوده است و بر علیه کوروش اتحادیه ای از کشورهای مصر و بابل و اسپارت نیز تشکیل داده بود کوروش با استفاده

از سه اصل مهم جنگ یعنی اصول ضربت - سرعت - عافلگیری (جنگ و فنون آن بر پایه اصولی است که در ادوار مختلف تقریباً لاین تغییر مانده و ترقی و وسائل نظامی و تکنیک جدید نیز اصول جنگ را تغییر نداده است) ابتدا قبل از آنکه کرزوس بمتحدین خویش ملحق گردد او را در نبردی درگیر نموده و سوار نظام لیدی را با قراردادن شترهای نیروی خود در برابر اسبهای آنها (اسب از بوی شتر متنفر و مشمز است) دچار بی نظمی و مغلوب کرده و با عقب نشینی کرزوس و پناهندگی بشهر سارد بامید اینکه زمستان سرد و کوههای صعب العبور تاروس مانع از این خواهد بود که تارسیدن بهار کوروش او را تعقیب نموده و مزاحم او شود و با این فرصت میتواند تجدید نیرو کرده و ضمناً متحدین او بکمکش خواهند شتافت آسوده در پایتخت خویش (سارد) در انتظار بهار بود که غفلتاً پایتخت را در محاصره کوروش و سپاهیان او دید و این فرمانده بزرگ با رعایت اصل سرعت و عافلگیری فرصت تجدید نیرو و خود آرائی بدشمن نداده و با تسخیر شهر سارد یکی از نیرومندترین و غنی ترین امپراطوریهای رقیب خود را با نبوغ نظامی خود بزانو در آورد و با فتح لیدی پایه وستون اصلی شاهنشاهی جهانی خویش را بنیاد نهاد.

شاهکار دیگر تاریخ کوروش که هرودوت مورخ یونانی مخصوصاً بآن اشاره نموده است از لحاظ تعبیه الجیشی «استراتژیک» استفاده از مجرای رودخانه فرات برای ورود بشهر بابل بوده است و بطوریکه بیشتر مورخین ذکر نموده اند بابل دارای حصار مستحکم و برجهایی بوده است که از طرف نبوکدنزردوم (بخت النصر) برای جلوگیری از حمله احتمالی مادها (با آنکه روابط بابل با کشور ماد دوستانه

بوده است) تقویت شده بود و با استحکامات موجود تسخیر بابل غیر ممکن مبنمود معهدا کوروش با حفر شعباتی آب رودخانه فرات را تقلیل داده و در فرصت مناسب نیروی خویش را از مجرای فرات وارد بابل نموده است. (برخی از مورخین نسبت بصحت اینقسمت از حکایت هرودوت تردید کرده‌اند در حالی که هرودوت که کارشناس نظامی نبوده و نمیتوانسته است چنین موردی را از خود ساخته بکوروش نسبت دهد)

شرح حال کوروش از طرف مورخین باستانی مانند هرودوت و گزنفون و کتزیاس با اختلافاتی نگاشته شده و متاخرین نیز بتفصیل درباره این شخصیت تاریخی قلمفرسائی نموده‌اند و چون مقصود ما تکرار مطالب تاریخی دیگران نبوده بلکه تطبیق مطالب و شخصیت‌های تاریخی با روایات باستانی است بطور خلاصه متذکر میشویم که کوروش بنا بر روایت اکثریت مورخین خصوصاً هرودوت که بانزدیکی زمانی که بکوروش داشته است مفصلاً شرح حال این پادشاه و جنگ‌های او را ذکر نموده است او را دخترزاده آستیاژ پادشاه ماد میداند.

(فرزند ماندانا دختر آستیاژ) و پسر کابوجیه پادشاه پارس آستیاژ در اثر خوابی که دیده بود و معبرین تعبیر کرده بودند که دخترزاده او آسیا را تحت فرمان خویش در خواهد آورد اندیشناک شده و در صدد قتل کوروش برمی‌آید و ماموریت کشتن طفل شیرخوار را یکی از سرداران خود بنام هارپاک واکذار می‌کند و وی که از قتل کودک شیرخواری بیزار است بیکنفر از شبانان خویش ماموریت اجرای امر پادشاه را واکذار مینماید که مصادف با تولد نوزاد مرده همسر چوپان مزبور شده و باتعویض

دو کودک کوروش از مرگ نجات مییابد و نزد شبانان نشوونما میکند تا اینکه بسن رشد رسیده و از طرف آستیاژ شناخته میشود (دریک بازی کود کانه شاه بازی که کوروش عنوان سلطنت را در بازی بخود گرفته بود و پسویکی از درباریان مادی را تنبیه مینماید و با طرح شکایت موضوع نزد آستیاژ هویت کوروش معلوم میشود). آستیاژ کوروش را نزد پدرش به پارس میفرستد ضمناً از هارپاک سردار خود که در اجرای امر پادشاه تسامح روا داشته بود با کشتن فرزند وی و خوراندن گوشتش به هارپاک انتقام میگیرد و همین امر سبب کینه و همکاری هارپاک با کوروش شده و وی را در قیام علیه آستیاژ تشویق میکند و در جنگ نیز کوروش از پشتیبانی هارپاک و برخی از سرداران مادی علیه آستیاژ برخوردار بوده است. کوروش همانطوریکه در بالا ذکر شد پس از غلبه بر مادها دولت لیدی را تسخیر کرده و کزروش پادشاه اینکشور را مورد عفو قرار داده و از نزدیکان خود میکند. سپس برای تنسيق امور نواحی شرقی فلات ایران مدت پنج سال بشرق رفته و اقوام آریانزاد این نواحی را که ظاهراً کم و بیش از شاهان ماد فرمانبرداری میکردند و پس از انتقال سلطنت ایران بخاندان هخامنشی بسایستی طوعاً او کرها اروی اطاعت نمایند مورد باز دید و ارزیابی قرار داده و بنا بگفته کنزیاس باختریان ابتدا از وی اطاعت نکردند لکن پس از آنکه او را قائمقام پادشاهان ماد شناختند از وی فرمانبرداری کردند. کوروش پس از پنجسال غیبت از نواحی غربی کشور خویش بطرف غرب بازگشت کرد و بشرحی که ذکر شد با تصرف امپراطوری بابل بالطبع متصرفات بابلیها یعنی

تا کرانه‌های دریای مدیترانه و شهرهای فینیقی را نیز بتصرف در آورد و از سوی دیگر سردار مادی خود هارپاک را مأمور مطیع نمودن شهرهای یونانی آسیای صغیر نمود و این کلنی‌ها جزدوشهر که اهالی آن بطور کلی کوچ نموده و سرانجام در نواحی جنوبی کنونی کشور فرانسه کلنی ماسیلیا (مارسی کنونی) را تشکیل دادند بقیه یا بطور رغبت و یا بزور اسلحه باطاعت کوروش درآمدند کوروش در اواخر سلطنت خویش برای دفع خطر ماشاژتها یا بقول دیگر داهی‌ها عازم شمال شرقی کشور خود گردید و برای اطمینان از نواحی عقب جبهه خود ساتراپی باختر را به ویشتاسب (گشتاسب) که از شاخه دوم سلسله هخامنشی بود سپرد و خود عازم کرانه‌های جیحون و سیحون گردید و با بنام نمودن چند شهر و دژ برای نگهبانی مرزهای کشور از سیحون عبور نمود در جنگ خونینی که با ماشاژتها در گرفت این فرمانروای بزرگ با تعدادی از سرداران و لشکر خود را در راه تحقق بخشیدن بآرمان بزرگ و انسانی خویش که بسط دادگستری و آرامش در جهان زمان خود بود از دست داد و ظاهراً جنازه وی را با باقیمانده سپاهش بزاگانه او برگردانده و در مقبره مشهور او که اکنون نیز باقی و پایدار است بخاک سپردند .

کابوجیه - کاوس - کابوس (قابوس) - کامبیز (خود کام)
 کامبوزیا -

پسر کوروش که هنگام حیات پدر بعنوان نایب السلطنه نواحی غربی امپراطوری ایران در بابل مستقر بود و پس از مرگ کوروش بیادشاهی برگزیده شد. از کارهای کابوجیه یکی جنگ با ماشاژتها و دیگری اجرای

آخرین برنامه کوروش یعنی تصرف کشور مصر تنها دولت بزرگ که هنوز بتصرف پارسها در نیامده بود میباشد. از روایات مختلف و آثار مکشوفه استنباط میشود که کابوجیه علاوه از مصر کشورهای دیگر مجاور آن را نیز حداقل باطاعت صوری و ادار نموده است مانند سیرنائیک و حبشه که در این تاریخ بر قسمتی از شبه جزیره عربستان (کشور سبأ) نیز حکمرانی داشته است (هاماوران)

کابوجیه در تاریخ به خشونت و استبداد رای مشهور است و از کارهای زشت وی قتل برادرش بردیامیباشد که طبق نگارش برخی از مورخین بدستوری صورت گرفت.

کابوجیه در بازگشت از مصر خبر شورش یکنفر از مغها بنام گئوماتا که خود را بعلت شباهت زیاد بردیامی پسر کوروش معرفی نموده و کشور را تصرف نموده بود شنید و بطرزی که باقوال مختلف نقل گردیده خود کشی کرده یا مقتول شده است.

باقتل کبوجیه و سلطنت گئوماتا نظام شاهنشاهی کوروش برای مدتی از هم گیسخته شد تا داریوش پسر ویشتاسب هخامنشی که از همراهان کابوجیه در فتح مصر بود با بازگشت بایران و کنگاش باهفت نفر از سران پارسی بکمک دختر کوروش که همسر بردیای دروغی شده بود از از گئوماتا پرده برداشته و باقتل گئوماتا بسطنت وی و قدرت مغها خاتمه داد و سپس بفر و نشانندن آشوبهایی که در سراسر کشور برپاشده بود پرداخت.

(در کتیبه بیستون داریوش شرح شورشها و فتوحات خویش را بطور مشروح ذکر نموده است).

داریوش پس از برقراری نظم در شاهنشاهی ایران تشکیلات نوبتی برای کشور وضع نمود و ضمناً با تصرف تراس و مقدونیه و نواحی شمالی یونان با عبور از رود دانوب عبور نموده سرزمین سیتها را نیز مورد تجاوز قرار داد و در نواحی شرقی نیز سند و پنجاب را بشاهنشاهی ایران اضافه کرد .

احداث راهها خصوصاً راه پادشاهی که سارد را بشوش وصل مینموده و ترتیب پست و موصلات و تعیین واحد پول کشور (داریک) و تدوین قوانین همه از کارهای این مصلح بزرگ است که با اداره بزرگترین امپراطوریهای که تاریخ تا آن زمان بیاد نداشته است نام خویش را در میان برجستهترین رهبران بشری ثبت نمود و مورخین بالاجماع او را شایسته لقب کبیر شناخته و بنام داریوش بزرگ مینامند .

در اواخر پادشاهی داریوش عده‌ای از یونانیان آسیای صغیر بکمک آتنیها شورش نموده و شهر سارد پایتخت لیدی را تصرف کرده آتش زدند .

داریوش با اعزام قوای شورشیانرا مغلوب سارد را باز پس گرفته ضمناً در صدد تنبیه آتنیها بر آمدویکی از سرداران بنام مردانیوس (مردان) را مامور تدارك و انجام این مسئله کرد لکن در اثر تصادف سوء تعدادی از کشتی‌های مردانیوس در کرانه‌های یونان (مونت آتوس) دچار طوفان شده و غرق میشوند و عده زیادی از نیروی ایران در اثر این سانحه از بین میروند و با وجود این لطمه طبیعی ظاهراً قسمت کمی از نیروهای ایران در کرانه‌های یونان پهلو میگیرند و بنا بر گفته یونانیها با آنکه

بخش مرکزی سپاه که مرکب از پارسها بودند قلب یونانیها را شکست داده و ادار بعقب نشینی کرده بودند لکن دو جناح که از اقوام دیگر شاهنشاهی ایران ترکیب شده بودند در برابر جنگ تن بتن با پیادگان زره پوش یونانی که هم از سلاح تهاجمی بهتری برخوردار و هم زره پوش بوده و سلاحهای کوتاه ایرانیها بآنان کارگر نبود با وجود ابراز دلآوری بیمانند که دست خالی نیزه یونانیها را از کف آنها گرفته و میشکستند نتوانستند مقاومت نمایند (یونانیها بعلت اینکه در خاک کشور خویش جنگ میکردند از روحیه بهتر و تفوق نفرات نیز قطعاً برخوردار بودند) مجبور بعقب نشینی شده و بکشتیهای خویش بازگشته و خاک یونان را ترك نمودند. این واقعه که به جنگ مارا تن معروف است بعلت اهمیتی که در جهان آنروز ایرانیها (پارسها و مادها و...) دارا بودند و بعنوان ملت مغلوب نشدنی شناخته شده بودند بقدری واقعه عظیمی در تاریخ یونان تلقی گردید که تقریباً یکی از مبادی تاریخ هلنیسم تلقی میشود و هنوز هم جزو ورزشهای المپیک دوما را تون جای مخصوص بخود دارد در حالی که در برخوردهائی که ایرانیها با اقوام مختلف یونانی پیدا کرده بودند شاید چندین ده بار یونانیها را مغلوب کردند لکن چون این موضوع يك امر عادی تلقی میشود شاخ و برگي باین جنگها داده نشد و با وجود غیرتمندی که یونانیها در نوشتههای خویش برای خود قائلند ظاهراً ایرانیها در هیچیک از آثار باستانی خود آنانرا بنام يك قوم جنگجو ذکر ننموده اند و تنها فلاسفه و دانشمندان یونانی همواره مورد احترام ایرانیان بوده اند. (روبه ای که سیاهیان ایرانی هنگام حمله اسکندر در نبرد گرانیکوس پیش گرفته و پیاده نظام زره پوش یونانی را بعنوان سربازان پشت جبهه بکار برده و بیست-

هزار سوار ایرانی یاسی و هشت هزار نیروی زره پوش مقدونی روی برو
گردید موبد نظریه فوق است و تنها نبوغ نظامی اسکندر و اقبال او بود
که او را از شمشیر سپهرداد سردار ایرانی و لشکرش را از نابودی نجات
بخشید).

در قرون بعد بطوریکه خوانندگان استحضار دارند امپراطوری
بیزانس (روم شرقی) که بیشتر از عناصر یونانی تشکیل شده بود بارها با
سپاهیان ساسانی در میدان جنگ روبرو شدند و برای اینکه ارزیابی جنگی
که ایرانیها برای یونانیها قائل بودند روشن شود عین گفته فردوسی شاعر
بزرگ ماذیلا نقل میشود.

بدیدم هنرهای رومی همه

بسان رمه روزگار دمه

اگر بار دیگر چنین کار زار

بیفتد همی رومیانرا بکار

جهانرا تویی لشکر روم دان

هعه تیغ پولادشان موم دان

مقصود ما از ذکر سطور بالا این بود که هنگام نگارش و قضاوت
امور تاریخی نقل قول و داستانهای منقول از طرف نویسندگان ملل را
درباره خود آنها همیشه بایستی با قید احتیاط تلقی کرد و نمیتوان بعنوان
سند تاریخی مورد استناد قرارداد چون امر طبیعی است که تعصب ملی
یا قومی مورخین مذکور اجازه نمیداده است که مسائل را بادیده بیطرفانه
نگریسته و نسبت بآن قضاوت صحیح نمایند.

داریوش برای تنبیه مجدد یونانیها (آتنیها) مشغول تدارک بود که

بدرود حیات گفت و پسرش گزرس (خشایارشا) جانشین او گردید .

خشایارشا در شروع سلطنت خویش پس از فرونشاندن شورش مصر متوجه یونان گردید و پس از عبور از هلسپونت کلیه کشوری شمالی یونان فرمانبرداری خویش را نسبت به وی اعلام داشتند و سپاهیان ایران پس از عبور از گردنه ترموپیل و انهدام و درهم شکستن مقاومت پادشاه اسپارت (لئونیداس) و لشگریان یونانی آتن را تصرف و بقولی آتش زد (بتلاقی آتش زدن شهر سارد) در اینجا نیز در قضاوت مورخین یونانی بیک مغلظه فاحش که متاسفانه تاحد و قاحت پیش رفته است برخورد میکنیم و آنان سعی نموده اند فتح کامل خشایارشا را با پریدن از شاخه ای بشاخه دیگر در تاریخ خویش شکست توجیه نمایند بدین معنی که در اصطلاح نظامی اشغال هدف نظامی را توسط پیاده یا سواره نظام فتح میگویند و هدف خشایارشا از لشکرکشی بیونان اشغال و تنبیه آتن بود که به هدف نظامی خود نائل گردید و در سر تاسرخاک یونان هدف نظامی دیگری نداشت که با عدم موفقیت روبرو شود .

چون یونانیها عده از زنان و کودکان خویش را با کشتی از آتن خارج نموده و تعدادی کشتی جنگی نیز برای حمایت آنها تهیه دیده بودند ظاهر آدر بر خوردی که در خلیج سالامین بین کشتیهای یونانی و ایرانی که ملاحان فنیقی و مصری آنها را هدایت میکردند در گرفت فنیقا چون شهامت لازم را بروز ندادند از طرف خشایارشا تنبیه و چند نفر از آنها را گردن زدند و این موضوع سبب گردید که ملاحان فنیقی بعنوان قهر کشتیهای خود را برداشته و بسواحل کشور خود بازگشت

نمودند .

باتوجه باینکه دراین برخورد لطمه‌ای به هدف اصلی خشایارشا که فتح آتن بوده است وارد نیامده جز اینکه این واقعه دریائی رایك امر فرعی فرض کنیم اثر دیگری نمیتوان بر آن مترتب دانست و پس از فتح آتن هنگام بازگشت بخاك آسیا نیز نیروی دریائی یونان نتوانست در خطوط بازگشت پادشاه ایران ایجاد اخلاالی نماید باینحال یونانیها شکست کامل خویش را در برابر سپاه ایران با ایجاد هو و جنجال بعنوان جنگ سالامیس (منتسب بخلیج سالامین) پرده پوشی کرده و يك حقیقت متقن تاریخی را واژگون جلوه داده‌اند و عجب‌تر از آن اینست که برخی از تاریخ نویسان ایران نیز عین نوشته‌های مورخین یونانی را بعنوان مستند تاریخی در ذهن جوانان ایرانی جایگزین مینمایند .

در بازگشت خشایارشا بایران فرماندهی سپاه ایران به مردانیوس (مردان) واگذار شد و نامبرده بار دیگر نیز آتن را اشغال نمود و چون خشایارشا در بازگشت بایران دیگر نسبت به امور یونان توجهی نداشت و به هدف خویش که تنبیه اتنیها بود نائل شد و از طرف دیگر چون در اعماق هر مقصودی باید نتیجه اقتصادی امر را جستجو نمود مثلاً تصرف مصر یا بابل برای امپراطوری هخامنشی متضمن منافع فراوان بازحمت کمتری بوده است لکن اشغال کشور فقیری مانند یونان ظاهراً با هزینه‌های گزافی که بعلت بعد مسافت برای لشکرگشی یا نگاهداری نیرو در خاك یونان ضروری بود منافعی در بر نداشته است .

مردانیوس و سپاهانش پس از مدتی توقف در خاك یونان بدون

اینکه هدف یادستوری از خشایارشا داشته باشند معطل و در خلال این مدت یونانیها به تکمیل اتحاد و رفع اختلافات بین خویش پرداختند و نیروی مجهزی که از صد هزار نفر متجاوز بوده است ترتیب داده و برای شروع جنگ علیه پادگان ایرانی منتظر وصول تفال موافق از طرف غیگوی معبد دلف گردیدند .

از طرف دیگر مردانیوس و سپاهیان ایران که از طول توقف در یونان خسته شده بودند اسپارتیها را دعوت بجنگ میکردند لکن آنها حاضر به نبرد نمیشدند در این اوان یکی از سرداران ایران بنام ماستیس بتنهائی یک قسمت از سپاهیان یونان حمله کرد و بعلت کشته شدن اسبش مدت زیادی پیاده با سپاهیان یونانی به نبرد پرداخت و بنا بر گفته هرودوت بعد از مدت درازی که مقاومت نمود در اثر انبوه لشگریان خصم بقتل رسید .

مردانیوس نیز پس از حمله بسپاهیان اسپارتی نخست اسبش و سپس خودش با وجود ابراز شجاعت زیاد کشته میشود و سپاهیان ایرانی که سردار خود را کشته میبینند بابتی نظمی بطرف اردوگاه خود عقب نشینی میکنند و تنها قسمت زیر فرماندهی یکی از سرداران بنام آرتابازوس که از ابتدا با توقف در خاک یونان موافق نبود و در جنگ شرکت نکرده بود موفق میشود سپاهیان خویش را سالم از خاک یونان خارج نماید .

در تأیید مسئله مربوط اینکه اشغال یونان برای ایرانیان فائده‌ای در بر نداشته است بذکر عین قسمتی از نوشته‌های هرودت در مورد این جنگ (جنگ پلاته) میپردازیم . هرودت میگوید پس از قتل

مرد انیوس سردار ایزانی و غارت اردوگاه او دچادر ذیقیمتش نصیب فرمانده اسپارتها شد و نامبرده با ملاحظه بسزرگی و زیبایی چادر و صندلیها و ظروف طلاونقره‌ای که درون آن بود باشپز مخصوص سردار ایرانی دستور طبخ غذای معمولی مردانیوس را میدهد و ضمناً برای خودش نیز دستور تهیه غذای اسپارتی که هر روز جهت او ترتیب میدادند داده و پس از حاضر شدن هر دو غذا در ظروف مخصوص آنها چند نفر از سرداران یونانی دیگر را به چادر مرد انیوس دعوت نموده و هر دو غذا را باظرفهای آنها نشان داده و اظهار مینماید ببیند تفاوت زندگی ما با ایرانیها تا چه پایه است و آیا ایرانیها با داشتن اینهمه جاه و تعمت بچه منظور بسرزمین یونان - آمده‌اند آیا در پی بدست آوردن فقر و بیچارگی ما بخاک ما تجاوز نموده‌اند .

سیاست جانشینان خشایارشا بخوبی نشان میدهد که آنها زود باین موضوع پی برده و برای تضمین تفوق جهانی و تحمیل فرمانبرداری خویش بر یونانیان دیگر باشغال یونان دست نزده و از در دیگری وارد شدند یعنی با ایجاد اختلاف بین شهرهای یونانی و اجرای سیاست توازن نیروها (که در قرون ۱۸ و ۱۹ از طرف انگلستان نسبت به کشورهای اروپائی اعمال میشد) شهرهای یونانی را برای حمایت پولی و لشگری محتاج خود نموده اراده خود را بر آنها تحمیل و شرایط خویش را بعنوان فرمان پادشاهی بر آنان دیکته میکردند .

آرتاگزرس - (اردشیر دراز دست)

۴۶۵ قبل از میلاد فرزند خشایارشا مدت طولانی سلطنت کرد و

از وقایع مهم سلطنت او شورش مصریها بکمک آئینها است که نیروهای مصری و یونانی درهم شکسته شدند. اردشیر دراز دست در روایات باستانی ایران بنام بهمن ذکر گردیده است.

داریوش دوم (۴۲۴ قبل از میلاد)

بعد از درگذشت اردشیر دراز دست ابتدا فرزندش خشایارشای دوم جانشین او گردیده و او توسط برادر دیگرش بنام سغدیان بقتل رسید سپس پسر دیگر آرتاکزرش بنام اخوس علیه سغدیان قیام و او را مقتول و خود بنام دارای دوم (داریوش دوم) بسطنت رسید. داریوش دوم مدت بیست سال یعنی تا ۴۰۴ پیش از میلاد حکمفرمایی نمود. داریوش دوم با خواهر ناتنی خویش بنام پاریزاتیس (پریزاد) ازدواج نمود و از او دارای دو فرزند شد یکی ارشاک (که بعد از پدر بنام اردشیر دوم پادشاه شد) و دیگری باسم کوروش که در تاریخ به کوروش اصغر مشهور است. در زمان دارای دوم دو نفر از ساتراپهای ایرانی بنام تیسافرنس ساتراپ لیدی و فرنا بازوس ساتراپ داکلسیون با شرم دیپلماسی خویش نفوذ ایرانرا بتدریج بر جهان هلنیسم توسعه دادند مخصوصاً تیسافرنس اسپارت را بر علیه آتن تحریک و وارد جنگ کرد کوروش اصغر با اعمال نفوذ مادرش پاریزاتیس بسمت نایب السلطنه آسیای صغیر تعیین گردیده و با شخصیت بارز و مردم داری که داشت چه در میان اتباع ایران و چه در بین یونانیها محبوبیت و احترام زیادی کسب نمود ضمناً درصد تهیه نیروئی جهت خویش بود و بهمین منظور به

اسپارتیها نزدیک و آنها را در جنگ علیه آتن کمک نمود و با پشتیبانی وی سردار اسپارتی لیزاندر در ۴۰۵ قبل از میلاد پیروزی قطعی بر آتن بدست آورد .

ضمناً تیسافرنس ساتراپ لیدی فعالیت کوروش را در تجهیز نیرو بدربار هخامنشی (پدرش دارای دوم) گزارش نمود و کوروش به دربار احضار شد لکن ورود او مصادف با درگذشت پدرش بود . بعد از داریوش دوم با وجود اعمال نفوذ و فعالیت مادرشان بنفع کوروش معهداً برادر بزرگتر آرشاک بنام اردشیر دوم بتخت سلطنت هخامنشی جلوس کرد و بنا بر روایات یونانی کوروش در جریان تشریفات تاجگذاری اردشیر دوم برای قتل او سوء قصدی ترتیب داد که با آگاه شدن پادشاه توسط تیسافرنس) کوروش را دستگیر و دستور قتل وی صادر گردید لکن با وساطت مادرش بخشیده شده و دوباره بسمت نایب السلطنه آسیای صغیر تعیین و رهسپار محل فرمانروائی خویش شد .

کوروش پس از ورود با آسیای صغیر بجمع آوری نیرو و پرداخته و سیزده هزار یونانی مزدور و یکصد هزار نفر سپاه محلی ترتیب داده بر علیه برادرش اردشیر دوم بسوی شرق حرکت نمود در صحرای بین النهرین در محلی بنام کوناکسا (Gonaxa) با نیروی اردشیر مصادف و کوروش که خود شخصاً بقلب سپاه و شخص اردشیر دوم حمله کرده بود با زوینی که بصورت وی اصابت کرد بقتل رسیده و سپاه او پراکنده شدند .

قسمت یونانی سپاه کوروش که فرماندهانش نیز در یک ملاقات دستگیر و اعدام شده بودند گزنفون مورخ معروف یونانی را که جزو افسران بود برهبری

خویش انتخاب و از راه کردستان و ارمنستان بطرف کرانه‌های دریای سیاه شروع به عقب نشینی نمودند و با زحمات زیاد و تلفات قابل توجه خصوصاً در کوه‌های کردستان بسواجل بحرا سود رسیده و سپس بناحی یونانی نشین رهسپار شدند. شرح عقب نشینی مزدوران یونانی در کتاب معروف (آنا بازیس) (Anabazis) تالیف گزنون بطور مشروح نگاشته شده است و متأسفانه بشرحی که اینک توضیح داده میشود اشتباه کوروش در هدایت يك سپاه بیگانه به خاک ایران و منطقه شاهنشاهی هخامنشی و بیان يك نکته تاکتیکی که از طرف یونانیها اخذ و در کتاب آنا بازیس توسط گزنون به نسل‌های بعدی یونانی منتقل گردیده از زمره عواملی است که در انقراض شاهنشاهی هخامنشی نمیتوان تاثیر آنرا انکار نمود بدین‌قرار (در آغاز بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران توسط کوروش بزرگ معمولاً در جنگ‌هایی که برای کشور پیش آمد مینمود همه افرادی که میتوانستند سلاح برداشته و در نبرد شرکت کنند آماده بودند تا در صورت لزوم به صفوف جنگاوان بیوندند لکن هنگام صلح هر کس بکار و حرفه خود بازگشت مینمود و تنها سپاه جاویدان بود که همیشه پابرجا و آماده هر نوع ماموریت جنگی چه در زمان و صلح و چه هنگام جنگ بشمار میرفت).

افراد این سپاه دارای عالیترین تربیت نظامی بوده و تعداد آنها را مورخین ده‌هزار نفر نگاشته‌اند. سپاه جاویدان هسته مرکزی نیروئی بشمار میرفت که مدت دو قرون و نیم نگهبان شاهنشاهی جهانی هخامنشیان

بود.

سلسله هخامنشی بالقوه هم از لحاظ ثروت و هم از جهت ذخیره انسانی قدرت آنرا داشت که نیروی دائمی ده‌ها برابرسپاه جاویدنگهداری کند. لکن باتسلط بر دول بزرگ جهان باستان توسط کوروش کبیر تنها کشور باقیمانده یعنی مصر نیز توسط پسرش کابوجیه بتصرف درآمده بود و دیگر دردیای آنروز خطر بزرگی برای امپراطور ایران احساس نمیگردید که ایجاب نگاهداری نیروی دائمی زیادتری را نماید. باتوجه باین امر و رعایت صرفه اقتصادی سپاه ده هزار نفری جاویدان در زمان صلح کافی بنظر میرسید و از طرف دیگر روح آزادمنش بنیانگزاران شاهنشاهی هخامنشی رآپایه نهاده بودند که در امور داخلی کشورها و ملل تابعه جز در مواقع ضرورت دخالت ننمایند و حفظ نظم در کشورهای تابعه نیز برعهده ساتراپها یا پادشاهان محلی و سپاهیان آنها بود. پاباینصورت پس از شکست کوروش اصغر و بلا تکلیف ماندن سیزده هزار نفر یونانیان مزدور که جزو سپاه وی بودند از طرف اردشیر دوم با اتخاذ یک رویه جوانمردانه و انسانی از محاصره و نابودی یونانیان صرفنظر و بآنها امکان داده شد که بسوی کشور خویش بازگشت نمایند منتهی تامدتی تعدادی از سپاهیان ایران دورادور آنها را همراهی و نظارت مینمودند چون این نوع گذشته باطرز تفکر یونانیها خصوصاً گزنفون که رهبری سپاه یونانی را در عقب نشینی برعهده گرفته بود هم آهنگی نداشت آنرا حمل بر عدم توانائی و ضعف حکومت هخامنشی کردند و همین امر نسلهای بعدی یونانی را تحریک برای تجاوز بقلمرو شاهنشاهی هخامنشی نموده و وحشتی که یونانیها قبل از حرکت کوروش اصغر بداخله کشور ایران داشتند

از بین رفت برای توضیح بیشتر باید یاد آور شد که در اوائل کتاب آنا بازیس بخوبی استنباط میشود که در شروع عزیمت کوروش بارها لشگریان او بعلت این شایعه که ممکنست این لشگر کشی بر علیه پادشاه بزرگ یعنی شاهنشاه ایران باشد سر بشورش برداشتند و کوروش با وعده بالا بردن حقوق بزحمت آنها راسا کت و حاضر به اطاعت کرد .

(نکته دیگر از نظر نظامی اینست که در قرن مؤخر در جنگهای اسکندر علیه داریوش سوم میبینیم که اسکندر همان تاکتیک کوروش اصغر را بکار بسته یعنی با تعدادی از نخبه ترین افراد خویش شخص پادشاه یعنی داریوش سوم را مورد حمله قرار داده است و متأسفانه نتیجه مستقیم همین تاکتیک چه در جنگ ایسوس و چه در نبرد گسواکمل منجر بفرار داریوش در موقعی شده است که سواران ایرانی جناح مقدونیها را در هم شکسته و ادار به عقب نشینی کرده بودند و احتیاج بذکر نیست وضع سپاهی که فرمانده آنها در حال فرار باشد چه خواهد بود حتی اگر تصور کنیم که هشتاد درصد موج جنگ نیز بنفع این سپاه جریان داشته باشد).

بعد از نبرد گونا کسا سیاست عمومی ایران در یونان تغییر جهت داد و چون اسپارتهای کوروش اصغر در قیام علیه اردشیر دوم کمک نموده بودند ساتراپهای ایرانی خصوصاً فارنا بازوی با کمک به آتن و تشکیل اتحادیه ای علیه اسپارت ناوگان اسپارتی را در سال ۳۹۴ قبل از میلاد در کنیدوس درهم شکسته و ناوگان شاهنشاهی ایران برای نخستین بار وارد آبهای پلوپونز شدند و با صلح آنتلسیداس در ۳۸۷ قبل از میلاد تفوق ایران بر جهان یونانی تثبیت گردید و این پیمان صلح نیز یک قرارداد دو جانبه

که با موقعیت مساوی بین دو دولت امضاء شده باشد نبود بلکه فرمانی بود که از طرف پادشاه بزرگ (اردشیر دوم) صادر و حدود منطقه استیلای شاهنشاهی ایران و شهرهای یونانی را تعیین و روشن نموده بود .

اردشیر دوم پس از چهل و شش سال سلطنت در سال ۳۵۸ پیش از میلاد وفات نمود و سلطنت به پسرش اخوس رسید که بنام اردشیر سوم پادشاهی رسید

اردشیر سوم از پادشاهان نیرومند سلسله هخامنشی است صرف نظر از اینکه با کشتن بیشتر شاهزادگان هخامنشی کشور را از وجود جانشین لایق برای حکمفرمائی محروم نمود لکن در فرو نشانیدن انقلاباتی که در نقاط مختلف شاهنشاهی هخامنشی روی داده بود منتهای قدرت را بخرج داد سوریه و مصر را که مدتها در حال انقلاب بودند تسخیر کرد و قدرت مرکزی را در سراسر خطه شاهنشاهی ایران مستقر نمود . متأسفانه درست در زمانی که قدرت مقدونیه روز بروز زیادتر میشد و ایران احتیاج به زمامدار لایق و مقتدری داشت اردشیر سوم بدست یکنفر خواجه بنام (باگواس) (Bagoas) که در اداره کشور نیز با کاردانی شرکت داشت مسموم گردید و فرزندان وی نیز بدست همین خواجه بقتل رسیدند و چون از شاهزادگان درجه اول خاندان هخامنشی کسی برای جانشینی نمانده بود یکنفر از نوادگان داریوش دوم بنام داریوش سوم با سلطنت ایران برگزیده شد .

دارا (داریوش سوم) گدمان ۴۳۶ پیش از میلاد

هنگامی که بزرگترین خطر شاهنشاهی هخامنشی را تهدید مینمود و فیلیپ پادشاه مقدونیه با ترتیب فالانژهای مقدونی کشورهای یونانی را یکی پس از دیگری مغلوب و اتحادیه یونانیها را بر علیه ایران تشکیل میداد مردی بزمامداری شاهنشاهی هخامنشی برگزیده شد که با وجود سابقه شجاعت فردی و زیبایی مردانه از نبوغ و قدرتی که بتواند در برابر خطر قد علم کرده و کشور را از غرقاب مهلکه نجات بخشد عاری بود و متأسفانه حوادث بعدی نشان داد که شجاعت فردی نمیتواند جایگزین ظرفیت اخلاقی و ابتکار فرماندهی شود و لذا داریوش در برابر حمله اسکندر مقدونی با تمام امکانات مادی و انسانی که شاهنشاهی هخامنشی با اختیار او گذارده بود نتوانست دفاع مقتضی را بعمل آورد و در میدانهای جنگ ایسوس و گواکمل که سرداری سپاه ایران را شخصاً بمهده گرفته بود بدون آنکه با تفوق تعداد نفرات ابتکار عملیات را بدست بگیرد با جنبه دفاعی بدون هیچگونه عکس العمل سریع نظامی در برابر رویدادهای میدان جنگ در قلب سپاه با ایفای رل تماشایی پامردی لازم را ننموده با فرار خود موجبات شکست بزرگترین امپراطوری زمان خود را فراهم کرد.

قسمت سوم

مقدونیه و اسکندر

مقدونیه کشور کوچکی در شمال یونان بود که در زمان داریوش

اول با قبول فرمانفرمایی داریوش کبیر جزو امپراطوری ایران محسوب میگردید.

هنگام لشگرکشی بزرگ خشایارشا بیونان الکساندر پادشاه مقدونیه (جد اسکندر کبیر) همراه نیروی ایران بود.

مردم مقدونیه با آنکه از نژاد یونانی نبودند لکن تحت تاثیر تمدن و تربیت و ادبیات یونانی قرار گرفته و خود را یونانی میدانستند. مقدونیها مردمی جسور و بگله‌داری و کشاورزی اشتغال داشتند و طرز زندگانی با اصطلاح ایلاتی آنها زمینه تهیه و ترتیب نیروی سوار را تسهیل مینمود همانطوریکه ایرانیها در ترتیب اسب و سواری مهارت داشته و بیشتر اسامی آنها به اسب ختم میشد مانند تهماسب - زرسب - گشتاسب نام پدر اسکندر نیز فیلسپوس ترکیب از دو کلمه فیل و هیسپوس بمعنی (دوست دارنده اسب) بود. ایرانیان با نیروی سواران خویش که از لحاظ نظامی دارای قدرت و سرعت و بودند شاهنشاهی جهانی هخامنشی را بنیان نهادند و در حرکت بسوی غرب با جهان یونانی که دارای تمدن و دانش و فرهنگ ممتازی بود برخورد کردند. یونانیها با آنکه در کلنی‌های آسیای صغیر و قست یونانی نشین آسیا تابع امپراطوری ایران شدند لکن با مقاومت سرسختانه خویش در یونان اروپائی و در دریا توانستند موجودیت و تمدن هلنی را محفوظ بدارند و ضمناً نویسندگان و مورخین یونانی بمنظور تقویت حس وطن پرستی و مقاومت ملل یونانی با بزرگ نمودن (با اصطلاح اگراندیسمان) اعمال شجاعانه و قهرمانانه یونانیها که در برابر آرتشهای ایران مقاومت

نموده بودند ضمن تقویت وجدان ملی و نژادی یونانی تو هم برتری طبیعی و شکست ناپذیری ایرانیان را که در ذهن اکثر ملت‌های آن‌عصر جایگزین بود باطل نموده و با تجزیه و تحلیل نقاط ضعف شاهنشاهی هخامنشی امکان درهم‌شکستن این بنا را امور مطالعه قرار دادند .

پیاده نظام زره پوش یونانی با آنکه در نبردهای دفاعی دارای ارزش زیادی بود لکن در عملیات تهاجمی بتنهائی قادر نبودند که با سرعت و غافلگیری با اشغال سرزمین خصم شاهد فتح را در آغوش بگیرند همچنانکه چندین بار یونانیها در شورش مصریها بكمك آنان رفتند لکن خود طعمه و مغلوب سواران ایرانی شدند. فیلیپ (فیلیسیوس) که مرد صاحب داعیه و آرزوی رهبری قیام یونانیها علیه ایران را در سر داشت ابتدا ضمن ترتیب فالانژهای مقدونی ترتیب سواره نظام زره پوش مقدونی را داد که هم‌دارای تحرك و سرعت و نیروی ضربت بود هم با دارا بودن زره در برابر ضربات خصم مصونیت داشت . نیزه سواران مقدونی دارای طول و استحکام بیشتری بود و شمشیر آنها از قمه کوتاه سواران ایرانی درازتر و مؤثرتر بود ضمناً نیروی مقدونی از پیاده و سوار جزو ارتش دائم محسوب میشد و دارای تمرین منظم بود در حالی که نیروی شاهنشاهی هخامنشی غیر از سپاه جاوید بقیه از سواران و پیادگان چریک ساتراپ‌های تابعه امپراطوری ایران تشکیل میشدند . فیلیپ برای بسط قدرت خویش در جهان یونانی مدتها با آنها به پیکار پرداخت و هنگام کشته شدن او یك ارتش منظم زره پوش کار آزموده که در جنگهای متعددی شرکت نموده بودند و دارای تجربه جنگی

کامل بودند تحویل اسکندر گردید و نامبرده با نبوغ نظامی خویش که مورد قبول جهانیانست با استفاده از تاکتیکی که کوروش اصغر در نبرد کوناکساکار برده بود بشخص داریوش سوم که فرماندهی سپاه ایران ایران را بعهده داشت حمله کرد . (يك نیروی نظامی بمنزله جانوری است که فرمانده مفر آنرا تشکیل میدهد) و با از کار افتادن مغز وقوه عاقله و محرکه از کار افتادن و فلج شدن هر موجودی حتمی است . بدینطریق بطوریکه ملاحظه میشود با شکست داریوش سوم (دارا) از اسکندر مقدونی سلسله هخامنشی همانند کیانیان با وجه مشابهی پایان میابد .

فصل ششم

تطبیق تاریخ هخامنشی با کیان

تعدادی از خاورشناسان و مورخین سلاطین کیان را غیر از هخامنشیان میدانند و آنانرا منتسب بشرق ایران میشناسند . دیاکونوف روسی در تاریخ ایران باستان خود نیز کوی یا کاوی‌ها را از فرمانروایان مشرق ایران میدانند که پیش از هخامنشی‌ها در نواحی خساری فلات ایران سلطنت داشته‌اند . نگارنده یا اذعان باینکه تعدادی از پادشاهان محلی شرق ایران عنوان کوی کاوی یا کی را داشته‌اند لکن معتقد است که سلسله کیانی که در روایات باستانی ایران ذکر گردیده است جز دو نفر آنها (اورواسب و ویشتاسب یا لهراسب و گشتاسب) بقیه همان شاهنشاهان هخامنشی هستند که یونانیها طبق معمول اسامی آنها را تحریف و در کتابهای خویش بشکل دیگری ذکر نموده‌اند و خوشبختانه این تحریف طوری است که با دقت در حروف و اصوات تحریف شده میتوان اسامی حقیقی را

پیدا نمود و استدلال باینکه کیانیان غیر از هخامنشیان میباشند بشرحی که در ذیل توضیح داده میشود اجتهاد در برابر نص بوده و منطقاً مردود است .

توضیح:

۱- برای تطبیق امور همیشه در مرحله نخست بایستی اجزاء اصلی آنها را با یکدیگر تطبیق و نتیجه گیری نمود .

برای مقایسه سلسله هخامنشی با کیان روشن ترین قسمتی که در این دو سلسله با یکدیگر هماهنگی کامل دارند طرز احتتام آنهاست که بنابر هردو روایت آخرین پادشاه که دارای نام واحدی نیز میباشند (دارا ، بزبان فارسی دری و داریوش بلهجه و زبان یونانی) بدست شخصیت واحد تاریخی یعنی (اسکندر فیلقوس یا الکساندر فرزند فیلیپوس) در سه جنگ شکست خورده و بطرز واحدی (یعنی توسط سردارانش) بقتل میرسد .

۲- موضوع دیگر هماهنگی در ساختمان سلسله هخامنشی (یا کیان) انتقالی است که شاهنشاهی ایران در اواسط دوران این سلسله چه در روایات ملی ایرانی و چه یونانی از یک شاخه خانواده هخامنشی یا کیانی بشاخه دیگر پیدا میکند و اسامی مورد توجه شاخه نخستین در روایات ملی و یونانی با یکدیگر هماهنگی کامل دارند. همچنین در شاخه دوم (با آنکه از لحاظ صحت تعداد و دقت در شرح حال آنها مورخین یونانی که تقریباً هم عصر یا در زمان نزدیکتری بدوران شاهان هخامنشی میزیسته اخبار رادقیق تر و صحیح تر ثبت نموده اند) در نام پادشاهان هماهنگی کاملی بین اسامی پادشاهان کیانی و هخامنشی در هردو روایت

موجود است بدین شرح که در پادشاهان هخامنشی در شاخه اول دو اسم متداول و مورد علاقه بوده است کابوزیا کبوجیه و کوروش و در سلسله کیانی نیز دو اسم کاوس و خسرو (کوسروس یا کسروی) که اسم کاوس یا کابوس (معرب آن قابوس است) نیز ذکر شده و با تغییری که اسامی در ترجمه بزبانها و نوشته‌های بیگانه پیدا میکنند اختلاف کنونی را در تلفظ اسامی این دو شخصیت بزرگ تاریخی ایران در زبان دری (فارسی کنونی) و یونانی بوجود آورده است. بدی معنی با توجه باینکه در لهجه‌های مدیترانه‌ای به انتهای اسامی اصواتی مثل یوویا اضافه مینمایند و در یونانی معمولا حرف (اس S) بآن می‌چسبانند چنانکه کلمه ژول سزار در زبان لاتین یولیوشی جره نامیده میشود همچنین اسم دارا در زبان لاتین (داریو تلفظ میشود Dairo) و در موزائیک که از زیر مواد آتشفانی کوه و زوو در کاوشهای شهر پمپئی بدست آمده است جنگ دارا و اسکندر با موزائیک بر کف یکی از سالنهای مکشوفه دیده میشود که نام دارا (داریو Daric) ذکر شده است. و همین داریو در یونانی با اضافه نمودن بك S داریوس Darios یا داریوش تلفظ میشود. حالا اگر می‌خواستیم نام کاوس یا کابوس را در زمان خود بزبان یونانی بنویسیم با حرکتی که معمولا در آخر کلمات لهجه‌های مدیترانه‌ای داده میشود با توجه باینکه حرف (اس S) مابین دو حرف صدادار (وویل Vowel) صدای ز z میدهد کابوس تبدیل به کابوزیه (Kabusia) یا کابوجیه میشود. اما در باره کوروش برای مقایسه آن با نام خسرو (زبان فارسی دری) باید ببینیم ملل نزدیک بلهجه یونانی اسمی را که ما اکنون خسرو تلفظ می‌کنیم چگونه ضبط کرده‌اند و در اینجا با

ملاحظه نوشته موورخین رومی ملاحظه می‌شود که خسرو با تلفظ کوسروس Chosroes ثبت شده است و با تلفظ یونانی کوروس تنها يك حرف اس (S در وسط زائد است و با توجه باینکه ضبط اسامی در زمان باستان بیشتر از راه گوش انجام مییافته است نه از طریق مبادلات فرهنگی و نگارش که امروز کم و بیش بین کشورها معمول گردیده است مثلاً اگر یکنفر اروپائی هنگام ثبت واقعه‌ای در زمان ما فرضاً با اسم محمد علی که معمولاً (مدلی) در محاورات جاری تلفظ میشود برخوردار نماید قطعاً آنرا محمد علی ثبت نخواهد نمود بلکه آنچه شنیده است بزبان و خط خویش خواهد نوشت . کوروش را بزبان و خط یونانی (Cyrus) مینویسند که در قرآنسه چون حرف (C) قبل از (Y) صدای اصلی خود را میدهد کورش سیروس خوانده میشود و در انگلیس چون ایگرگ صدای (آی) میدهد سایروس تلفظ میشود در حالی که در خود یونانی ایگریگ صدای (او) را میدهد و کوروش تلفظ میشود . در سنگنبشته‌های بابلی نام کوروش کورسو و کوسرو ذکر شده است و اعراب نیز که مانند بابلیها سامی نژاد میباشند خسرو را کسری بضم کاف تلفظ میکرده‌اند. (لفظ کی یا کوی یا کاوی نیز جزو اسم نبوده و در سطور آینده در باره آن توضیح داده خواهد شد و لقبی بوده است که به اول اسامی اضافه گردیده است .)

۳- موضوع دیگر که بین پادشاهان یاد شده در سلسله کیان و هخامنشی تشابه کامل دارد کارهای منتسب بدین پادشاهان و اخلاق و رفتار و شرح حال آنان است .

کاوس (کسام بیز) کاوس خود کامه و کامبوزیای مستبد

شخصیت تاریخی که به دو لهجه ایرانی و یونانی ثبت گردیده در نبرد مصر شرکت داشته‌اند و همانطوریکه کابو جیه علاوه از مصر سیر تائیک را تصرف و حتی باستانشناسان آثار تجاوز او را به حبشه (در تاریخ باستان برای مدتی یمن و حبشه دارای حکومت واحدی بوده‌اند و اولاد سلیمان و ملکه سبا بر این کشورها حکومت میکردند و خاندان حمیریان یا هاماوران از خانواده‌های پادشاهی همین کشور بوده‌است) پیدا کرده‌اند در روایات باستانی از جمله شاهنامه فردوسی کاوس شاه (کیکاووس) مصر و بربروشاه هاماوران (یمن حمیری) را مورد حمله قرار میدهد.

شرح کوروش کاملاً مطابق با کوروس یا (کیخسرو) دارد و کوروش نیز مانند کیخسرو از دو پادشاه نژاد داشت و پدرش کبوجیه و مادرش دختر آستیاژ پادشاه ماد بود همچنانکه در باره کیخسرو نیز فردوسی میگوید:

نژاد از دو کس دارد آن نیک‌پس

ز افراسیاب و ز کاوس کی

سرگذشت تولد و کودکی کوروش و کیخسرو و بقدری مشابه است که میتوان روایت آنرا کاملاً یکسان دانست چون جد مادری هر دو هنگام تولد دستور کشتن آنها را صادر نمود و در روایت کوروش هارپاک و در مورد کیخسرو و پیران آنان را از مَرک نجات بخشیدند و به شبانان سپرده شدند و هر دو پس از رسیدن بسن بلوغ بکشور پدری خویش بازگشتند و علیه جد مادری خویش قیام نموده کشور او را تصرف کردند. جد شاخه دوم سلاطین هخامنشی و بشتاب پدر داریوش کبیر است همچنانکه جد شاخه دوم سلسله کیان نیز گشتاسب (و یشتاسب) بالهجه پاری باستان) میباشد و اسامی مورد علاقه هخامنشیان شاخه دوم آرتا گرزس

(اردشیر) و دار یوش (دارا) میباشند. همچنانکه شاخه ثانوی کیان نیز دارای نام‌های اردشیر (بهمین یا اردشیر دراز دست) و دارا هستند است .

همانطوریکه کوروش کبیر در روایات غربی بنیانگذار شاهنشاهی جهانی و متحدسازنده کشورهاست کیخسرو نیز دارای عنوان خسترای‌هان کرمو Xsathrai Hankeremo یعنی متحدسازنده کشورها است .

همانطوریکه کیخسرو پادشاهی کشوری را که پایتخت آن بلخ است (باختر) به لهراسب پدر گشتاسب واگذار نموده و خود با آخرین سفری که منجر به ناپدید شدن او و سرداران ایران گردید عزیمت میکند کوروش نیز در آخرین سفر برای جنگ با ماساژتها ساتراپی باختر را به ویشتاسب «گشتاسب» واگذار میکند درحالی که پدر ویشتاسب نیز حیات داشته است و سپس کوروش و تعدادی از سردارانش در جنگ ماساژتها مقتول میشوند . (با مقایسه موضوع با روایات مربوط به کیخسرو معلوم میشود موضوع قتل کوروش و سردارانش از لحاظ رعایت منافع عمومی و حفظ اسرار کشوری بطرز دیگری با اطلاع افراد ملت ایران رسیده است و همچنانکه موضوع کشته شدن کوروش از طرف مورخین دیگر یونانی غیر از هردوت نیز تکرار نشده و گزنفون در کتاب سیروپدی مَرک کوروش را طبیعی دانسته است) .

با احتراز از معارضه لفظی شخصیت واحدی که روایات ایرانی و یونانی با وضع متشابهی شرح حال او را ذکر نموده اند و کارهایش را میستایند در داستانهای ایرانی دارنده فره ایزدی بوده تورات او را نماینده

یهوواه دانسته و گزنفون او را نمونه بهترین طرز حکومت موناشری و عالیترین نمونه فرمانروائی صالح جهانی میشناسد و همانطور که رومیها و جانشینان تمدن رومی نام سزار یا قیصر را سبیل فرنفرمائی و بعنوان لغت پادشاه قبول نمودند ایرانیان نیز بیاس خدمات بنیانگزار شاهنشاهی ایران و متحدسازنده کشورها (خشترای هان کرمو Xsathrai Hankeremo) (کورش یزبان یونانی) نام خسرو را مرادف لغت پادشاه شناخته اند زیرا خسرو مطلق معنی شاه بزرگ (شاهنشاه) را میدهد .

قسمت ۲

فعل و انفعالات و تغییراتی که در داستانهای ملی ایران

بعمل آمده تا بدست ما رسیده است و علل این تغییرات.

نامه اردشیر بابکان به الکساندروس سوروس (الکساندر سور) امپراطور روم و اعلام اینکه او وارث خاندان هخامنشی (کیانی) بوده و سرزمینهای متعلق به هخامنشیان را که در زمان اوزیر تسلط رومیها بود خواستار و مطالبه مینماید حکایت از آن دارد که در شروع سلطنت ساسانی ایرانیها کاملاً از گذشته با افتخار خود آگاهی داشته و ترجمه نامه تنسر بگشسپشاه شاه طبرستان که در آن اقدامات اصلاحی اردشیر بابکان توجیه گردیده است و موید این مطلب است که در ایران نسبت بجزئیات تشیکلات ایران هخامنشی بصیرت و حساسیت داشته اند و از تغییر اوضاع ایران و تبدیل به دوران ملوک الطوائفی اشکانی متاسف

بوده‌اند با اینصورت چگونه میتوان ایرانیان را تا آن حد لاقید و بی‌علاقه بمسائل ملی خود تلقی کرد که عده‌ای از سلاطین شرقی ایران را بنام کبانیان بجای شاهنشاهان هخامنشی را اجداد خود بشمارند و متصرفات رومی‌ها را بآنها متعلق بدانند. جز اینکه قبول کنیم همانطوریکه خود سلسله ساسانیان نیز از طرف برخی مورخین سلسله خسروان (آکاسره) نامیده شده هخامنشی‌ها را نیز کیان هم مینامیدند و این موضوع در تاریخ نظائر فراوان دارد همانطوریکه آل بویه در تاریخ سلسله دیالمه هم نامیده شده است. در جزئیات امور و رویدادهای تاریخی نیز نه تنها نسبت بوقایع دوران ایران باستان بلکه در باره حوادث ارمنه خیلی نزدیک به ما نیز مسائل و رویدادهای تاریخی باشکال گوناگون نقل شده بدست ما میرسد و در روایات منقول از منابع مختلف هماهنگی کامل وجود ندارد چنانکه مطالب نگاشته شده در مورد جنگهای امیر تیمور گورگانی یا حتی حوادث دوران مشروطیت هم یکسان نقل نشده است و در روایات منقوله اختلافاتی دیده میشود و بهمین جهت است که بطور کلی برای دست یافتن بحقایق تاریخی بایستی با بررسی و مقایسه روایات گوناگون از آن نتیجه‌گیری کرد تا بحقیقت رویدادها نزدیک شویم.

در مورد وقایع ایران باستان با آنکه شاهنشاهان هخامنشی بنا بگفته مورخین شرح وقایع را ثبت و در صندوقخانه سلطنتی مضبوط میداشتند لکن باحمله اسکندر و آتش زدن کاخ پرسپلیس و غارت شوش و مخصوصاً تعمدی که سلوکیها در محو آثار ایران و بسط تمدن و زبان یونانی داشتند بسیاری از نصوص تاریخی باستان که حاوی جزئیات

رویدادها بود با انضمام قسمتی از نوشته‌های مذهبی نابود گردید (نه اینکه کلیات
مجو و نابود شده باشد) تا پس از تاسیس سلسله اشکانی و گذشت زمانی
که این سلسله کم کم خود را از تاثیر تمدن هلنی آزاد کرد در زمان
بلاش سوم شاهنشاه اشکانی درصد جمع آوری نوشته‌های مذهبی
زردشتی برآمدند و با شروع سلسله ساسانی اردشیر بابکان ضمن تجدید
سنتهای ملی ایران نسبت بگرد آوودن و تدوین آثار تاریخی و مذهبی
دوران پیش از اسکندر اقداماتی را آغاز کرد و این اقدامات در زمان
شاپور دوم (شاپور ذولکثاف در نوشته مورخین رومی و شاپور کبیر
ذکر شده است) با قبول مذهب مسیح از طرف امپراطوری روم شاپور
نیز در برابر آن با تقویت آئین زرتشتی و فشار بر مسیحیان سیاست
مذهبی شدیدتری را تعقیب نمود و این سیاست از طرف جانشینان وی
جزیزدگرد اول (که بهمین علت به یزدگرد بزهکار موصوف گردید)
ادامه یافت .

در تدوین داستان‌های باستانی ایران در زمان ساسانی دو عامل
موجب برهم خوردن نظم وقایع تاریخی و دور نمودن آن از حقایق
تاریخ بوده است . نخست آنکه اقوام و مللی که ایرانیان در زمان
مخامنشی یا پیش از آن با آنها برخورد داشته‌اند در زمان تدوین تاریخ
ایران باستان در زمان ساسانی جای خود را با قوام یا دولتهای دیگری
داده بودند و متبعین زمان ساسانی بجای اقوام و اسامی حقیقی اولیه
نام جانشینان آنها را در تاریخ ایران جایگزین نمودند مثلا بجای
یونانیها و مقدونیها رومیها را گذارند و بجای سیت‌ها خیونان (هیاطله
هونهای سفید) و پاترکها را جایگزین کردند و بجای آسورو آسوریها

سوریه و تازیان را ذکر نمودند. دوم آنکه تحت تاثیر نوشته‌های مذهبی نظم تاریخی وقایع را برهم زده از ذکر اسم برخی پادشان خودداری و کارهای بعضی از سلاطین را بدیگری نسبت دادند .

برای توضیح بیشتر یاد آور میشویم که تا اواخر سلطنت کوروش که ساتراپی باختر را به ویشتاسب یابد را و واگذار نمود (واگذاری سلطنت از طرف کیخسرو به لهر است) در روایات ملی پایتخت ایران اصطخر (پرسپولیس) ذکر شده است لکن در زمان لهراسب و پسرش ویشتاسب غفلتاً پایتخت بلخ باختر انتقال مییابد (با کتریای زرین) و معلوم میشود چون در روایات مذهبی زرتشتی ویشتاسب پادشاه حامی زرتشت بوده است متبعین زمان ساسانی بدون توجه باینکه ویشتاسب پادشاه ایران نبوده و فقط شاه باختر بوده است تحت تاثیر داستانهای مذهبی که گشتاسب را بعنوان مطلق شاه ذکر کرده بود گشتاسب و پدرش لهراسب را جزو شاهنشاهان ایران تصور نموده و در زمره شاهنشاهان کیانی ذکر کرده‌اند و در اینجا برخی از مورخین اسلامی متوجه این تغییر پایتخت شده‌اند و همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد چون در توجیه مطلب از حل مسئله عاجز گردیده‌اند با اصطلاح حاشیه رفته و با ذکر اینکه لهراسب از تزیس سلیمان پیغمبر پایتخت خود را از استخر به بلخ انتقال داد مطلب را توجیه کرده‌اند . موضوع قابل توجه دیگر اینست که زمان بین حکمرانی لهراسب در باختر تا سنواتی که جنگها و رویدادهای مذهبی در شرق ایران جریان داشته است وقایع تاریخی مهمی مانند فتح مصر توسط کامبوزیا و حوادث متاخر آن مانند قیام گئوماتا در شاهنشاهی ایران اتفاق افتاده است که ظاهر آهنگام تدوین تاریخ ایران در زمان ساسانیان نتوانسته‌اند اشکال

مطلب را حل کنند و با مراجعه بمدارکی که در دسترس دانشه‌اند در زمان واحد به دو پادشاه در ایران برخورد کرده‌اند (لهراسب و گشتاسب از پادشاهان باختر که تصور کرده‌اند شاهنشاه ایران هستند و از طرف دیگر کاوس یا کابوجیه فرزند کوروش که فتح مصر بدست او صورت گرفته است) و در اینجا مدارك مذهبی را مرجح شمرده اعمال کاوس (کابوجیه) جانشین و پسر کوروش را به کاوس سلف او نسبت داده‌اند. ضمناً اقدامات داریوش یزرك که همزمان با وقایع باختر و شرق ایران بوده است با مرجح داشتن داستانهای مذهبی حوادث فرعی شمرده شده و بسکوت برگزار گردیده است همچنانکه برای رعایت پیشگوئی و اثبات صحت مطالب مذهبی مدت سلسله پادشاهان اشکانی را که زیادتیر از چهار قرن و نیم بوده است به دو یست سال تقلیل داده‌اند .

بخش دوم

نتیجه - با توجه بمطالب گذشته و مقایسه روایات و داستانهای ملی ایران و کتب مورخین یونانی و اطلاعاتی که باستانشناسان از کاوشها و سنگبسته ها بدست آورده اند میتوانیم خط سیر تاریخی عناصر تشکیل دهنده کشور ایران و شاهنشاهی جهانی هخامنشی را توجیه نمائیم و مخصوصاً در داستانهای ملی ایران این خط سیر را برای العین مشاهده میکنیم. در مقایسه روایات ملی در بخش مربوط به پیشدادیها قبل از تسلط ضحاک تازی (ضحاک نمودار دوران سلطه سامی نژادان و آسوریها است) پاره از رویدادها و شخصیتهای هند و اروپائی یا هند و ایرانی مانند جمشید (Yama) بچشم میخورد لکن در دوران بعد از ضحاک سیر تاریخی جنبشهای اقوام ایرانی کاملاً اشکار است بدینمعنی که ابتدا ایرانیها اقدام به بیرون راندن آسوریها و خاتمه تسلط نژاد سامی کرده اند که در گفته مورخین یونانی و هردوت عامل آن فرااورتس و در داستانهای ملی فریدون بوده است که بر ضحاک تازی غلبه کرده است مرحله دوم مبارزه ایست که از طرف اقوام ایرانی علیه سیتها از یک سو و آسوریها

از طرف دیگر آغاز میشود که نیا بر قول هرودوت بدست هووخستر پادشاه ماد صورت گرفته (هووخستر بر سایر اقوام ایرانی نیز حکومت میکرده است) در حالی که در داستانهای ملی مینوچتر (منوچهر) نیز نیروهای تورانی (سیتها) را از یک سو و سامی نژادان (آسوریها) را از طرف دیگر در جنگ معروف با سلم و تور شکست داده و از ایران خارج کرده است (سلم پادشاه شام و سوریه و تور پادشاه تورانیها بوده است) در سلسله دوم باستانی که در داستانهای ملی بنام کیان ذکر شده و یونانیها آنرا هخامنشیان (شاهنشاهان) نامیده اند همانطوریکه قبلا توضیح داده شده است در هر دو روایت آخرین پادشاه که دارای نام واحدی میباشد با اسم دارا (داریوش بلهجه یونانی) مغلوب اسکندر مقدونی شده و بنحوه واحدی بدست سرداران خود بقتل رسیده است. ثانیاً در نیمه مدت حکمفرمائی سلسله دوم در هر دو روایت حکومت از یک شاخه خانواده بشاخه دیگر منتقل گردیده است و باز در هر دو روایت ویشناسب (گشتاسب) شخصیتی است که عامل موثر در این انتقال فرمانروائی است بدینمعنی که در کیان کیخسرو (کوی هئوسروه) پادشاهی را به ائورو اسب (لهراسب پدر گشتاسب از بنی اعمام خود که پایتخت او بلخ (باختر) بوده است میسپارد و در هخامنشیان نیز کوروش کبیر ساتراپی باختر را به ویشناسب (از بنی اعمام خویش) که پدر داریوش کبیر است میسپارد و داریوش با توطئه قتل گئوماتای غاصب شاهنشاهی هخامنشی را از آن خویش میکند.

در شاخه نخستین خاندان کیان از لحاظ تاریخی دو اسم و دو شخصیت موثر وجود دارند که یکی از آنها کاوس، کابوس (مغرب

آن قابوس است) دارای خوی تند و استبداد رای بوده و مشهور به خودکامگی است و از کارهای مهم او حمله و جنگ با مصر و بربر و شاه هاموران است و شخصیت دیگر کیخسرو (کوی هئوسروه) است که دارای صفات عالی و روح دادگستر و بدست آورنده فسره کیانی و متحد سازنده کشورها (خشترایهان کرمو) میباشد این صفات را عینا کوروش موجد و بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی و متحد سازنده کشورها حائز است در حالی که کابوجیه مستبد و خودکام (کام بیز) قهرمان حمله و تصرف مصر و سیرنایک است در اینمورد همانطوریکه قبلا نیز توضیح داده است هنگام تدوین تاریخ باستانی ایران در زمان ساسانی با توجه باینکه پس از اعطاء فرمانروائی باختر به ویشناسب او و پدرش پادشاه مطلق یا شاهنشاه ایران تلقی شده اند لذا با اختتام سلطنت کیخسرو حکمروائی شاخه نخستین سلاطین کیانی را خاتمه یافته تلقی کرده اند لذا داستانها و اعمال مربوط به کابوجیه که فرزند کوروش کبیر و بعد از او بوده است در روایات ملی به کاوس سلف کیخسرو که همان نام فرزند کوروش یعنی (کابوجیه) (Kabusia) یا کاوس (Kabus) را دارا بوده است منتسب کرده اند حتی موضوع قتل گاو آپیس در مصر بفرمان کابوجیه در داستانهای مذهبی بطرز دیگری منتسب به کاوس شاه منعکس گردیده است.

مورد تشابه چهارم اینست که با دقت در اسامی شاخه دوم هخامنشی دو نام اردشیر و دارا مورد علاقه شاخه دوم سلاطین هخامنشی بوده است که خود را بنام اردشیر اول - اردشیر دوم و اردشیر سوم

کاوس - معرب آن قابوس است

داریوش اول - داریوش دوم - داریوش سوم نامیده‌اند همچنانکه در سلسله کیانی دو نام اردشیر و دارا اسامی مورد علاقه بوده است با آنکه بیشتر مورخین سلسله هخامنشیان و کیان را یکی میدانند لکن عده دیگری که مشهورترین آنها آرتور کریستن سن استاد فقید دانشگاه کپنهاگ است در کتاب معروف خود بنام کیانیان برای اثبات اینکه کیانیان سلاطینی متعلق به شرق ایران بوده و قبل از شاهنشاهان هخامنشی در شرق ایران سلطنت میکرده‌اند دلالتی ابراز نموده است. نظریات پروفیسور کریستین سن قسمتی متأثر از نظریه خاورشناس دیگری بنام آقای بنونیست (Benveniste) میباشد که بعلمت یونانی گرائی در کتاب خویش بنام (آئین ایرانی با توجه به شاهکارهای یونانی سعی کرده است اثبات کند که مذهب شاهنشاهان هخامنشی زرتشتی نبوده بلکه همان مذهب قدیم آریاها است قسمت دیگر از دلائل آقای کریستین سن مبتنی بر محاسبات تخمینی و حد سیاتی است که فاقد قاطعیت تاریخی است و با توجه به نصوص متعددی که در اثبات یکی بودن سلسله کیان با هخامنشیان در دست است استدلال پروفیسور فقید دانمارکی از لحاظ منطقی اجتهاد در برابر نص محسوب میشود .

برای توضیح بیشتر دلائل آقای کریستین سن را عیناً در زیر نقل مینمائیم :

الف - آقای کریستین سن عنوان کوی را بمعنی شاه دانسته و از القاب سلاطین مشرق ایران میشناسد .

ب - چون در اوستا محل جنگ کوی هئوسروه با فرنگر سین (افراسیاب) و گرسوزده (کرسپوز) در کنار دریاچه چچیست یعنی دریاچه

اورمیه کنونی که در ماد قدیم واقع بوده است ذکر میکند و این امر نظریه مربوط به تطبیق کوی هئوسروه با کوروش بزرگ و جنک با پادشاه ماد را تأیید مینماید لذا آقای کریستین سن سعی نموده اند اثبات کنند که نام دریاچه چیچست در تاریخ موخر وارد اوستا شده و مقصود از آن دریاچه و روکش (vouroukesh) یعنی دریاچه مقدس آریاها که همان هائومنت (دریاچه هامون) است میباشد که مربوط به شرق ایران است.

ج- آقای کریستین سن با توضیحاتی یاد آور میشوند که قسمتی از یشتهای غیر زردشتی وارد اوستا شده و در ردیف یشتهای زردشتی در آمده است و این فعل و انفعال را مربوط به سال ۴۰۰ قبل از میلاد یادیرتر دانسته و تفاوت مدت بین تنظیم یشتهای زرتشتی و غیر زرتشتی را دوست سال تخمین میزنند.

د- تفاوت بین زمان کوی هئوسروه و کوی ویشناسپ را بین ۲۵ تا ۱۵۰ سال تخمین و عدد بزرگتر را انتخاب نموده و بر پایه این محاسبات فرضی تاریخ ظهور زرتشت را مربوط به ۷۵۰ تا ۹۰۰ قبل از میلاد دانسته و بالتبجیه پادشاه همزمان با زرتشت (ویشناسپ کیانی) را به تاریخ قبل از هخامنشی مرتبط مینماید.

ه- با پیروی از نظریات بنویست Benveniste مذهب هخامنشیان را غیر زرتشتی و تطبیق کوی ویشناسپ کیانی را با ویشناسپ هساینشی نفی میکند. در مورد نظریات آقای آرتور کریستین سن بترتیب پاسخهای زیر نگاشته میشود:

الف- در مورد لغت کوی که آقای کریستین سن مخصوص نواحی شرقی ایران دانسته اند بایستی توضیح داده شود که این لغت اختصاص به نواحی شرقی ایران نداشته بلکه با بررسی و تحقیقی که در لهجههای مختلف

ایرانی بشود انتساب این لغت به نواحی جنوبی و ایالت پارس کاملاً اثبات خواهد شد چون هنوز در استان فارس در بین عشایر پارسی نژاد بویراحمدی و ممسنی لغت (کوی) بمعنی شجاع و قهرمان و فرمانروا معمول است در حالی که در سایر قسمتها که مربوط بشاهنشاهی باستانی ایران میشوند خصوصاً در شرق معمول نیست و کاملاً معلوم است که عنوان محلی کوی را پارسها به خاندان همخامنشی که ابتدا در سرزمین پارس فرمانروائی داشته‌اند داده‌اند

ب - در مورد دریاچه چیچست که آقای کریستن سن معتقدند مقصود دریاچه مقدس و روکش هامون میباشد باید توضیح داد چنانکه داستانهای منقول در اوستا را فقط زاده خیال و خواسته‌های اولیاء مذهبی بدانیم در این صورت حتماً مقصود از ذکر دریاچه چیچست باید دریاچه مقدس و روکش باشد لکن چنانچه اوستا نیز قسمتی از حقایق تاریخی را نقل نموده باشد که با دریاچه چیچست ارتباط پیدا کند ما اجباری نداریم تصور نمائیم که يك واقعه تاریخی حتماً باید در کنار دریاچه مقدس یعنی هامون یا وروکش اتفاق افتاده باشد و این دریاچه حتماً باید مقدس باشد .

ج - با قبول نظریه استاد فقید در مورد تاریخ ورود پشتهای غیر زرتشتی در قرن چهارم پیش از میلاد یا قدری دیرتر در ردیف پشتهای زرتشتی باز ما اجباری بقبول مدت دو یا سه سال تخمین برای فاصله بین تنظیم بین پشتهای فوق الذکر نداریم بلکه بارویه آزادمنشی که همخامنشیان در امور مذهبی مزعی میداشته‌اند و احترامی که بمعتقدات مردم نواحی مختلف شاهنشاهی خود قائل بوده‌اند با گسترش مذهب زرتشتی از طرف شرق ایران بسایز نقاط و رعایت سنتها و خواسته‌ها و معتقدات مردم

سایر نواحی ایران چنین تغییراتی (ورود خدایان آریائی در مذهب زرتشت) ایجاب مینموده است و تصور نمیرود برای شروع چنین تغییراتی زیاده‌تر از يك قرن لازم باشد همچنانکه در مذاهب دیگر که با نظارت شدیدترین اولیاء مذهبی اشاعه پیدا کرده اند در مدت کمتری آثار بدعت‌های مشابهی دیده شده است .

د - در مورد اینکه فاصله زمان بین کوی هئوسروه و کوی ویشتاسب را آقای کریستین سن بین ۲۵ تا ۱۵۰ سال تخمین زده و رقم بزرگتر را اختیار نموده‌اند باید توضیح داد که با توجه به نصوص تاریخی و گفته هرودوت چنانچه نظریه آقای کریستن سن را قبول نمائیم باید عدد کوچکتر یعنی ۲۵ سال را انتخاب کنیم چون اگر موضوع اعطاء ساتراپی و فرمانروائی باختر را از طرف کوروش کبیر به ویشتاسب و مطابقت آنرا با کیانیان مورد تردید قرار دهیم و روایت شرقی را که اعطاء سلطنت باختر از طرف کوی هئوسروه به پدر ویشتاسب است بپذیریم تنها يك نسل فاصله بین کوی هئوسروه و ویشتاسب پیدا میشود که بنا بر اصول علمی هر نسل ۲۵ سال محسوب خواهد گردید علیهذا با توجه به دو مورد بالا در تصحیح استدلال آقای آرتور کریستن سن درست تاریخ ظهور زرتشت مقارن حکومت با ویشتاسب هخامنشی در باختر خواهد گردید .

ه - راجع به نظریه آقای بنونیست (Benveniste) که مذهب هخامنشیان را غیر زرتشتی میدانند باید چند نکته را توضیح داد .
اولا - سیاست مذهبی شدید در دوره‌های موخر تاریخ ایران یعنی در زمان

سلطنت پادشاهان ساسانی روی هدفهای سیاسی خصوصاً پس از گزاردیدن امپراطوری روم به مسیحیت در زمان شاپور دوم (کبیر) اتخاذ گردیده است و شاهنشاهان هخامنشی بعلمت امپراطوری جهانی و فرمانروائی بر ملت‌هایی که دارای نژاد و مذهب گوناگون بوده‌اند نمیتوانسته‌اند تظاهر و تعصب در اجرای مراسم مذهب واحدی داشته باشند .

ثانیاً - اگر ظهور زرتشت را هم‌زمان با حکومت ویشتاسپ هخامنشی در باختر بدانیم شاهنشاهان شاخه اول هخامنشی مانند کوروش و کامبوجیه چون قبل از ظهور زرتشت میزیسته‌اند بالطبع نمیتوانسته‌اند دارای مذهب زرتشتی باشند لکن در شاخه دوم در کتیبه‌های داریوش کبیر آثار یکتا پرستی زرتشتی کاملاً هوایدا یوده و در آثار سلاطین بعدی مذهب زرتشتی باید عت‌های موخر دیده میشود .

خاتمه نویسنده با توضیحانی که در این کتاب داده شد ، صرف‌نظر از خشووزوائد و داستان‌هایی که باصطلاح از تکاذیب اهل قراء جمع آوری و به تاریخ اضافه شده است در تطبیق دو سلسله باستانی ایران در روایات شرقی و غربی شکی باقی نمیگذارد . بدیهی است که در این کتاب بطور مجمل و مختصر در راه نیل بمقصد قدم برداشته شده و امید است فرصت دیگری برای نگارنده یا فرد دیگری از ایرانیان و علاقمندان بایران فراهم گردد تا بصورت کاملی تاریکیهای تاریخ و داستانهای ملی ایران را روشن نماید .

پایان

قسمت پنجم

زرتشت پیامبر باستانی ایران

با ارتباطی که تاریخ باستانی ایران و آئین زرتشت و مزدپرستی بایکدیگر دارند و تأثیری که هر یک از این دو عامل بردیگری گذاشته‌اند نمیتوان بدون توجه و مطالعه آثار آئین زرتشتی تاریخ تطبیقی را پایان داد .

برای بررسی مذهب ایرانیان قدیم بایستی بطور کلی تا دوران ماقبل تاریخ در فلات ایرانی بعقب برگشته و وضع مردمی را که در این سرزمین میزیسته‌اند از جهت مذهبی بادقت بازبین نماییم.

آثار بدست آمده در فلات ایران تا هزاره چهارم پیش از میلاد، مذهب و آئین مخصوصی را نشان نمیدهند و از هزاره چهارم به بعد در گوشه جنوب غربی ایران که کشور عیلام موجودیت پیدا می کند مردم این خطه از تأثیر معتقدات مذهبی همسایگان غربی خود (سومر و آکد) بی نصیب نماندند لیکن بیشتر به الهیه ملی خود شالا و شوهرش اینشوشیناک اعتقاد داشتند .

غیر از منطقه عیلام قدیمی ترین نشانه‌ای که از معتقدات مذهبی مردم ایران حکایت میکند مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد مسیح است .
در اینجا بمنظور اینکه مطلب بطور ناقص انشاء نشده باشد مجبوریم قسمتی از مطالب گذشته را بشرح زیر تکرار کنیم .

در اواخر هزاره سوم و شروع هزاره دوم پیش از میلاد قبایلی از اقوام هند و اروپائی بسرزمین ایران از دو طریق مهاجرت نمودند .
یک شاخه با عبور از معابر کوه‌های قفقاز به نواحی غربی ایرای و مناطق شمالی بین‌النهرین آمدند- قسمتی از آنها با اقوام هورانی مخلوط شده پادشاهی میتانی بوجود آوردند و قسمت دیگر با کوهستانیهای غربی ایران (کاسییت ها و گوتیها و لوالوبیها) در آمیخته و بیشتر طبقه فرمانروایان و نجباء آنها را تشکیل میدادند .

شاخه شرقی مهاجرین هندواروپائی نیز نواحی شمالی دریای خزر را پیموده و با عبور از رودخانه‌های جیحون و سیحون بدو قسمت تقسیم عده‌ای بسوی جنوب رفته نواحی شمالی هندو مناطق سند و پنجاب را اشغال کردند و قبایل دیگر بسوی فلات ایران حرکت نموده و در نواحی جنوبی دریای خزر و قسمتی از ایران ساکن گردیدند .

قدیمی ترین آثار بدست آمده از این هند و اروپائیه‌ها حاکی است که همه آنها خدایانی مانند ارونا- ابندرا- میترا- سورا پارا که مورد پرستش هند و اروپائیه‌های مقیم هندم بود پرستش میکردند .

(رومان گیرشمن)

این اقوام هندواروپائی نجبا و فرمانروایان خویش را دیومینامیدند

وهمچنانکه سابقاً هم ذکر گردید حتی تا قرون بعد از اسلام نیز عنوان دیو برای فرمانروایان مقیم هند باقی ماند چنانکه سلطان محمود غزنوی در جنگهای مذهبی خویش و حمله به بتکده سومنات باروساء هندی به نامهای پرم دیو و بهیم دیو برخورد نمود بطوریکه ملحوظ میشود تا شروع هزاره یکم پیش از میلاد هم آهنگی مذهبی و عادات میان مهاجرین هندواروپائی ساکنین هند و ایران برقرار بوده است.

در آغاز هزاره یکم پیش از میلاد امواج مهاجرین جدیدی بطرف خاور میانه سرازیر گردیدند.

این اقوام که خود را آریا مینامیدند نیز از ریشه هندواروپائی بوده و همانند مهاجرین هزاره پیشین از دو طریق به سرزمین ایران راه پیدا کردند. شاخه غربی از معابر قفقاز عبور نموده نواحی شمال غربی و مغرب و مرکز ایران را بتدریج اشغال کردند. شاخه شرقی نیز با عبور از نواحی شمالی دریای خزر و رودخانههای سیحون و جیحون بسوی جنوب سرازیر شده و پس از آنکه از ورود آنها بنواحی شمالی هند توسط هندو اروپائیهای هزاره قبل ساکنین ای مناطق جلوگیری گردید تغییر مسیر داده قسمتی در نواحی شرقی فلات ایران ساکن و عده ای هم بسوی مغرب حرکت نموده در نواحی مختلف فلات ایران بتدریج مستقر شدند و رود آریاها به فلات ایران بطور آرام و با مسالمت انجام نگرفت بلکه با مقاومت ساکنین قبلی مخصوصاً فرمانروایان هندواروپائی آنها یعنی دیوها روبرو شد. (همانطوریکه سابقاً ذکر گردید روایات ایرانی در شروع نخستین سلسله باستانی حکایت از زد و خورد های مداوم بادیوان دارد و اسبیطی که از آثار مکشوفه آسوری و تاریخی جدید میشود حاکی است که آریاهای

تازه وارد پس از ردوخوردهای مداوم با ساکنین بومی شهر همدان را که مرکز کاسیتها بود و بنام کار کاسی نامیده میشد تصرف کرده و به نام خود هنگمدانا (Hangama dana) نامیدند)

مبارزد آریاها با ساکنینی قبلی و فرمانروایان آنها (دیوها) تنها بمنظور کسب قدرت نبود، بلکه تعارض و مبارزه عقاید نیز بین آنها حکمفرما گردید بدینمعنی که هندواروپائیهای هزاره پیشین پس از ورود به فلات ایران مقداری از عقاید و عادات ساکنین اولیه ایران را کسب نموده و ضمناً به سبب مجاورت و همسایگی با اقوام سامی نژاد غربی بسیاری از معتقدات آنان را نیز پذیرفته بودند.

معتقدات دیوها و بومیهای فلات ایران با عقاید پاک و ساده آریاهای تازه وارد هم آهنگی نداشت و این تناقض منشاء اختلافات دامنهداری گردید که بنام دیویسنا و مزدیسنا در قرون بعد خودنمایی می کند در هر صورت آنچه بسیاری از متعین و مورخین با مطالعه آثار گذشته استنباط نموده اند حتی مدتها قبل از ظهور زرتشت آئین مزدا پرستی بین آریاهای ایرانی رواج داشته است و چون در اثر گذشت زمان پاره ای از معتقدات و عادات غیر موجه و اردسنتها و آداب آریائی شده بود زرتشت بعنوان مصلح (Reformateur) برای تکمیل و اصلاح آئین مزدا پرستی ظهور نمود.

زرتشت پیامبر ایران باستان

نصوص تاریخی و داستانهای مذهبی محل تولد زرتشت را در ماد قدیم (ماد آتروپاتن) یا آذربایجان کنونی در نواحی غربی دریایچه

(اورمیه-رضائیه) میدانند نام اصلی زرتشت زرتوشترا Zarathustra فرزند پوروشسپ ذکر گردیده است از خاندان سپیتمان و برخی او را از طایفه مغان میدانند- بنا بر روایات موجود زرتشت در سی سالگی در نواحی کوه سبلان از پیامبری خویش آگاه گردید و چون در نواحی غربی ایران خصوصاً بعلت فرمانروائی (کاویس نام) وضع را برای تبلیغ آئین نازة خویش مناسب نیافت بسوی شرق غریمت نمود و در کاشمر باویشتاسپ (گشتاسب) حکمران یا پادشاه باختر ملاقات نمود و او را بآئین خویش دعوت کرد (در چهل دو سالگی) و در جلسهٔ مباحثه‌ای که با حضور گشتاسب و مغان و رؤسای مذهبی سابق تشکیل شده بود حقانیت آئین خود را اثبات کرد و در زمرهٔ اولین گروندگان بآئین جدید ملکه هوتوسه همسر گشتاسب بود (این اسم از طرف مورخین یونانی در موارد دیگر Atossa آتوسا ذکر گردیده است)

آئین زرتشت ضمن آنکه آهورامزدا را قادر و آفرینندهٔ زمین و آسمان و مخلوقات میدانند به وجود اهریمن که منشاء شر و کارهای بد است (Angra Maunigu) نیز اعتقاد دارد و عده‌ای روی همین فلسفه مذهب زرتشت را منعطف به ثنویت (Dualism) و نوع تکامل نیافته‌ای از یکتاپرستی میدانند (بعقیده نگارنده نظیر اهریمن در مذاهب سامی مانند یهود نیز وجود دارد که همان شیطان است، لکن اهریمن یا شیطان ابدی نیستند برای آهورامزدا یا بهووه که ذات آنها ابدی است شریک محسوب نمیشوند لذا مذهب زرتشتی نیز یک آئین یکتاپرستی است خصوصاً قبل از ورود پاره‌ای عقاید خرافی که در زمانهای مؤخر وارد این مذهب گردیده است). کتاب مذهبی زرتشتیان اوستا است

که بنا بر روایات زرتشتی برده هزار پوست گاو نوشته شده و در دژ نپشت (کتابخانه شاهنشاهی ایران) از آن نگاهداری میشد و با حمله اسکندر مقدونی تاراج یا سوخته شد.

(این موضوع در نامه تنسره به گشنسپشاه شاه طبرستان تأیید بجای ده هزار دوازده هزار پوست گاو ذکر گردیده است)

اطلاعات موجود حاکی است که بلاش شاهنشاه اشکانی نخستین کسی بود که بجمع آوری و تدوین اوستا پس از جمله اسکندر همت گماشت و بعد از وی اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی تنسره را مأمور گرد آوردن و تدوین اوستا کرد و در زمان شاپور اول و سایر پادشاهان ساسانی این موضوع تعقیب شد و در هر صورت بنا بر نصوص موجود اوستای زمان ساسانی در حدود ۳۴۵۷۰۰ کلمه و تفسیر پهلوی آن (زند) در حدود ۲۰۹۴۲۰۰ کلمه داشته است متن اوستائی که اکنون باقی است فقط مرکب از ۸۴۰۰۰ واژه است.

اوستا ابتدا بیست و یک نسک (کتاب) داشته و در زمان ساسانی نیز به بیست و یک نسک تقسیم گردیده بود که شرح این نسکها در کتاب پهلوی دنیگرد وجود دارد.

اوستای موجود کنونی شامل شش قسمت بشرح آتی است: گاتها- یسنا- یشتها- خرده اوستا- ویسپرد- و ندیداد.

بنا بر تحقیق محققین اوستا در زمانهای مختلف و بدست اشخاص مختلفی نگاشته شده است تنها بخش گاتها را منتسب به زرتشت میدانند و قسمتهائی از اوستا با مفاد گفته‌های زرتشت مغایرت دارد که در زمانهای بعد وارد اوستا گردیده است.

زبانی که اوستا بآن نگاشته شده است زبان اوستائی نامیده میشود که با السنهٔ پارسی هخامنشی و سانسکریت نزدیک است و خط اوستا نیز دین دبیره یعنی خطی که دین را با آن مینوشته اند نام دارد و غیر از خط میخی هخامنشی است و طبعاً زبان اوستا نمیتوانسته است پارسی هخامنشی باشد چون شخص زرتشت از ماد بوده و در شرق ایران اشاعهٔ مذهب نموده است و با اینصورت برای الزام بکار بردن زبان پارسی باستان که تعلق به قسمت پارس در ایران باستان داشته است محتملی وجود ندارد. در مورد طرز اشاعه آئین زرتشتی و تاریخ ظهور زرتشت از یک سو نصوصی وجود دارد و از طرف دیگر عده ای از دانشمندان نیز بر پایهٔ تحمین استنباط‌هایی کرده اند که زمان ظهور زرتشت را از ۱۰۰۰ تا ۵۲۵ پیش از میلاد تغییر میدهد نصوص موجود همانطوریکه فوق‌الذکر گردید حاکی از آنست که زرتشت نزد پادشاهی از ایرانیان که مرکز او در بلخ بوده است رفته و این پادشاه که نام او گشتاسپ فرزند لهراسب و از شاخهٔ دوم پادشاهی کیانی ایران است آئین او را پذیرفته است پس از مدتی ارجاسپ شاه تورانیان از این تغییر مذهب آگاهی یافته طی نامهٔ تهدید آمیزی بگشتاسپ اعلام میکند که در صورتیکه از دین زرتشتی دست برندارد رود جیحون را انباشته و سپاه خود را از جیحون عبور داده گشتاسپ و زرتشت و پیروان او را نابود خواهد کرد و پاسخ گشتاسپ منفی قاطع و تهدید کننده است بدین شرح:

مینبار هر گز تو جیحون بمشک

که ما را چه جیحون چه سیحون چه خشک

اگر برق تیغم به جیحون رسد وگر باد گرزم به هامون رسد
 به جیحون درون آب بریان کنم بهامون درون شیر گریان کنم
 بیارم یکی لشکر نامدار رزیر سپهدار واسپند یسار
 همه ماه چهره همه ماهروی همه راست بالا همه راستگوی
 با شروع جنگهای مذهبی بین گشتاسپ و ارجاسپ در نخستین
 نبرد با وجود کشته شدن رزیر سپهدار ایران برادر گشتاسپ معهذ در نتیجه
 هنر نمایهای اسفندیار فرزند گشتاسپ و بستور فرزند رزیر ارجاسپ شکست
 خورده فرار میکند گشتاسپ پس از این پیروزی برای تبلیغ آئین زرتشت
 به زابلستان نزد رستم پهلوان کهنسال باستانی ایران میرود و اسفندیار
 را نیز بعلت بدگویی و سعادت مشخصی بنام کرزم زندانی میکند ارجاسپ
 از غیبت گشتاسپ استفاده نموده و سپاهیان خود را به بلخ آورده و لهراسث
 پدر گشتاسپ که در سنین پیری در آتشکده عبادت مشغول است سلاح
 پوشیده و در جنگ مردانه ای بدست تورانیان بقتل میرسد و تورانیان
 بسیاری از هنرمندان و هیربدان زرتشتی را کشته بلخ را غارت و دودختر
 گشتاسپ بنام همای و به آفرید را با سیری میبرند.

گشتاسپ پس از بازگشت و اطلاع از فاجعه در نبرد دیگری با ارجاسپ
 درگیر میشود و در این جنگ نیز عده ای از فرزندان و سرداران گشتاسپ
 بقتل میرسند و ناچار جاه اسپ دستور خویش را برای پوزش و آزادی نزد
 اسفندیار میفرستد و با وعده اعطای پادشاهی اسفندیار را راضی به جنگ،
 با ارجاسپ مینماید و اسفندیار پس از شکست دادن ارجاسپ در یک سلسله
 حوادث بنام هفتخوان (مانند هفتخوان رستم) به تعقیب ارجاسپ رفته و
 روئین دژ مرکز او را تسخیر ارجاسپ را مقتول و خواهران خود را از

بندرها میسازد این شرح خلاصه مطالبی است که در شاهنامه فردوسی از گفتار دقیقی نقل در مورد زرتشت و جنگهای گشتاسپ گردیده است:

زگشتاسپ وارجاسپ بیٹی هزار بگفت و سرآمد و را روزگار برفت او و این نامه ناگفته ماند چنان بخت بیدار او خفته ماند با توجه با اینکه اولاً اشعار دقیقی در قرن چهارم بعد از اسلام سروده شده است تا حدی تحت تأثیر و تقلید از جهادها و جنگهای مذهبی اسلام قرار دارد و ضمناً بطور کلی هر نوع نبرد با دشمن قدیمی یعنی تورانیها نسبت داده شده است و منابع دیگر مربوط به این جنگهای مذهبی یکی نیز آیاتنکار زریران (یادگار زریران) است که به نثر گفته شده و مربوط به زمان ساسانی است بطوریکه در تاریخ کیانیان تالیف ارتور کریستن سن توسط استاد محترم آقای دکتر ذبیح‌الله صفا ترجمه گردیده است یاد آور گردیده اند که اصل این داستان به نظم بوده و مربوط بدوران اشکانی است و در آنجا ارجاسپ از طایفه خیویان (هونهای سفید با همیا طله) که در دوران اشکانی و ساسانی در نواحی شمال شرقی فلات ایران ساکن بودند نسبت داد شده است لیکن با توجه بمندرجات اوستا و برخی آثار دیگر ارجاسپ از فرمانروایان آریائی است که به آئین پیش از زرتشت باقی بودند و جزو کویان و کرپنان است که گشتاسپ ناچار مبارزه با او گردیده است. بنابراین وایت دیگر نام او ارجه اسپامی باشد و معنی است که با گشتاسپ به مخالفت و مبارزه برخاسته است.

برای مقایسه روایات باستانی بانگاشته مورخین یونانی نصوص تاریخی باقیمانده بقرار زیر است:

هرودوت یاد آور میشود که کوروش هنگام غربت برای جنگ

باماساژتهاسا تراپی باختر را به ویشناسپ که از شاخهٔ دوم سلسلهٔ هخامنشی است سپرد.

عده‌ای از مؤرخین ویشناسپ را که پدر داریوش کبیر است همان ویشناسپ یا گشتاسپ که زرتشت بشرق ایران نزد اورفت میدانند چون ویشناسپ همانند گشتاسپ از شاخهٔ دوم دومین سلسلهٔ ایران باستان است که نحوهٔ نامیدن این سلسله از طرف مورخین یونانی با تاریخ نوبسان شرقی تفاوت لفظی داشته است یونانیان این سلسله را هخامنشی و ایرانیان کیانی نامیده‌اند.

در نوشته‌های کثریاس که مورخ دیگریونانی است و پز شک اردشیر دوم شاهنشاهٔ هخامنشی بوده و بقول خود او اطلاعات خویش را از کتابخانه سلطنتی هخامنشی بدست آورده است نام مغی که غاصب شاهنشاهی هخامنشی بوده است اسپنددات (اسفندیار) ذکر گردیده است در اینجا با توجه باینکه نوشته‌های کثریاس اغلب حاوی اشتباهات بزرگی است میتوان استباط نمود. که نامبرده برای ترجمهٔ مطالب به خط و زبان پارسی قدیم آشنائی کامل نداشته و مانند برخی ترجمانان کم‌سواد امروزی در ترجمه‌های خویش دچار لغزشها و اشتباهات زیادی گردیده است همچنانکه در مورد اسپنددات (اسفندیار) که کشندهٔ مغ غاصب بوده است اشتباه کرده و در برداشت مطلب او را خود مغ تصور نموده است. همچنانکه هر ترفلد باستانشناس معروف نیز همین نظریه را دارد منتهی اسفندیار را داریوش کبیر میدانند در اینجا ناچاریم به پاره‌ای نصوص تاریخی اشاره کنیم دائر بر اینکه بنا بر گفته هرودوت داریوش هنگامی که کابوجیه فرزند کوروش بعنوان نایب السلطنه در بابل و نواحی غربی

شاهنشاهی هخامنشی اقامت داشت از نزدیکان او بود و در سفرهای جنگی مصر نیز وی راه همراهی کرده است و در بازگشت بایران طی توطئه‌ای بانجباء پارس علی‌ه گئوماتای مغ عامل قتل او و بازستاندن سلطنت هخامنشی گردیده است .

مورد دیگری که در کتیبه‌های باقیمانده از داریوش کبیر و نوشته‌های مورخین جزو نصوص تاریخی است یکی آنکه در جنگها و شورش های زمان داریوش پدرش و یشتاسپ در فرو نشانندن این شورش ها بنفع داریوش شرکت داشته است و محل جنگهای نامبرده نیز در مرزهای پارت سابق میباشد و ضمناً و یشتاسپ و پدرش یعنی پسر و جد داریوش در اوائل پادشاهی او حیات داشته اند .

در اینجا لازم است یاد آور شویم که اولاً از نصوص تاریخی موجود میتوان استنباط نمود که در مورد خانواده داریوش بزرگ همانند بسیاری از خاندانها و نجباء ایرانی که تا همین اواخر نیز موسوم بوده است يك ياد و نفر از جوانان خود را بدر بار شاهنشاه بزرگ میفرستادند همچنانکه داریوش از فرزندان و یشتاسپ نزد او نبوده و با آنکه خورد و یشتاسپ ساتراپی باختر را عهده داشته. فرزندش در خدمت کا بوجیه انجام وظیفه مینموده است. ظهور گئوماتای مغ که نماینده روحانیون پیش از زرتشت است نه تنها وجود اختلافاتی را بین و یشتاسپ حامی زرتشت و پیروان آئین سابق نفی نمیناید بلکه خود مویید این نظریه است که تضاد عقاید موجبات نبردها و مبارزاتی نیز شده باشد ضمناً طوطعه داریوش علی‌ه گئوماتا را وجود و یشتاسپ و آئین جدید موجه تر و منطقی تر و جلوه گر میسازد که با پشتیبانی که داریوش از طرف پدر و خانواده خود و پیروان ایده ثو لوژی جدید

علیه مغ‌ها برای خویش حس مینموده است دست با اقدام و طوطئه برای سرنگون کردن حکومت مغ‌ها و گئوماتای مغ‌زده است .

از طرف دیگر در اینجا باید حقیقت تاریخی روبرو هستیم بر اینکه داریوش با آنکه فرزند و یشناسپ بوده است لیکن از لحاظ سیاسی و موقعیت دل‌بزرگتری را بازی کرده و عنوان شاهنشاهی را بخود اختصاص داده است و پدر و برادرانش در این صحنه عمال او محسوب میگردیده‌اند و با توجه به نصوص تاریخی موجود بر اینکه آخرین زدوخوردهای و یشناسپ با ارجاسپ طبق روایات ایرانی در ناحیه قومس (کومس) میباشد که ارجاسپ بدست اسفندیار بقتل رسیده است همچنانکه نصوص تاریخی موجود دیگر جنگهای و یشناسپ پدر داریوش کبیر را بحمايت پسرش در همین نواهی ذکر میکند میتوان استنباط کرد که کشنده مغ شورش اسفندیار (اسفندیار) برادر داریوش بوده است نه خود او منتهی چون اسفندیار نیز عامل داریوش محسوب میشده است لذا طبق معمول اینکار بنام فرمانروائی که که گئوماتای مغ را مغلوب و از بین برده است انعکاس یافته و این هم يك امر طبیعی است و خلاف حقیقتی نمیشد نصوص تاریخی دیگری نیز موبدان طباق و یشناسپ هخامنشی با و یشناسپ کیانی است بدین معنی که در برخی آثار یا قیما نده علت غریمت زرتشت به شرق ایران وجود فرمانروای مستبدی بنام (Koyis کاویس) در غرب ایران بوده است که چون محیط را برای اشاعه آئین زرتشی مناسب نمی‌بیند بشرق غریمت میکند همچنانکه بنا بر روایت هرودوت پس از حرکت کوروش برای جنگ با ماساژت‌ها کامبیز فرزندش بعنوان نایب السلطنه در غرب شاهنشاهی باقی ماند در اینجا نیز بدو موضوع بایستی اشاره کنیم نخست اینکه کاویس همان

کاوس با تغییر لهجه است همچنانکه هم اکنون در ایران در برخی استانها تدریجاً (تیرنگک) میگویند و در استان مجاور (تورنگک) تلفظ می‌کنند یا مثلاً دزفول در برخی از اهالی جنوب دزفیل میگویند. کاوس نیز کاویس ذکر شده است و اما در مورد تطبیق کاوس با کابوجیه همانطوریکه قبلاً نیز یاد آور شدیم پسر کوروش در روایات غربی بدو صورت یاد شده است کبوجیه و کام بیز در اینجا باز باید توضیح داده شود که با وجود شباهت بین کلمه کبوجیه و کامبیز این دو لغت یکی نبوده بلکه کابوجیه اسم و کامبیز لقب فرزند کوروش بوده است.

بدین معنی که کبوجیه که همان کاوس یا کابوس که معرب آن قابوس است میباشد و با توجه باینکه تنها در لهجه‌های مدیترانه‌ای در آخر اسامی و کلمات اعراب نمیداده‌اند بلکه در خود زبان پارسی نیز تلفظ اسامی بشکلی که در زبان دری و پارسی امروزی معمول میباشد نبوده است همچنانکه کاوس در اوستا (Kaviusam) ذکر شده است و اگر، بخواهیم فرضاً کاوس یا کابوس را بخط لاتین با اعراب آخر کلمه بنویسیم (Kebusia) (کابوزیا) یا کبوجیه خوانده میشود در مورد کلمه کام بیز که یک کلمه مرکب از کام و بیز است نیز باید گفت این واژه صفتی است که در نصوص تاریخی یونانی برای کبوجیه مستبد و در روایات ایرانی برای کاوس خود گامه ذکر نموده‌اند یعنی کسی که کام و اراده خود را گسترش میدهد همچنانکه فردوسی در تعریف یکی از پهلوانان میگوید:

یکی پهلوان بود شرویه نام دلیر و بهر جای گسترده کام
 و در تاریخ معجم که خود ترجمه‌ای از ترجمه خدای نامه
 تألیف ابن مقفع است در مورد کاوس میگوید (صیت ناموس و صرامت

رای کیکاوس) که مویذ صفت گسترش کام و قدرت اراده کاوس است.

کامبیز به لاتین Cambyses نوشته میشود

پس با توجه بنصوص موجود زرتشت که در غرب ایران متولد و نخستین سالهای زندگی خویش را در این صفحات گذرانده است پس از آگاهی از رسالت آسمانی خویش مدتی مناطق غربی که ضمناً مرکز مغها بوده و از طرف دیگر با خود کامگی کاویس (کاوس) محیط برای اشاعه آئین جدید زرتشتی آمادگی نداشته است این مصلح بزرگ به شرق ایران و محل ساتراپی ویشتاسپ عزیمت نموده و آئین خویش را در این صفحات گسترش داده است و پس از مدتی که مصادف با غضب شاهنشاهی ایران از طرف گئوماتای مغ گردیده است طبعاً عکس العمل مغان و طرفداران آئین قدیم علیه ویشتاسپ و آئین زرتشتی آغاز گردیده است و همین عوامل برای داریوش که در سفرهای جنگی کامبیز همراه او بوده و در بازگشت با وضع آشفته شاهنشاهی هخامنشی روبرو گردیده است محرك موجه منطقی جلوه میکنند و در تطبیق روایات شرقی و غربی و آثار باقیمانده از داریوش بزرگ همه عوامل مؤید نظر به یکی دانستن ویشتاسپ هخامنشی و ویشتاسپ کیانی میباشد و ضمناً کتیبه‌های داریوش نیز نخستین آثاری هستند که مظاهر آئین زرتشت را در آن مشاهده میکنم در حالی که سنگنبشته‌های بدست آمده قبل از داریوش از این مظاهر عاری میباشند و همانطوریکه قبلاً نیز ذکر گردید در آثار باقی مانده از شاهنشاهان مؤخر سلسله هخامنشی آثار آئین زرتشتی با بدعت‌های بعدی بچشم میخورد برای تأیید و توضیح بیشتر کلماتی چند از گاتها رادز ذیل ذکر مینمائیم.

«مردان نمیتوانند دریابند که باید بازیردستان رفتاری بسزا کنند»
«در میان مردان نیرومندتر از همه آنست که مرا بخوانند و من بیاری او»
بشتابم .

ذیلا قطعه‌ای از کتیبه‌های داریوش نیز ذکر میگردد .

داریوش شاه میگوید به یاری اهورامزدا اینها هستند کشورهائی
که من خارج از پارس تسخیر کردم من بر آنها فرمان راندم و برای من
خراج آوردند و آنچه را فرمان دادم اجراء کردند و قانون من آنها را
نگهداری نمود - ماد - عیلام - پارت - از یاباخترانح و ..
بطوریکه ملاحظه می‌شود داریوش همه کارهای بزرگ خویش
را ناشی از کمک و یاری اهورامزدا میدانند و درست‌پندار یکنفر زرتشتی
و مزداپرست را نشان میدهد .

علاوه از نصوص تاریخی مذکور چنانچه طریق اجتهاد و استدلال
را در نظر بگیریم همچنانکه استاد فقید از تور کریستنسن در کتاب
تاریخ کیانیان ذکر نموده است اگر وودویشتهای غیر زرتشتی را در اوستا
به ۴۰۰ قبل از میلاد یا قدری دیرتر منسوب داریم چنانچه زمان لازم برای ورود
این یشتها را صدسال با کمی زیاده‌تر فرض کنیم و از طرف دیگر بنا بر
روایات باستانی مدت سلطنت کوی‌هئو سرو و ویشتاسپ را که فقط یک
نسل بین کیخسرو و گشتاسپ وجود دارد ۲۵ سال فاصله بدانیم سنه
۵۲۵ قبل از میلاد بدست می‌آید که درست با تاریخ داریوش هخامنشی تطبیق
مینماید در برابر استدلال و نصوص تاریخی ذکر شده عده‌ای از مورخین ظهور
زرتشت را مربوط به ۱۰۰۰ قبل از میلاد که مقارن شروع مهاجرت آریاها
بفلات ایران است نسبت میدهند و عده دیگری آنرا در حدود ۳۰۰ پیش از

می‌لاد میدانند و استدلال آن بیشتر بر پایه يك سلسله صغری و کبرائی که بر روی حدس و تخمین بنا شده است می‌باشد و با توجه به يك اصل کلی منطقی که اجتهاد در برابر نص را مردود باید دانست قضاوت موضوع را به خوانندگان و امید داریم. و در آینده نیز طرفدار نظریات و اجتهاد استوارتر خواهیم بود و در هر صورت این فصل هنوز مفتوح است و آرزو مندیم کشفیات تازه‌ای موجب آن گردد تا فرزندان ایران بتوانند با قاطعیت بیشتر قسمت‌های مبهم گذشته با افتخار خویش را کاملاً روشن نمایند .